

برداشتهایی از معرفت نفس

تهیه و تنظیم:

دکتر علی رجالی

استاد تمام گروه ریاضی دانشگاه اصفهان

Contents

.....	مقدمه	۴
.....	بخش اول	
.....	نقش عقل در جهان هستی	۵
.....	بخش دوم	
.....	حق در جهان هستی	۳۰
.....	بخش سوم	
.....	نقش وجود در جهان هستی	۶۰
.....	بخش چهارم	
.....	انسان در عالم طبیعت و عالم برزخ	۷۶
.....	بخش پنجم	
.....	نقش فرهنگ در تکامل انسان	۹۹
.....	بخش ششم	
.....	تهذیب نفس و طهارت	۱۱۳
.....	بخش هفتم	
.....	انسان کامل و مقام ولایت	۱۲۵
.....	بخش هشتم	
.....	نقش امامت در جهان هستی	۱۳۹
.....	بخش نهم	
.....	جایگاه جهنم و بهشت در جهان هستی	۱۴۹
.....	بخش دهم	
.....	راهنمایی برای کسب معرفت نفس و ایمان	۱۶۱

بخش یازدهم.....

۱۷۸..... طهارت باطنی و ظاهری

بخش دوازدهم.....

۱۸۸..... انسان از دید عرفان

۲۱۶..... مراجع

مقدمه

این مجموعه حاصل مطالعه و برداشتهای اینجانب در رابطه با احادیث و آیات قرآن از دیدگاه ریاضی می باشد. سعی شده است که یک تعبیر انفسی از بعضی احادیث و آیات قرآن داده شود. ضمناً اصول اعتقادات شیعه و ارتباط آن با ریاضی دیده شده است. مطالب مجموعه از نوارهای استاد صمدی و جلسات بحث و تبادل نظر با دوستان در کلاس های طهارت و معرفت نفس و کتابهای استاد علامه حسن زاده آملی می باشد. که به زبانی ساده و روان بیان شده و با دید ریاضی، دسته بندی و بعضاً تعمیم داده شده است. امید است خوانندگان محترم نقطه نظرات اصلاحی خود را از بنده دریغ نفرمایند تا در چاپ های بعدی اصلاح گردد. لازم به ذکر است با توجه به مطالعات محدود اینجانب، امکان دارد که اکثر مطالب توسط فلاسفه، عرفا و فقها مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته شده باشد. به نظر می رسد که بعضی از ایده های مطرح شده می تواند موضوع بحث عرفا قرار گیرد و کامل یا اصلاح گردد.

بخش اول

نقش عقل در جهان هستی

با عنایت به رشته تحصیلی ام ریاضی، به نکاتی پی بردم، لذا تصمیم گرفتم آنها را به نگارش درآورم تا در فرصت مناسب با صاحب نظران علوم فلسفی و مذهبی و عرفانی به بحث و تبادل نظر پردازم تا از انحراف فکری جلوگیری شود.

عده ای فکر می کنند که ریاضی دقیق ترین علوم می باشد و همه چیز را می توان با استدلال اثبات نمود. ولی با اندکی تأمل می توان به خطای خود پی برد. برای مثال وقتی به معرفی اعداد حقیقی می رسیم، می بینیم مجموعه اعداد حقیقی یک میدان مرتب کامل است. همچنین اعداد طبیعی وجودشان توسط اصل پئانو معرفی می شود، به عبارت دیگر اعداد طبیعی با خاصیت استقراء معرفی می شود. بنابراین برای شناخت اعداد حقیقی باید اعداد طبیعی را شناخت، که ماهیت آن مشخص نیست ولی براساس خاصیت استقراء توصیف می شود.

با پذیرفتن استواء و عدد یک می توان اعداد طبیعی را متوالیاً معرفی نمود. با پذیرفتن تهی می توان عدد یک را توسط آن معرفی کرد. لذا می توان گفت که حق تعالی می تواند جهان هستی را بوجود آورد و نیازی نبود که ابتدا از وجود، جهان

هستی را ایجاد کند. بلکه خالق هستی همینکه اراده نمود، جهان را ایجاد کرد. با توجه به قابل تصور نبودن حق تعالی و عدم امکان پی بردن به ذات او، بشر قادر به پی بردن به تمام اسرار هستی نمی باشد و با توجه به اثر وجود، می توان به وجود پی برد. حتی اگر اثر مادی یا غیر مادی باشد. علاوه بر اینکه خدا در ذات یکتاست، در صفات نیز یکتاست. چنانچه گفته شود دو خدا وجود دارد آنگاه سه حالت اتفاق می افتد. اگر صفات یکی از دیگری بیشتر باشد آنکه کاملتر است قابل پرستش است و او خداست. چنانچه برابر باشد، می توان گفت که یکی است. در ریاضی نیز چنانچه دو پدیده دارای خواص یکسان باشند، گفته می شود که آنها یکسان می باشند.

به ماهیت هر شی در هستی نمی توان پی برد ولی می توان با استفاده از خواص اصلی آن، آنرا معرفی کرد. اینکه در قرآن آمده هر چیزی را جفت آفریدیم اگر به دقت بنگریم هر شی از چندین اتم تشکیل شده است و هر اتم از سه قسمت الکترون (بار منفی) و پروتون (بار مثبت) و نوترون (بار خنثی) تشکیل شده است لذا هر اتم را می توان مثبت (بار مثبت و خنثی) و منفی (بار منفی) در نظر گرفت. همانند مجموعه اعداد حقیقی R که می توان به $R^+ = \{x | x \geq 0\}$ و $R^- = \{x | x < 0\}$ تقسیم نمود. بنابراین کل هستی را می توان به صورت مثبت و منفی تقسیم کرد. تمام الکترونهاست هستی در یک مجموعه منفی و تمام نوترونها و پروتون های هستی یک مجموعه مثبت تشکیل می دهند که بترتیب مثبت و منفی می نامیم. حرکت الکترونها در مسیر معینی ایجاد برق می کند، همانند حرکت روح در بدن می ماند. خارج شدن روح از بدن از پائین به سر نقل شده است. بدن برای روح، نقش یک وسیله را دارد. مدت زمانی معین، بدن توانایی حمل روح را دارد. لذا پس از مدتی روح تعلق خود را از بدن رها می کند همانند راننده ای که پس از رسیدن به مقصد از ماشین شخصی خارج می شود.

سوالی که مطرح می‌شود این است که عقل را چگونه تعریف کنیم. همان طوری که در بالا اشاره کردم نقش عقل در شفاف کردن حقایق است و تا آنجا می‌تواند پیش رود و استدلال کند که به بدیهیات برسد.

عقل همانند آینه‌ای است که حقایق هستی را آشکار می‌سازد و منعکس می‌نماید. در مقابل عقل، عنصر جهل است که همانند پرده است که در مقابل نور هستی قرار می‌گیرد و تاریکی ایجاد می‌کند و حقایق را کتمان می‌کند.

اینکه گفته می‌شود "من" کیستم به نظر می‌رسد من همان روح است برای مثال اگر سوال شود لباسهات جزء من است می‌گویی نه، اگر سوال شود موی بدن و رنگ بدن جزء من است باز می‌گویی نه، چون با کاهش مو و تغییر رنگ باز می‌گویی من. چنانچه یک کلیه یا دست و پا قطع شود باز می‌گویی من. چنانچه در کاری بطور عمیق در حال فکر کردن باشی و چیزی یا کسی از جلو شما عبور کند یا صدایی ایجاد شود شما متوجه نمی‌شوید لذا نتیجه می‌گیریم که اجزاء بدن جزء من نیست اگرچه من با بدن هستم. با فکر کردن حقایق هستی بوسیله عقل بر انسان آشکار می‌شود و آگاهی انسان بالا می‌رود و می‌گوید من نسبت به موضوع روشن تر شدم. لذا من موجودی است غیر دیدنی که بوسیله عقل اظهار وجود می‌کند.

وزیر عقل خیر است و وزیر جهل شر می‌باشد و لذا عقل انسان را به صلاح و جهل انسان را به خسران هدایت می‌کند.

عقل توان و امکان توصیف ماهیت اشیاء را ندارد و هر شی را می‌توان با استفاده از عقل توصیف کرد ولی نمی‌توان ماهیت آنرا شناخت. برای مثال وقتی به یک ذره نگاه می‌کنیم آن متشکل از ذرات ریزتری است که در هر تقسیم، تقسیم شده آن همان خاصیت اصلی را دارد. عقل را می‌توان چون شی چند لایه تصور کرد که هر

قدر لایه ها شفاف و حجاب ها برطرف شود، نور حقیقت درهستی بیشتر منعکس می شود لذا باطن اشیاء دیده می شود.

به نظر می رسد ارتباط بسیار نزدیکی بین حق و عقل و من وجود دارد. می توان من را بعنوان حقیقت و ماهیت انسان تعریف کرد که بر انسانهای معمولی قابل توصیف است ولی قابل بیان نیست. حق بوسیله عقل در من قابل ارائه است. البته ماهیت حق، عقل و من روشن نیست و همه آنها وجود دارند ولی قابل دیدن نمی باشد.

روح انسان تا وقتی در انسان هست فرد اظهار وجود می کند و می گوید من زنده ام لذا روح را می توان بعنوان "من" تعریف کرد. گاهی اوقات گفته می شود روح من خسته شده است و چنانچه روح نباشد منی هم وجود ندارد و همچنین اگر منی باشد آنگاه روح هست و بالعکس. و می توان روح را حقیقت انسانها تعریف کرد.

ابزاری که می تواند لایه های عقل را شفاف سازد، مراحل هفت گانه تزکیه و رعایت تقوا است. عقل تا آنجا می تواند استدلال کند که به بدیهیات برسد. در استدلال هم مراتبی طی شود به نتیجه می رسیم. زمانی که موضوع شفاف شود، استدلال تمام می شود. لذا می توان شفاف شدن حقایق را نوعی استدلال معرفی کرد.

بسیاری از اجزاء هستی بوسیله آثار خود پی به مؤثر برده می شود همانند باد، برق، روح، موج، صدا، هوا و ... هیچکدام از موارد فوق قابل دیدن حتی با دقیق ترین دستگاهها نمی باشند ولی وجود یا عدم وجود در یک مکان را می توان مشخص کرد. مثلاً برق در سیم وجود دارد یا ندارد ولی نمی توان آنرا دید حتی میزان الکتریسته موجود در سیستم قابل محاسبه است یا بطور مثال در حیات بودن یا مرگ فرد قابل تشخیص است.

استدلال همانند حق است که هر کس آنرا می‌پذیرد اگرچه ممکن است به روشهای گوناگون معرفی شود. استدلال توسط عقل وقتی پایان می‌گیرد که مورد بحث شفاف شود که هر کس امکان قبول آنرا داشته باشد. استدلال توسط دل، وقتی است که انسان بطور طبیعی آنرا بپذیرد، بدون اینکه نیاز به دلیل خاصی داشته باشد. حقایق وقتی منعکس شود بطور طبیعی اثر بر انسان می‌گذارد. استدلال توسط فلاسفه، نیز بر اساس اصول پذیرفته شده اثبات می‌گردد.

مظهر کلیه بدیها را می‌توان شیطان نامید به عبارت دیگر شیطان عنصری است که تمام بدیها را داشته باشد و در کمال بدیها باشد. شیطان دارای مراتبی است. به عنوان مثال وقتی امام خمینی، آمریکا را شیطان بزرگ می‌نامند، منظور معرفی چهره کامل بدیها است. همان طوریکه یک مفهوم که بر اساس خاصیتی معرفی می‌شود ممکن است فرم‌های ظاهری متمایز داشته باشند، همانند مجموعه اعداد حقیقی که به صورت‌های گوناگونی معرفی می‌شود ولی تنها یک میدان مرتب کامل داریم. شیطان نیز مراتبی دارد که بزرگترین آن رانده شده از درگاه الهی است. کسی که دارای صفات شیطان باشد، معمولاً شیطان می‌نامند.

نزدیکی یا دوری افراد در مورد یک چیز بستگی به نیت افراد در آن مورد را دارد. در قیامت که باطن افراد آشکار می‌شود، افراد همدیگر را می‌بینند لذا به یکدیگر نزدیک یا دور می‌شوند همانند روباه یا میش که بطور طبیعی از یکدیگر در گریزند. به نظر می‌رسد که فردی که به خصلت‌های شیطان نزدیک می‌شود به مراتب جهلش افزوده می‌شود، کسی که به مراتب تقوا نزدیک می‌شود به مراتب عقلش افزوده می‌شود بطوریکه حقایق را بهتر درک کند. هرچه معرفت نفس و ایمان به خدا زیادتر شود، نور الهی توسط عقل بر هستی می‌تابد و باعث

روشن تر شدن بطن اشیاء می گردد. بطوری که آنچه می بیند، نقش و سازنده آن شی که خدا می باشد احساس کرده و می بیند.

روزمره افراد بوسیله زبان با یکدیگر به بحث کردن و انعکاس نقطه نظرات خود می پردازند و با یکدیگر صحبت می کنند به نظر می رسد که صحبت با حق تعالی با نیت است و نیت زبان مذاکره با خداست. همان طوری که اعمال انسان بستگی به نیت انسان دارد. وقتی می خواهیم با خدا صحبت کنیم و نماز بخوانیم، اولین قدم نیت است سپس به ادای نماز می پردازیم. نماز باعث پالایش روح از پلیدیها می گردد. اعمالی که افراد انجام می دهد بعضاً تظاهر و در جهت خلاف نیت افراد است که آنرا نفاق گویند زمانی که عمل و نیت یکسان باشد می توان گفت که ماهیت آن فرد در این مورد روشن شده است در قیامت نیز چهره واقعی افراد مشخص می شود. به نظر می رسد که نیت افراد بدون عمل هم شفاف است. در این دنیا نیز افرادی هستند که بدون صحبت کردن شخصی به نیت او پی می برند.

سوالی که مطرح می شود اینکه قیامت چیست. به نظر می رسد دو نوع قیامت وجود دارد. یکی در این جهان که معمولاً توسط دادگاهها یا افراد عملکرد افراد و اعمال مشخص و به جزا یا پاداش می رسند و دیگری در آن جهان که توسط خدا و از طریق حضرت علی قضاوت می گردد.

قیامت یعنی شفاف شدن نیت ها و آشکار شدن ماهیت افراد و قیامت اخروی و قیامت دنیوی داریم. لذا سوالی که مطرح است اینکه روح چیست. روح را می توان همانند راننده ای تصور کرد که سوار بر ماشین (بدن انسان) شده و پس از طی مسیری (عمر انسان) از ماشین پیاده شده و به مقصد بعدی می رود.

البته ماهیت روح همانند ماهیت هر شی بر انسان پوشیده است. به نظر می‌رسد که خالق هستی از ترکیب ماده و عنصر غیر مادی (یعنی روح) انسان را خلق کرده و روح افراد معرفی انسانها است اگرچه در سنین مختلف انسان چهره ای متغیری دارد و باذن الهی پس از مرگ هر موقع لازم باشد ظهور پیدا می‌کند.

همان طوری که جسم انسان نیاز به حمام و نظافت دارد روح انسان نیز نیاز به پالایش گناهان دارد روح انسان با ایجاد ارتباط با خدا از طریق انجام عبادات، احسان به یکدیگر، دعا، تزکیه و رعایت تقوا پاک می‌شود. اینکه قبل از نماز باید وضو با آن ترتیب خاص گرفت اینست که حضرت رسول می‌فرمایند که بندگان چون به دنیا آلوده اند و می‌خواهند به درگاه الهی بروند لذا ابتدا باید چهار عضو گناهکار حضرت آدم که برای آوردن گندم با پای خود به طرف درخت گندم رفت، با دست خود گندم را چید و بر سر نهاد و بطرف حوا آمد. لذا پا و دست، سر و صورت باید با آب مسح و شسته شود. این سمبلی است که نشان دهد همانند حج که افراد محرم می‌شوند و به خانه خدا می‌روند، ابتدا باید از گناهی که کرده اند پاک شوند و سپس به طرف حق بروند.

مردم به خاطر عادت شبانه روز مشغول فعالیت می‌باشند و با توجه به نظم حاکم بر جهان، کارها بطور عادی می‌گذرد و کمتر فرصتی حاصل می‌شود که انسان به ناظم هستی و ارتباط بین اجزاء هستی تفکر کند. اکثر اعتقادات انسانها اگرچه مبنای علمی دقیق دارد ولی مردم کمتر به اسرار آن و باطن آنها توجه دارند و به مبداء و معاد دقت لازم را ندارند. بنابراین همانند گرد و غباری که بر گوهری نشسته است، روزها می‌گذرد ولی انسان نگاهی به گوهر وجودی خود نمی‌کند. عقل انسان همانند گوهری در آدمی است که با تفکر نمودن، گرد و غبار بر آن زدوده می‌شود

و می توان بوسیله عقل به ابتدا و انتها، ظاهر و باطن، احادیث و آیات، موجودات و نظام هستی تفکر نمود و به حقایق آن دست یابی پیدا نمود. آن موقع است که انسان یقین پیدا می کند و به لقاءالله می رسد.

روح عنصری است غیر مادی که حیات افراد در دنیا توسط آن تعیین می گردد. توضیح اینکه، به نظر می رسد که عقل همانند آینه های موازی است که حقایق هستی پس از تابیدن به آخرین آنها آنقدر کوچک می شود که توسط اولین آن برای ما با چشم و یا کشف حقایق قابل دید و اثبات می گردد. همانند اینکه با چشم غیر مسلح نمی توان خورشید را دید لذا جهان هستی در انسان کامل بوسیله عقل انعکاس می یابد و بر جهان اشراف پیدا می کند. به نظر می رسد که علت اینکه بسیاری از اجزاء هستی وجود دارند که حتی با دقیقترین وسائل موجود قابل دید نمی باشد، حکمتی الهی دارد و معمار هستی اینگونه خواسته است. مثلاً اگر امواج در هوا قابل رویت بود، انسانها در حرکت دچار مشکل می شدند یا حرکت الکترون که باعث ایجاد برق می شود. عقل را می توان به صورت لایه های شفاف و سفید تصور نمود برخلاف آن جهل را به صورت لایه های کدر و سیاه در نظر گرفت. لذا عقل و جهل را می توان درجه بندی نمود همانند محور اعداد از صفر تا بینهایت را برای عقل و از صفر تا منهای بینهایت را برای جهل تصور نمود.

عقل کامل را می توان عقلی تصور نمود که مرتبه آن بینهایت است. جهل کامل را می توان جهلی تصور نمود که مرتبه آن منهای بینهایت است. انسان کامل به کسی اطلاق می شود که عقل کامل داشته باشد متقابل آن شیطان است که جهل کامل دارد. با توجه به اینکه انسانها جانشین خدا هستند و طبعی است در دنیا ما کسی را معاون خود قرار می دهیم که به رئیس نزدیک باشد. لذا خدای متعال بهترین انسانها

را جانشین خود قرار می دهد. بنابراین طبیعی است که کسی که عقل کامل دارد جانشین خدا روی زمین است و چهارده معصوم که امام زمانهای خود می باشند انسانهای کامل می باشند. نقل است که خداوند متعال قبل از خلق جهان نظری به انسانها کرد و خاتم پیامبران را انتخاب و جهان هستی را بخاطر او ایجاد کرد.

وقتی کسی عقل کامل پیدا کرد طبیعی است با توجه به تعریف عقل که نور هستی توسط آن به اشیاء می تابد لذا واقعیت های هستی توسط عقل کامل در انسان کامل ظهور می کند، لذا اشراف به کلیه اجزاء هستی پیدا می کند. طبیعی است که می تواند مدیریت جهان هستی را بعهدہ بگیرد و جهان بدون امام زمان نمی تواند به کار منظم خود ادامه دهد. چنانچه جهان انسان کامل نداشته باشد آنگاه جهان در هم می پیچد و آخرت اتفاق می افتد. افراد می توانند مراتب کمال را طی کنند بجز نقش رسالت شرعی که از طرف خدا به افراد خاصی واگذار شود. بنابراین بدون اینکه امام زمان بخواهد با خدای متعال در ارتباط باشد بخاطر ماهیت مادی بودن انسان و غیرمادی بودن خدا، با توجه به داشتن عقل کامل، اشراف کامل به هستی دارد. همه چیز تجلی عقل است و به هر شی که نگاه می کنیم ساختارش براساس عقل بنا شده است. البته عقل کامل با اذن خدا و فرمان او به انسان کامل داده شده است. می بینیم که وقتی افراد از چهارده معصوم تقاضای چیزی می کنند که برخلاف نظام هستی است آنها پس از ادای نماز و درخواست از خدا، حاجت فرد اگر رضای خدا باشد ادا می گردد. بنابراین انسان کامل انجام اموری را بعهدہ دارد که خدای متعال آنرا بنا نهاده است و اموری که خارج از جریان منظم هستی است در اختیار انسان کامل نمی باشد و پس از اذن خدا امکان تصرف و تغییر را دارد. همانند زنده کردن مردگان که در قدرت انسانهای کامل نیست، مگر به اذن خدا. سوالی که مطرح است

اینکه چگونه روح وارد بدن و چگونه خارج می شود یا بعبارت دیگر تعلق یا عدم تعلق روح چگونه است که نیاز به بحث دارد.

همان طوریکه پوشاک برای انسانها پوششی برای بدن است. جسم انسان نیز پوششی برای روح است. در حقیقت جسم انسان ابزاری برای روح می باشد و روح حقیقت انسان است که با انجام مرگ جسم پوسیده و در خاک قرار می گیرد ولی روح به عالم برزخ می رود. یکی از ابزارهای روح عقل است که عقل بر دو نوع است، عقل جسمی که متشکل از قسمتی از سر انسان است و عقل روحی (یا اختصاراً عقل) که جهان هستی بوسیله عقل بر عقل جسمی می تابد و با چشم دل و چشم جسمانی حقایق آشکار می گردد. لذا به روح می توان اطلاق کلمه "من" نیز داد.

اینکه افراد را براساس تقوا متمایز می کنند در حقیقت فردی از فرد دیگر بالاتر است که مرتبه عقلی او از فرد دیگر بالاتر باشد. لذا انسان کامل بالاترین فرد می باشد. بدیهی است که مرتبه عقلی وقتی افزایش می یابد که انسان به صفات الهی مجهزتر شود. روح انسان همانند بنزین در ماشین است که تا وقتی بنزین در وسیله نقلیه تمام نشده است امکان حرکت ماشین می باشد. روح آدمی تا زمانی که به بدن انسان تعلق دارد به آدمی امکان تحرک می دهد اینکه ماهیت روح چیست، همانند هر جسمی، تبیین حقیقت آن مقدور نمی باشد، ولی وجود دارد. مثال دیگر، هر جسم از دو قسمت هسته و الکترون تشکیل شده است که الکترون بار منفی و هسته متشکل از پروتون و نوترون است که پروتون بار مثبت و نوترون خنثی است. الکترون بدور هسته می چرخد، همانند چرخش زمین به دور خورشید. چنانچه در هسته پروتون و نوترون را جدا کنند آنگاه انرژی زیادی برای تفکیک لازم است که متقابلاً انرژی هسته ای ایجاد می شود. همواره پروتون و نوترون بهم چسبیده اند. علم الکترونیک

پس از کشف الکترون حاصل شد روح را شبیه برق در سیم می توان تصور کرد که قابل دید نمی باشد. در دعای جوشن کبیر تعدادی از صفات الهی آمده است. لذا تکامل معنوی انسانها، مجهز شدن به صفات و طی نمودن مراتب عقلی است.

عنصر جهل و عقل در حال مبارزه با یکدیگرند، چنانچه لایه های جهل بر لایه های عقل بنشینند مراتب معنوی انسان کاهش می یابد. لذا باید تلاش کرد که لایه های جهل از لایه های عقل زدوده شود. وقتی انسان کامل است که هیچ لایه جهلی بر لایه های عقل ننشسته باشد. با انجام هر گناهی لایه ای از جهل بر عقل می نشیند و با انجام هر ثوابی لایه ای از جهل بر عقل زدوده می شود. محبت به مردم بهترین ثواب برای زدودن جهل از عقل است اگرچه انجام فروع الدین باعث زدودن جهل از عقل می گردد و توبی و تبری وسیله ای برای تکامل است. همان طوری که امام حسین امر به معروف و نهی از منکر را علت قیام خود معرفی می کند. در زمانهای مختلف افرادی حقایق هستی را وارونه جلوه می دهند که به دجال شهرت دارند و در آخر زمان دجالهای زیادی ظهور می کنند. بعنوان مثال یزید دجال زمان خود بود. عقل اصالت دارد و جهل تبعه آن می باشد، همانند ساختن یک وسیله توسط اهره که متعاقب آن خاک اهره و چوب های اضافی به تبع ساختن ایجاد می شود یا جهنم که تبعه بهشت است و اصالت با بهشت است و عقل پایه نظام است و بطرف صعود حرکت می کند تا انسان کامل که عقل کل دارد.

همواره افراد جاهل با افراد عاقل درگیر و مزاحمت ایجاد می کنند، مگر نه عقلاً با یکدیگر درگیری ندارند. حضرت علی می فرمایند دو قشر کمر مرا، در حقیقت اسلام، را شکست. یکی افراد عالم بی تقوا و دیگری افراد با ایمان جاهل. تنها افراد عالم با تقوا می تواند اسلام را تقویت و پشتیبانی نماید. خداوند متعال افراد جاهل را

در استدراج قرار می دهد و بدون اینکه خود متوجه باشد مراحل سقوط و دنیا طلبی می روند. همانند محصلی که معلم مدرسه او را به حال خود رها می کند و در پایان سال متوجه می شود که مردود شده است.

اینکه می گویند از خدا بخواهید که در موقع مرگ عاقبت به خیر شوید دال بر این حقیقت است که گاهی لشکر عقل بر لشکر جهل پیروز می گردد و گاهی بالعکس. چه خوشا بر کسانی که در موقع مرگ، لشکر عقلشان پیروز شود و از این دنیا با توشه معنوی به دنیای دیگر صعود کنند. شهید مطهری می فرماید عقل همانند چراغ ماشین جاده را روشن می کند تا انسان در تاریکی بتواند طی راه کند. چنانچه ایمان همرا عقل باشد، انسان دچار انحراف و خروج از مسیر اصلی نمی گردد.

خدا برای انسان دو حجّت یکی حجّت درونی که عقل است و حجّت بیرونی که پیامبران و امامان می باشند. نقل است که خدای متعال به عقل هفتاد لشکر داده است و جهل اعتراض می کند لذا خدا هفتاد لشکر به جهل اختصاص می دهد. بنابراین در مقابل هر صفت نورانی یک صفت ظلمانی قرار دارد. بنابراین لشکرهای عقل با لشکرهای جهل در حال مبارزه هستند اینک مبارزه با نفس را جهاد اکبر نامیده اند در حقیقت مبارزه عقل با جهل است. نفس همانند اژدهایی است که موسی می خواهد که آنرا مهار کند. لذا باید گناهان را از سرچشمه خشکانید و چنانچه انسان به گناه آلوده شود، شهوت به گناه چون شعله های آتش افزایش می یابد و نوع خواستن آن عوض می شود. همان طوری که شهید مطهری می فرماید شهوت از بین نمی رود بلکه نوع خواستن آن عوض می شود و جهان غرب شاهدی بر این مدعا است.

سوالی که مطرح می شود این است که نفس چیست؟ با توجه به تعریف نفس و روح، اینها دو عنصر متمایزند. نفس را می توان به صورت آینه های موازی در نظر

گرفت که تصویر نفس در آینه‌های موازی به تدریج کوچک می‌شود و چنانچه نفس به طرف حق برود نور الهی پس از طی آینه‌های موازی به انسان می‌تابد و چنانچه نفس از لایه‌های جهل عبور کند به تدریج نور الهی کاهش می‌یابد.

نکته ای که باید دقت شود دمیدن روح از طرف حق تعالی به انسانها می باشد. با عنایت به جسم نبودن خدا بی معناست و بهتر است که تعلق گرفتن روح به بدن انسان را جایگزین دمیدن کنیم. همان طوریکه گفته می شود حق تعالی جهان را در شش روز خلق کرد، آیا امکان نداشت که با توجه به مقام کن یکی خلق کند. به نظر می رسد همان طوریکه انسان از خاک است لذا طبیعی است که خاک باید قبل از آدمی ایجاد می شد. بنابراین حق تعالی اینگونه خواهان ایجاد هستی بوده اند و ایجاد جهان در چند روز به معنای عدم توانایی در یک روز نمی باشد و مفاهیم روز و دمیدن از مفاهیمی است که برای انسان در علم طبیعت یک معنا دارد و در عالم ماوراء طبیعت معنای دیگری. لذا باید اصطلاحات بکار رفته شده در عالم خود مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. همان طوریکه روز دلالت بر روشنایی و شب دلالت بر تاریکی دارد. لذا روز در عالم طبیعت با توجه به حرکت خورشید به دور زمین تعریف می گردد ولی در عالم ماوراء طبیعت به آنچه قابل دید باشد، چه با چشم سر یا چشم دل اطلاق می گردد.

روح از عالم امر و بدن از عالم خلق، یعنی عالمی که در آن هر چیز محدود است، آمده است. به نظر می‌رسد روح از جنس باد باشد همان طوری که ریشه لغت روح می‌باشد. باد، نازترین درجه آن بوهای بد و بهترین آن روح آدمی به نظر می‌رسد. البته روح‌های حیوانی، گیاهی و جامدات در مراتب پائین تر قرار دارند. نفس کشیدن انسان و صحبت کردن از حرکت باد و برخورد با زبان است که منجر

به تولید صداهای گوناگون می‌شود، تمایلات انسانی را می‌توان نفس تعریف کرد. تمایلات انسانی دو جهت دارد. گاهی علاقه به گناه و گاهی علاقه به ثواب پیدا می‌کند. چنانچه علاقه به ثواب پیدا کند و آنرا ادامه دهد مراحل تکامل عضوی پیدا می‌کند و آرامش به او بدست می‌آید. همان‌طوری که خدای متعال می‌فرماید با ذکر خدا قلب‌ها آرامش می‌گیرد. چنانچه نفس مراحل سقوط را طی کند و به گناهان رو آورد، آرامش پیدا نمی‌کند و همانند گرداب و باطلاقی می‌ماند که با هر دست و پا زدن به عمق باطلاق می‌رود یا کسی که آب شور بخورد، با خوردن هرچه بیشتر عطش او افزایش می‌یابد. اینجاست که انسان جبر و اختیار دارد. نقل است که بچه ای از ملاصدرا در خصوص جبر و اختیار پرسید، ملاصدرا گفت یک پای خود را بالا ببر، او بالا برد. گفت پای دیگر را بالا ببر، گفت نمی‌توانم و می‌افتم. بنابراین بالا بردن پای اولی با اختیار است ولی بالا بردن پای دومی در اختیار نیست و برای ایستادن بالا جبار باید روی زمین باشد. بنابراین آدمی هم اختیار دارد و هم اجبار. چنانچه نفس به طرف لشکر عقل برود تکامل پیدا می‌کند و اگر به طرف لشکر جهل برود سقوط می‌کند. لذا اختیار داشتن به معنای انتخاب صلاح و گناه توسط نفس است. البته اموری هست که در اختیار حق تعالی است که جبر نامیده می‌شود، همانند مرگ.

خارج شدن و عدم تعلق روح به بدن انسان را اصطلاحاً مرگ انسان نامند.

نقل است که در زمان مرگ پیغمبر اکرم، که انسان کامل است، جبرئیل با اجازه حضرت زهرا وارد منزل می‌شود. و چهارده معصوم با مسموم شدن و یا کشته شدن به شهادت رسیده‌اند و انسانهای کامل سایه ندارند و جهان هستی بخاطر پیامبر ایجاد گردیده است. توضیح اینکه هر جسم مادی وقتی نور به آن بتابد دارای سایه است.

لذا انسانها نیز از این امر مبرا نمی‌باشند به نظر می‌رسد که همانند خورشید که نور است و سایه ندارد انسان کامل از جهل مبرا است لذا مانعی در برابر نور هستی نمی‌باشد. بنابراین سایه نداشتن انسان های کامل به معنای مبرا بودن از جهل است.

روح انسان سه مرحله را طی می‌کند، از ابتدای خلقت تا قرار گرفتن در رحم مادر، دوم مراحل رشد انسان تا مرحله مرگ و بالاخره زمان پس از مرگ. نقل است که پس از مرگ روح در عالم برزخ به انتظار روز قیامت است که مجدداً در جسم ظهور پیدا کند. همانند سبز شدن درختان پس از گذراندن دوره زمستان. اینکه عالم برزخ کجاست و چگونه است قابل بحث است

بقای شخص به سه عضو نیازمند است. یکی قلب که مبداء قوه حیوانی است و دیگری دماغ که مبداء قوه حس و حرکت است و دیگر کبد که مبداء قوه تغذیه است. به بیان دیگر قوا بر سه قسمند: قسمی قوای طبیعی که در کبد، قسمی قوه حیوانی که در قلب است و قسمی قوه نفسانی که در دماغ است. بنابراین انسان دارای روح طبیعی، روح حیوانی و روح نفسانی است که هر سه را روح بخاری گویند.

سوالی که مطرح است معصوم کیست. انسانهای کامل بخاطر اشراف بر هستی و شناخت ثواب از گناه و دیدن ماهیت آنها از انجام گناه پرهیز می‌کنند. لذا دچار خطا نمی‌شوند و آنها را معصوم می‌گویند سوالی که مطرح است چرا امام زمان سایه ندارد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه انسان کامل بر هستی مسلط است و جهان در اختیار فرمان اوست. لذا با عنایت به اینکه روح انسان معرف انسان است لذا جسم انسان کامل صورتی ظاهری دارد. بنابراین سایه نداشتن به معنای نداشتن جهل است.

سوال دیگری که مطرح است طی الارض کردن انسانهای کامل است. با توجه به بحث فوق به نظر می رسد، با توجه به اشراف بر هستی، زمین به حرکت می آید و فرد را به نقطه مطلوب می برد.

دیدیم که هر شی از چندین اتم و هر اتم از سه قسمت الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده است. حال چنانچه به یک سلول گیاهی نگاه کنیم می بینیم که از سه قسمت هسته، سیتوپلاسم و پوسته تشکیل شده است. به طوری که پوسته لایه بیرونی، هسته لایه مرکزی و سیتوپلاسم لایه بینی است. داخل هر هسته کروموزنها هستند که فعالیت های سلول را هدایت و کنترل می کنند. با داشتن هسته یک گیاه امکان حیات مجدد آن گیاه وجود دارد. همان طوری که کوچکترین واحد هر شی اتم است، کوچکترین واحد هر گیاه را سلول می نامند. گیاهان و جانوران با وجود اختلاف های ظاهری بسیار از لحاظ ساختمانی شباهت زیادی بهم دارند و بدن همه آنها را سلول تشکیل می دهد. رشد و تولید مثل گیاهان و جانوران از راه تقسیم های سلولها ایجاد می شود. بدن انسان از چندین اندام و هر اندام از چندین بافت و هر بافت از چندین سلول که کار معینی را انجام می دهند.

امروزه عقل به معانی گوناگون به کار می رود در یک تقسیم بندی اولیه می توان دو کاربرد زیر را برای آن بیان نمود .

۱- عقل ابزاری ، عقل استدلال گرا یا عقل خردی ' عبارتست از قوه ای که به شناسایی جهان طبیعت همت می گمارد و معلوماتی را که از راه تجربه بدست آمده است بر پایه قواعد منطقی تنظیم می کند و در این حوزه به استدلال و نتیجه گیری می پردازد . این عقل عمداً نقش کار بردی دارد، زیرا از آن به عنوان ابزاری برای تغییر دادن وضع کنونی جهان به سوی وضعیت مطلوب استفاده می شود .

۲ - عقل شهودی، عقل کل یا عقل غیر ابزاری به قوه ای گفته می شود که می تواند درباره تمام حقایق هستی حتی امور ماورای تجربه ای، پژوهش کند و حقایق کلی را مشاهده نماید. شناخت های که از این طریق حاصل می شود ارزشمند هستند و ابزاری برای تا مین بهتر نیازهای انسان می باشد.

لازم به ذکر است که عقل ابزاری در دوران تجدد عمدتاً به کار پیشبرد فناوری آمده است ' و علقه ای خاص به معارف و امور حیاتی ندارد. در حالی که عقل شهودی می تواند در هماهنگی کامل با وحی قرار گیرد و این همان عقل است که در متون دینی از آن تمجید شده است.

به نظر می رسد که اگر بخواهیم تعریفی از عقل داشته باشیم ' می توان گفت که عقل قوه ای است را به شناسایی جهان هستی چه مادی و چه غیر مادی می پر دارد و بوسیله آن حقایق هستی بر آدمی آشکار می گردد.

اولین جزء بدن که در رحم ما در شکل می گیرد ' مغز انسان می باشد که در ماه چهارم گفته می شود روح در آن دمیده شده است. بعبارت دیگر عقل که می توان گفت جان و روح مغز است نقش فرماندهی را توسط اعصاب انجام می دهد. تا اینکه سایر اعضا با هدایت عقل رشد و تکامل خود را انجام دهند. روح انسان بر حسب اینکه کدام یک از اجزاء بدن را بکار گیرد، نام های گوناگون به خود اختصاص می دهد .

مراتب نفس ناطقه عبارتند از ماده، مثال، عقل و. فوق عقل می باشد و عقل از مراتب نفس است. به نظر می رسد که حق تعالی بوسیله عقل و عقل بوسیله مغز و مغز بوسیله اعصاب نقش هدایتی و فرماندهی و حیات را انجام می دهد .

در جهان هستی عالم های گوناگون مانند عالم ماده (جهان طبیعت)، عالم مثال (عالم برزخ)، و عالم عقل و عاَلا فوق عقل وجود دارد. با توجه به تناظر بین انسان و جهان هستی، به نظر می می رسد که در انسان نیز امکان سیر در ماده (با استفاده از وسایل) موجود می باشد و سیر در عالم برزخ (همانند خواب دیدن) و تصویر برداری جهان هستی و کشف حقایق آن توسط عقل و رشد معنوی تا رسیدن به انسان کامل (توسط فوق عقل) امکان پذیر است.

سه چیز با آمدنش باعث از بین رفتن سه چیز دیگر می شود. کبر باعث از بین رفتن عقل می گردد، طمع باعث از بین رفتن حیا می شود و حسد منجر به از بین رفتن رحم و مروت می گردد. عقل در سر، رحم در قلب و حیا در چشم قرار دارند. چنانچه مراقبت از آنها نشود، جای خود را به ضد خود می دهند.

انسان ها در مراتب بالا همانند انسانهای کامل و در مراتب پایین، انسانهای ناقص یا معمولی هستند. جن ها نیز در مراتب بالا همانند ملایک می باشند و در مراتب پایین همانند شیطان یا ابلیس می باشد. مثلاً جبرئیل ملک مقرب و شیطان ملک دور کننده انسان از خداوند است. شیطان همانند فیلتی است که اگر انسان بتواند از آن عبور کند و دور شود، دیگر امکان تسلط بر انسان را پیدا نمی کند. لفظ شیطان به انسان نیز گفته می شود، به انسانهایی که از حق دور شده و متمرد می گردند.

در سوره بقره آیه ۱۴ آمده است که دشمنان پیامبر از انسان و جن بوده اند.

به نظر می رسد هر چیزی که انسان را از حق دور کند شیطان (یعنی دور کننده از حق) نامیده می شود. نقش شیطان دعوت کردن است و انسان است که باید بین

حق و باطل و آنچه حق است انتخاب کند تا به مراتب کمال برسد. چنانچه شیطان نبود، تمیزی بین حق و باطل مشخص نمی گردید.

همان طوریکه ملائیکه دارای لشکر می باشند، مانند ملک الموت، شیطان نیز دارای لشکری است. امر و نهی و خطاب به ابلیس و گفتگوی او با خدا در بین نبوده است. بلکه منظور این است که خطاب خدا و جواب شیطان و عصیان و نهی آدم، بیان واقعی صفت طبیعت بشر و طبیعت شیطان و استعداد و کارهای آند و است. همان طور که جن های خوب و بد داریم، انسانهای خوب و بد داریم. بطور کلی انسانها و جن های بد را می توان شیطان خطاب کرد. منظور از بد، یعنی داشتن صفات رذیله است. کسانی هستند که جن های بد را بکار می گیرند و افراد را اذیت می کنند. همانطوریکه انسانها می توانند به کمال برسند، جن ها نیز می توانند مراتب کمال را طی کنند. آنها می توانند شبیه پیامبران مقرب شوند.

شیطان در لغت به معنی دور شده از خیر است و به هر جن و ملائیکه، انسان یا جنبدگان که متمرّد و طاغی گردند اطلاق می شود. جن و ملائیکه از یک حقیقت هستند و اختلافات صنفی و وصفی دارند. همانطوریکه پیامبر ا. گرامی می فرماید من هم مثل شما هستم با این فرق که به من وحی می شود.

برای شیطان تعاریف گوناگونی شده است که در زیر آمده است.

۱- منظور از شیطان، قوه شیطانی است که انسان را از عالم ماوراء الطبیعت به عالم طبیعت دعوت می کند و نقش او تنها دعوت است *

۲- اولین قوه ای که روبه عالم طبیعت نموده است را شیطان می نامند. انسان دارای قوای گوناگونی هم زمان می باشد. ولی ملائیکه دارای یک قوه می باشند. لذا

می گویند خدا خلیفه مقدس (ملایک) و خلیفه (آدم) دارد که اولی یک وجهی و دومی چند وجهی است.

۳- به عقل ساقط شده که آنرا جهل می نامند نیز شیطان گفته ص شود. کسی که جاهل است دچار گمراهی و خطا می گردد. لذا وهم را نیز شیطان می گویند.

۴- شیطان را به نوعی از اجنه نیز اطلاق کنند. عقل ملک مقرب است و شیطان ملک مبعد که انسان را از خدا دور می کند.

۵- قوه وهم صورتگری می کند و حقایق را می پوشاند. مثلاً در شب به وسیله روشنائی ظاهر اشکال دیده می شود. چنانچه چراغ خاموش گردد، دیگر اشکال قابل دیدن نمی باشند. برای تداوم زندگی قوه وهم لازم است، زیرا در صورت عدم وجود آن، افراد حقایق و باطن یکدیگر را می بینند و از یکدیگر فرار می کنند.

۶- چنانچه لحظه ای از توجه به خدا غافل شویم، گویند در آن لحظه شیطانی شده ای و دچار گناه شده اید. انسان دو سویی است، یکی الهی و دیگری شیطانی.

۷- قوه هوای نفس که انسانها را به بدی و گناه تشویق می کند را شیطان نامند. مبارزه با نفس، یعنی انسان همواره بسوی تکامل حرکت کند. چنانچه حالت توقف یا حالت برگشت داشته باشد گویند از شیطان تبعیت کرده است.

به نظر می رسد که حقیقت عقل، عشق میباشد. همانطوریکه حقیقت انسان نفس میباشد. عقل و نفس همواره در جدال هستند. عشق و عقل هر دو از یک سرچشمه الهی می باشند. لذا در تقابل با هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. عقل هدایت گر و روشنگر حقایق هستی است در صورتیکه عشق عاملی است که انگیزه و تداوم و

سیر صعودی و کمال دارد. همانند علم، در صورتیکه عشق مجازی و ناپایدار است و همانند موج دریا است.

برای تشخیص حق و باطل، دو حجت خداوند برای انسانها قرار داده است. یکی حجت بیرونی شامل انبیاء و معصومین و دیگری حجت درونی که آنرا عقل می‌نامیم. لذا عقل به عنوان یک حجت الهی عمل می‌کند.

عقل در حد توان خود عمل می‌کند. چنانچه خارج از حد و توانش پرسش شود، اظهار ناتوانی می‌کند. مثلاً عقل نمی‌تواند قیامت را درک کند. ولی چنانچه از ناحیه وحی، دلیل و برهانی برایش اقامه شود، آنرا می‌پذیرد.

حکیم بزرگ ملا صدرا می‌گوید عقل به دو جا نمی‌تواند برسد. یکی فهم عدم، یعنی هرگز عدم را نمی‌تواند درک کند. مگر اینکه در مرتبه ذهن مفهومی برای آن بسازد. دیگری خداوند متعال است. آنرا نیز عقل نمی‌تواند بیابد و درک کند. زیرا عقل محدود است و نمی‌تواند نامحدود را درک کند. امام باقر (ع) می‌فرماید تمام آنچه را در ذهنت از اثبات حق تعالی ساخته‌ای، مخلوق تو می‌باشد.

نقل است از پیامبر گرامی که هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است و نفرمود که ذات حق تعالی را شناخته است. در روایات آمده که در خصوص ذات خدا تفکر نکنید. زیرا انسان قادر نیست که به سر و ذات حق متعال پی ببرد. بنابراین تفکر در ذات حق تعالی حرام نمی‌باشد و می‌فرمایند خودتان را خسته نکنید و از تفکر در ذات حق متعال بر حذر باشید.

رحمت خداوند آنقدر زیاد است، که حتی عدم را در ذهن ما ایجاد می‌کند. منتهی این عدم در متن حقیقت قدم نمی‌گذارد. در خارج نمی‌توانید جایی را پیدا کنید، که آنجا هیچ باشد. هر چه هست از وجود است و همه تجلیات یک حقیقتند.

عقل تفکر واستنتاج و تجزیه و تحلیل را بعهده دارد. در صورتی که علم نقش فراگیری و تحصیل مواد خام را دارد. عقل همانند ظرف و علم همانند محتوای آن است. چنانچه کسی دنبال علم نرود، نمی تواند از عقل خود استفاده کند. لذا عقل و علم مکمل یکدیگرند. هر دو آنها می توانند انسان را به سوی کمال ببرند. عقل همانند یک دستگاه عمل می کند که مواد خام آن علم است و نتیجه و تولید آن هدایت انسانها می باشد. در حقیقت عقل همانند یک تابع در ریاضی عمل می کند.

عاقل کسی است که علم دارد و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، در صورتیکه جاهل قدرت تجزیه و تحلیل ندارد. این افراد علم دارند ولی عقلشان را کد و فعال نمی باشد. بنابراین علم و عقل باید توأم باشند. انسان ابتدا باید عالم باشد و مواد خام را فراهم کند و بعد عقل آنها را تجزیه و تحلیل نماید. لذا با علم می توان به حقایق پی برد و آنها را کشف نمود. در حقیقت علم مقدمه ای است تا عقل با تجزیه و تحلیل بر آنها به رشد برسد. بنابراین آموزش و پرورش توأما مفید است و صرف آموزش نتیجه ای حاصل نمی شود و علم و تزکیه دو بال هستند که انسان را به کمال می رسانند. لذا در کنار آموزش باید به رشد فکری و معنوی نیز پرداخت.

فکر کردن از نظر منطقی سیر ذهن از مجهول به معلوم و ترتیب و تنظیم معلومات و در نتیجه کشف مجهول است. عامل تفکر باعث شکوفایی عقل است. تفکر در خلقت آفرینش و تاریخ در اسلام تأکید شده است بطوریکه گفته می شود یک لحظه تفکر از سالها عبادت ازرش بیش تری دارد. تفکر قوه ای عاقله را بارور می سازد. همانطوریکه تقوا و تزکیه نفس نیروی اراده را تقویت می کند. هم چنین عبادت باعث تقویت عشق و علاقه به امور معنوی در انسان می گردد.

انسان دارای دو عقل است. یکی عقل اول یا ملک مقرب که دعوت به رفتن انسان به سوی حق تعالی است. عقل دوم دور کننده است، که دعوت به عالم طبیعت و دوری از توجه به حق تعالی است. عقل اول کلی گویی می کند و عقل دوم جزئی نگری می کند. بعنوان مثال وقتی شما نماز بپا می دارید، یک کار عقلانی از نوع اول است، در همین حال عقل دوم انسان را وسوسه می کند که به یاد امور دنیوی باشیم که این عقلانی از نوع دوم است. لذا اینکه گفته می شود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، منظور این است که پناه می برم به خدا از قوه ای که مرا از خدا دور می کند.

دوستی مراحل گوناگون دارد. ابتدا افراد با یکدیگر آشنا می شوند و به یکدیگر علاقه معمولی پیدا می کنند و همدیگر را در برخورد تحمل می کنند. مرحله بعد میل به یکدیگر پیدا می کنند، که علاوه بر رفیق بودن به یکدیگر علاقه مند می شوند. مرحله دیگر حب می باشد، که همدیگر را دوست می دارند و به یکدیگر علاقه پیدا می کنند. سپس عشق به یکدیگر پیدا می کنند و علاوه بر اینکه یکدیگر را دوست دارند ذهن آنها مشغول هم می شود. نهایتاً "حالت حیرت پیدا می شود که بعضاً دیوانه گویند. در این حالت عشق و علاقه بر عقل سیطره کامل پیدا می کند، گویی فرد از عقل ساقط است.

به نظر می رسد همانطوری که جسم انسان پس از طی مراحل رشد در رحم مادر و سپس ادامه رشد جسمی تا رسیدن به مرحله تکلیف که رشد جسمانی مراتب خود را طی می کند، روح آدمی نیز می تواند مراحل رشد خود را با تزکیه نفس افزایش دهد تا به مرحله حیرت برسد. در این موقع است که آمادگی شهادت پیدا می کند و

روح فرد تمایل به جدایی از جسم پیدا می کند . همانند حضرت علی که در موقع شهادت فرمودند که به خدای کعبه قسم که رستگار شدم.

حقیقت نفس دارای نامهای گوناگون از جمله روح ، جام جهان نما، نفس، ... می باشد. بهترین نام، نفس ناطقه است. روح و نفس دو عنصر متمایز نیستند. بلکه نفس اول حس است (مانند نقطه) بعد چون دارای قوه ای است رو به ملکوت دارد کم کم دارای نفس می شود (نفس جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی) (بعد نفس در مراحل ارتقاء خود روح می شود. نفس در مرحله عقل و مافوق عقل را روح گویند. سه نوع روح وجود دارد. روح مجرد برای بدن طبیعی است. سایر روح ها متعلق به بدن های دیگر، از جمله بدن مثالی است.

انسان دارای بدن و جسم است، که متمایز می باشند. مرتبه نازل شده نفس را بدن گویند. جسم در خدمت نفس و روح برای زندگی است. نفس در عوالم گوناگون دیگر هم دارای بدن است. مثلا در عالم برزخ، بدن مثالی دارد، و در عالم طبع، بدن مادی، دارد. نفس دارای مراتب گوناگون همانند، ماده، مثال، عقل، فوق عقل می باشد. مباحث عقل در اصول کافی آمده است. اول چیزی که از خداوند صادر گردیده، عقل می باشد.

سوالی که مطرح است این که لوح محفوظ چیست؟ نفس ناطقه انبیا و اولیای الهی، لوح محفوظ نظام هستی می باشد. در هر انسانی استعداد لوح محفوظ شدن حق وجود دارد. نفس ناطقه انسانی شایسته و استعداد ادراک تمام اشیا نظام هستی را داراست. او فقط باید این استعداد ها را در خود شکوفا کند. تا جایی که انسان می تواند علم به تمام حقایق هستی پیدا کند. هیچ چیزی بجز ذات حق تعالی مجهول نیست. هیچ فرقی بین اختیارات انسان کامل و خداوند نیست، بجز اینکه انسان

مخلوق است و بنده و خداوند حق است و معبود و بدون اذن او کاری انجام نمی شود. در حقیقت انسان کامل، تجلی کامل حق و جانشین او است و برای شناخت حق، باید امام زمان خویش را بشناسیم.

تمام اشیای عالم نیز شانیت آن را دارند که در اختیار انسان باشند. چرا که انگیزه خلقت خودشان را در وجود انسان می دانند انسان دارای صفحات مادی و روحی دارد. صفحه مادی ممکن است پس از مدتی اثرات آن پاک شود ولی صفحه جان انسانی به هیچ وجه قابل پاک شدن نیست. انسان با اعمال خود مشغول نوشتن کتاب وجودی خود است. هر کاری که انسان انجام می دهد، در صفحه جان او ثبت می شود. در قیامت نوشته های خود را می بیند. منظور از لوح محفوظ، لوحی است که اعمال انسان در آن ثبت می شود. منظور از لوح، همان نفس انسانی است. با خلوت و تفکر به تماشای سینمای نفسانی می رویم.

اینکه گفته می شود قرآن یک جا به پیامبر گرامی در لوح محفوظ نازل شده است. دلالت بر این حقیقت است که نفس پیامبر که همان لوح محفوظ است و قرآن در آن ثبت گردیده است. در شب قدر بر پیامبر نازل شده است. یعنی شانیت آن نزول کرده است، بطوریکه برای مردم قابل بیان باشد.

بخش دوم

حق در جهان هستی

وقتی به جهان هستی نگاه می‌کنیم به اولین بدیهیات که می‌رسیم خالق هستی است. بنابراین اولین اصلی که می‌پذیریم توحید است و خالق جهان را خدا می‌نامیم. با عنایت به اینکه برای ارتقاء و رسیدن به کمال نیاز به معلم می‌باشد و بهترین معلم انسانهای کامل می‌باشند، که اشراف به هستی دارند. بنابراین از اصول بدیهی دیگر پذیرش نبوت و امامت می‌باشد. معمولاً افراد برای انجام کارهای خود هدف خاصی را تعقیب می‌کند لذا بدیهی است که این سوال مطرح شود که هدف از خلقت هستی چیست؟ این دنیا گذرگاهی است که اعمال تصویر برداری می‌شود و در روز قیامت دیده می‌شود همانند تلویزیون که اعمال افراد و حرکات او دیده می‌شود و یا صدای افراد توسط تلفن منتقل می‌شود. اعمال انسان توسط چشم به ذهن منعکس و تصویر برداری می‌شود به نظر می‌رسد که ذهن انسان بایگانی اعمال انسانها است که در روز قیامت متجلی می‌شود. همان طوریکه انسان در این عالم با مراجعه به ذهن و فکر کردن خاطرات خود را بیاد می‌آورد، لذا اعمال انسانها ثبت شده است و در روز قیامت ظهور می‌کند و هرکس به پاداش اعمال خود می‌رسد.

جمله امیال خود را وانهاد

در مطاف حق هر آنکس پا نهاد

بندگی کن نزد یکتای مجید

در لوای حق بود انسان عبید

هر که هفت دور صفا را طی نمود	نزد حق امیال خود را پی نمود
هفت دور طواف حق اسرار داشت	شوطها در هر زمان اذکار داشت
مرد حق دارد صفاتی در زمین	متقی و خاشع و خادم به دین
در توکل بر خدا احمال نیست	جز رضای حق دگر امیال نیست
جانشین حق الم دار نبی است	بعد احمد مرتضی مولا علی است

حور العین چیست، در لغت به معنی نور چشم است چنانچه نور را به حقیقت هستی در نظر گیریم، دیدن حقایق اجسام و ماهیت آنها را حور العین گویند که توسط عقل امکان ندارد ولی در قیامت امکان شناخت ماهیت اجسام وجود دارد. پیامبر گرامی می فرماید، نماز نور چشم من است به نظر می رسد که می توان نماز را حور العین نامید. نقل است که پس از ظهور آخرین امام زمان حضرت حجّت عقل ها کامل می گردد. به نظر می رسد در این دنیا امکان پی بردن به ماهیت اشیاء نیست ولی در عالم آخرت امکان دارد، بالاخص افرادی که در بهشت می روند. سوالی که مطرح است بهشت و جهنم کجاست و اوصاف آن چیست که جای بحث دارد.

سوال دیگر اینکه آیا می توان توسط عقل به ماهیت اشیاء در زمان حضرت حجّت پی برد و یا اینکه آیا در عالم آخرت امکان دارد. به نظر می رسد در عالم آخرت امکان دارد زیرا ماهیت افراد و لذا نیت افراد عیان می شود در صورتی که در این دنیا نمی توان از روی ظاهر از نیت افراد مطلع شد و در قیامت آشکار شدن اعمال و نیت افراد امکان دارد و راه عقل را صراط مستقیم است. همانند چهره های مثالی افراد در عالم برزخ می باشد لذا به نظر می رسد لذت بردن از کشف حقایق بهترین لذت هاست. همانند محققى که پس از کشف حقیقتى ظاهرى لذت مى برد. اما در

آن دنیا ماهیت اشیاء با توجه به مرتبه عقلی فرد در آن جهان آشکار می‌شود. به نظر می‌رسد تصویر افراد از زنان زیبا با خصوصیات نقل شده مد نظر نباشد و این تعبیر ظاهری است.

با عنایت به اینکه در عالم آخرت حور العین می‌باشند و در قرآن ذکر شده است. چنانچه حور العین را به معنای پی بردن به ماهیت اشیاء باشد و وسیله پی بردن از طریق صراط مستقیم که همان عقل است امکان دارد لذا باید عقل به حد نهایت کمال برسد و آنرا عقل کل نامیم که بالاتر از عقل کمال است. وقتی حضرت علی می‌فرمایند از من سوال کنید، قبل از موت چه در این عالم چه آن دنیا، به نظر می‌رسد که جانشین‌های خدا انسان‌های با عقل کل می‌باشند و افراد معمولی می‌توانند حداکثر به عقل کمال برسند. انسان‌های کامل به هستی اشراف دارند و انسانهای کل علاوه بر هستی به ماهیت اشیاء نیز اشراف دارند. همان طوریکه در این جهان یک مسئول دارای معاونینی با مرتبه‌های گوناگون می‌باشد خدای متعال دارای جانشین‌های گوناگون با مراتب گوناگون است. با توجه به رتبه عقلی که از عقل کل و سپس عقل کمال و بالاخره عقل معمولی افراد، انسانها نیز جانشین‌های خدا با مرتبه‌های گوناگون می‌باشند.

خداوند متعال صادر اول صادر کرد که نامتناهی است همانند پارچه‌ای که به خیاط داده می‌شود که برای فردی لباس تهیه کند، سپس به اذن خدا خلق اول که همان عقل اول است توسط صادر اول نقش بر آن شد. سپس تمام هستی توسط صادر اول نقش بست. فرق است بین صادر اول و خلق اول. صادر اول نفس رحمانی و رحمت رحمانیه عام الهی است، همانند آفتاب که برای همه خلق شده است، به نفس انسان تشبیه شده است.

عمل عقل را تفکر می نامند. اینکه گفته می شود یک لحظه تفکر ثوابش از سالیان عبادت بیشتر است. ارزش فکر کردن را می رساند، بالاخص تفکر در جهان هستی و خالق هستی که به هر چیزی که نظر می کنیم آنقدر پیچیده است که عقل قاصر از تبیین حقایق آن است. نقل است در هر اتم بیش از سی عنصر شناخته شده است، لذا باید به خالق هستی احسنت گفت که چه دقیق و منظم جهان را خلق کرده است. با تفکر و تحقیق، دانشمندان به جلوه هایی از حقایق هستی پی برده اند و عالم است که نقش سازنده هر شی را پس از تحقیق پی می برد و در هر چیز خدا را می بیند، در حقیقت اثر خالق را می بیند و به خالق پی می برد. صادر اول وجودی است که توسط حق تعالی صادر شده است که اثر هستی بر آن نقش بسته است.

نفس که از درون بدن به زبان منکس می شود لفظ و کلمه و جمله ساخته می شود. لذا حرف زدن های ما همان نفس است که با حرکت زبان شکل های مختلف پیدا می کند و آنرا تکلم نامند. لذا اولین چیزی که از گوینده صادر می شود صادر اول است و اولین کلمه ای که می گوید، خلق اول است.

بدون نفس یک لحظه امکان حیات ندارد، صادر اول از ذات ربوبی صادر می شود که بدون حق معنا ندارد. صادر اول وقتی اولین صادر آن محدود شد، عقل اول است که خیلی وسیع است همانند صدایی که از بلندگو اولین بار ظاهر می شود که ابتدا صوت، بلندترین صدا را دارد. هرچه از عقل تنزل پیدا می کنی و به ماده نزدیک می شود میزان عقل کمتر می شود.

عقل کل به عقلی گویند که به ماهیت اشیاء هستی شناخت و اشراف داشته باشد.

عقل کامل به عقلی گویند که به اشیاء هستی اشراف داشته باشد.

کسی که داری عقل کل (یا عقل کامل) باشد انسانهای کل (یا کامل) گویند.

معصومین دارای عقل کل می باشند و خاتم پیغمبران بالاترین عقل کل می باشد. اینکه نقل است معصومین نور واحد می باشند معنی پیدا می کند، زیرا همه آنها عقل کل را دارند لذا دیگر سن و زمان مطرح نمی باشد. بنابراین معصومین با توجه به شناخت ماهیت امور، هرگز گناهی را مرتکب نمی شوند. انسانهای کامل دارای صفات الهی هستند که طی مراحل تزکیه حاصل می شود. انسانهای کل، انسانهای کامل هستند که به اذن الهی به آن درجه می رسند.

با توجه به تعریف فوق می توان بهشت را جایگاه انسانهای کامل تعریف کرد و جهنم را جایگاه انسانهای غیر کامل دانست که پس از پالایش گناهان و طی مراحل تا رسیدن به حد کمال به بهشت بروند. در بهشت نیز طبقاتی است که انسانهای کامل با توجه به طی مراحل تا رسیدن به حد نهایت که انسانهای کل هستند رده بندی می شوند. بطریق مشابه انسانهای جاهل در طبقات مختلف جهنم قرار دارند و شیطان که رانده شده درگاه الهی است در مقابل انسان کل می باشد. لذا عقل همانند ظرف قدحی است که هرچه بالاتر می رود به وسعت آن افزوده می شود. عقل اول همانند قاعده هر می است که وقتی به رأس می رسد، نازلترین مرتبه را به خود می گیرد.

صادر اول را بعضاً آب حیات می گویند و انسان در نهایت آب حیات را می نوشد. همانند پیامبر گرامی در معراج به آن رسید. منظور نوشیدن رسیدن به صادر اول است. حقیقت هر کلمه و حرف همان نفس است. اینکه گفته می شود هر شی قابل تصور، حق است به این معناست که حقیقت هر شی، حق است. چون تشکیل هر شی از صادر اول است و صادر اول از نفس رحمانی است. لذا حقیقت هر شی، نفس

رحمانی الهی است. اینکه حقیقت هر شی بر ما پوشیده است، بخاطر این است که ماهیت حق تعالی بر ما پوشیده است. اولین مخلوق حق تعالی عقل می باشد.

نقل است از روایات از پیامبر گرامی که اولین مخلوق الهی عبارات عقل، ملک کروبی، نور پیغمبر، قلم، روح پیغمبر آمده است. با عنایت به اینکه حقیقت هر کدام نفس رحمانی است لذا مهم نیست چه باشد. نفس رحمانی محدود شده را مخلوق گویند. قلم چون اثرش بر روح باعث روشن شدن نقش کلمات است و ماهیت کلمات، نفس انسان است. لذا می توان قلم را اثر نفس گفت. بنابراین همه آنها یک حقیقت می باشند.

اینکه گفته می شود یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود منظور اینست که خدای واحدی بود که با رقم و عدد نمی توان معرفی کرد. این نحوه بحث صحیح نمی باشد، اینکه گفته می شود عالم وجود نداشته و خدا ایجاد کرده صحیح نمی باشد. همه موجودات هستی تجلی عقل می باشد.

جهل کمال به جهلی گفته می شود که تمام صفات جهل را داشته باشد.

جهل کل به جهلی گفته می شود که به ماهیت جهل اشراف و شناخت داشته باشد و آنرا انجام دهد که شیطان جهل کل دارد ولی انسانها حداکثر به جهل کمال می رسند که با انجام مراحل تزکیه و توبه امکان رسیدن به کمال دارند.

بوسیله توبه می توان حرکت از جهل کمال به عقل کمال را به اذن الهی طی نمود و خداوند متعال از حقوق خود می گذرد. در صورتی که حقوق مردم باید توسط مردم بخشیده شود. البته اثر گناه باقی می ماند همانند لکه خونی که در آب حوض ریخته شود، اگرچه از نظر ظاهر ناپیدا و محو شده است ولی توسط میکروسکوپ می توان اثر خون را مشاهده کرد. دو نوع گناه داریم یکی گناه ظاهری

مانند تهمت و غیبت و دیگری گناه باطنی که از شرک و شک ایجاد می گردد. مردم وقتی مریض می شوند، می گویند خدا شفا می دهد ولی با این حال به پزشک مراجعه می کنیم که این یک گناه باطنی است. با توجه به اینکه انسان وسیله و خدا مشکل گشاست، باید گفته شود که به نزد پزشک می روم و از خدا شفا می خواهم.

دو نوع توبه داریم. چنانچه خدا از حق خود بگذرد توبه اخروی و چنانچه مردم از حق خود بگذرند را توبه دنیوی نامند. در توبه دنیوی ادای حق مردم باعث قبولی توبه است در صورتی که در توبه اخروی قبولی حق موجب قبولی توبه است. در توبه دنیوی رضایت فردی که حقت ضایع شده است لازم است در صورتی که در توبه اخروی رضایت حق تعالی نیاز می باشد. توبه مجموع توبه دنیوی و توبه اخروی است. سوالی که مطرح می شود اینکه چه کنیم که راه جهل را طی نکنیم. راه عقل که همان راه صراط مستقیم است نیاز به معرفی و شناخت می باشد. که با طی آن به لقاء الله می رسیم. سوال دیگر اینکه لقاء الله چیست. در معراج خاتم پیغمبران لقاء الله حاصل شده است که با توجه به غیرمادی بودن خدا، به زبان حضرت علی که انسانی کل و محبوب حضرت محمد است با خدای متعال ملاقات می کند و شهدا به مراتبی از لقاء الله می رسند. وقتی زندگی شهدا را بررسی می کنیم، می بینیم تا زمانی که خلوص کامل پیدا نکنند شهادت نصیبشان نمی شود و خدا انسانهای کامل را گلچین می کند.

اینکه گفته می شود قلب حرم الهی است، بستگی به این دارد که قلب را قلب انسان کامل بگیریم یا اینکه قلب افراد عادی بگیریم.

شهادت یعنی به اذن الهی روح از بدن فرد خارج و در جوار حق تعالی قرار گیرد. بزرگترین شهدا امام حسین (ع) می باشد که حور العین از اینکه انسانهای

کامل جذب نورانیت انسان کامل حضرت امام حسین شده اند گلایه می کنند به نظر می رسد که حور العین به زنانی که عقل کل دارند نیز اطلاق می شود.

سوالی که مطرح است خلوص چیست و انسان مخلص به چه کسی گفته می شود. کسی را مخلص گویند که هر کاری که انجام می دهد رضای حق تعالی در آن باشد. چه خوب است افراد کارهایی که می خواهند انجام دهند قبل از انجام قدری فکر کنند چنانچه رضایت خدا در آن باشد آنرا انجام دهد در غیر اینصورت پرهیز کند. اینکه گفته می شود یک لحظه فکر کردن از هزاران سال عبادت بیشتر است حکایت از فکر کردن در امور قبل از انجام است. فکر کردن درباره هستی است از کجا آمده ایم، آمدن ما بهر چه بود و به کجا می رویم. چنانچه انسان بتواند ذره ای را در جهان بشناسد در حقیقت خدا را شناخته است. آنقدر شگفتیها در هر ذره نهفته است که بشر معمولی عاجز از توصیف و پی بردن به ماهیت آن است. اگرچه با دستگاههای دقیق می توان ذره را با ابعاد خیلی کوچک دید ولی نمی توان به ماهیت ذره پی برد. فرق است بین اینکه خدا خالق هستی است و اینکه خدا، هستی را بوجود آورد. با عنایت به اینکه خداوند نامحدود و هستی محدود است، لذا وقتی که گفته می شود خدا خالق هستی است در حقیقت نامحدودی، محدودی را ایجاد کرده است. لذا این سوال که چه کسی خدا را خلق کرده است بی معناست زیرا محدود نمی تواند نامحدود را ایجاد کند. بنابراین اینکه گفته می شود که خدا هستی را بوجود آورد صحیح نمی باشد بلکه باید گفته شود که خدا خالق هستی است.

خلق، اندازه است و اندازه محدود دارد. اولین صادر حق تعالی خود نامحدود است که جهان هستی توسط صادر اول دوام و تداوم دارد. یکی از اسامی صادر اول جوهر است. صادر اول همانند پرده است که همه هستی بر روی آن نقش دارند، مثلاً

عقل اول یک نقطه ای روی پرده است. بزرگترین کلمه روی پرده همان عقل اول است عقل محدود است لذا پاداش و مجازات با معناست پس معاد معنی پیدا می کند. گفته می شود که خدا یکتاست از طرفی گفته می شود خدا در همه جاست. لذا چگونه همه جائی و یکتائی امکان دارد. اگر بعنوان مثال بی نهایت را در نظر گیریم می بینیم که بی نهایت ضربدر بی نهایت می شود بی نهایت. اگرچه بی نهایت یکی است ولی این خاصیت را دارد که جمع بی نهایت از بی نهایت باز بی نهایت می شود. به عنوان مثال اگر دریا را بی نهایت فرض کنیم دو دریا هم که در کنار هم باشد باز دریاست. لذا جمع دریاها یک دریای بزرگتری است که به آن نیز دریا اطلاق می شود.

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه قطره است اگر بی دریاست.

اگر کسی مشتی از آب دریا را بردارد تا زمانیکه در کنار دریا و وصل به دریاست آن آب را آب دریا گویند و چنانچه از دریا جدا شود آب دریا نیست.

مثال دیگر وجود هوا است که ضمن اینکه در همه جا وجود دارد ولی به آن در جهان نیز هوا می گویند. وقتی برای یک عنصر هوا امکان حضور در همه جا می باشد، بدیهی است خالق هوا یعنی خدای متعال در همه جا می تواند باشد. بعضاً گفته می شود که باید خدا را ببینیم تا باور کنیم آیا وجود هوا که باعث حیات است می بینید که انتظار دارید هرچه وجود دارد را ببینید. ما در ریاضی برای اثبات دو راه داریم، یکی استدلال ساختاری و دیگر استدلال وجودی، در هر روش منجر به اتمام اثبات می گردد اگرچه از راههای گوناگون امکان رسیدن به یک هدف وجود دارد.

منظور از اثبات، استدلال کردن و تصور ذهنی و سپس تصدیق آن می‌باشد بطوریکه پس از پایان اثبات از جهل ما کاسته و به علم ما در آن خصوص اضافه شود. علم یک حقیقت خارجی است که مجردات و مراتب دارد و مطمئن باشید وقتی به سمتش برویم با ما یکی می‌شود. آدمی که قبل از آموختن علم و بعد از فراگیری علم تفاوتی نکند، آنرا نیاموخته است. چون علم آموزی انسان را با قبل متفاوت می‌سازد. پیامبران با ایجاد تغییر و تحول در تفکرات و بینش اشخاص، آنها را با کمک خودشان به نتایجی می‌رسانند که بشریت به آن سمت حرکت می‌کند. پیامبران با تکریم انسانها تلاش کرده اند خود انسان بفهمد چه باید بکند و چه نباید انجام دهد. این که انسان با تمام وجود پای نظریه بایستد، ناشی از اعتقاد و ریشه دواندن این اندیشه ها در عمق وجود اوست و کسی که خود متوجه این مفاهیم نشده باشد از جان خود برای نظریه مایه نمی‌گذارد.

ما در اثبات چیزی را ایجاد نمی‌کنیم، زیرا در جهان هستی هر شی وجود دارد،

بلکه استدلال می‌کنیم تا اثر آن شی بر ما روشن شود و از جهل ما کاسته شود.

اینکه وقتی عقل به بدیهیات می‌رسد از تداوم استدلال ناتوان می‌گردد، در حقیقت اثر آن بر ما آشکار می‌شود لذا اثبات تمام می‌گردد. برای تجزیه و تحلیل و استدلال نیاز است که انسان در چه مکتبی استدلال می‌کند. بعنوان مثال در ریاضی هندسه اقلیدسی و هندسه نااقلیدسی داریم. در هندسه اقلیدسی خطوط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند ولی در هندسه نااقلیدسی خطوط موازی همدیگر را قطع می‌کنند. در هندسه اقلیدسی مجموع زوایا ۱۸۰ درجه در صورتی که در هندسه نااقلیدسی چنین نمی‌باشد. بنابراین استدلالها و نتایج در مکتب های گوناگون دارای نقاط متمایز هستند. همان طوری که در نظریه مارکیستها توحید بعنوان اصل قرار نداده

شده در صورتی که در ایدئولوژی اسلام توحید به عنوان اصل قرار داده شده است. دین اسلام نیز که ایدئولوژی اسلامی برای زندگی تبیین می‌کند دارای اصول اولیه است که همان اصول دین می‌باشد و بسیاری استنتاج‌ها بر آن اصول استوار است.

البته عامل وحی نقش اساسی در ایدئولوژی اسلامی دارد. سوال که مطرح است وحی چیست و نقش آن چگونه است. وحی عبارت است از پیام الهی که به پیامبران ابلاغ می‌شود. که با توجه به درجات پیامبران نحوه ابلاغ فرق می‌کند. بعنوان مثال وحی به خاتم پیامبران از طریق جبرئیل و بعضی از طریق خواب یا ندا ابلاغ می‌شود.

انسان اگرچه موجودی محدود است ولی نفس او نامحدود است. با انجام تزکیه انسان می‌تواند به مراتب انسان کامل برسد. همانند بچه‌های یک کلاس است که معلم درس یکسان را به محصلین می‌دهد و یکی نمره عالی می‌آورد و دیگری رد می‌شود. خدای متعال انسان‌ها را از یک نوع خلق کرده است ولی مراتب گوناگون دارد.

نفس انسان بدن را حرکت می‌دهد و نه اینکه بدن، نفس انسان را. همانند آهن ربا که اشیاء را جابجا می‌کند. قدرت نفس در بدن بسیار زیاد است و انواع حرکت‌های ممکن را دارد.

قلب انسان حرم خداست. چنانچه در این حرم سرا نامحرمی وارد شود، خدا خارج می‌شود. همانند پرنده‌ای که با کوچکترین صدایی پرواز می‌کند.

سوالی که مطرح است نحوه انعکاس پیام الهی توسط جبرئیل چگونه است آیا جبرئیل در قالب یک انسان با پیامبر صحبت می‌کند یا صورتی دیگر به نظر می‌رسد که جبرئیل، ملک حامل پیام الهی از طریق عقل می‌باشد. و هر زمان که وحی ابلاغ می‌گردید، پیامبر می‌گفت که جبرئیل نازل شده است. بنابراین جبرئیل بصورت

انسان با پیامبر ابلاغ وحی نمی کرده است. با توجه به اینکه خدای متعال خالق انسانها است لذا صلاح و عقاب افراد را شناخت دارد که بعداً به آن می پردازیم. بنابراین با توجه به شرایط مخلوق، دستورالعمل‌های مناسب از طریق پیامبران برای انسانها ابلاغ می شود تا افراد راه صراط مستقیم و راه ضلال را تشخیص دهند و امکان رسیدن به کمال را پیدا کنند. تجربه نشان می دهد که بهترین برنامه‌ها توسط انسانها پس از گذشت زمان دستخوش تغییر شده است. تنها قوانین الهی است که با فطرت آدمی هماهنگی دارد و از طریق پیامبران توسط وحی ابلاغ شده است که باقی و قابل عرضه در زمانهای گوناگون است.

سوالی که مطرح است حق چیست که کمال از حضرت علی سوال کرد که به او گفتند ترا با حق چکار، لذا ماهیت حق بر ما امکان ندارد. آنچه قابل تصور است را حق می نامیم. در مقابل حق، نیستی است که بخاطر سیطره حق قابل تصور نیست. لذا آنچه می بینی حق است. بنابراین هر چیز حق است که در مراتب گوناگون می باشد که در جمادات، نباتات، حیوانات و انسان ظهور و جلوه می کند.

فلاسفه حق را وجود نامند. وجود در عالم طبیعت و ماوراء الطبیعه دارای نقاط متمایز است. در مقابل وجود، عدم وجود که آنرا عدم می نامند که هر دو از مفاهیم اولیه و قابل تعریف نمی باشد. البته در عالم طبیعت آنچه قابل تصور باشد را می توان حق تعریف کرد ولی در عالم ماوراء الطبیعه قابل تعریف نیست. مثلاً خدا قابل تصور نیست بعلاوه ملائکه قابل ادراک نیز نمی باشند. بنابراین گزاره آنچه قابل تصور در جهان هستی است حق است صحیح ولی عکس آن درست نمی باشد. می توان گفت وجود دارای اثر است و از اثر می توان به مؤثر پی برد ولی عدم دارای اثر نمی باشد. در تئوری های گوناگون انسان به بدیهیات می رسد یا اگر حکمی غیر بدیهی باشد،

با طی مراحل به بدیهیات می رسیم که معمولاً بدیهیات را به عنوان مفاهیم اولیه یا اصول اولیه قرار داده و تئوری را بر آن استوار می کنند.

کلیه موجودات تجلی حق است و با توجه به ظرفیت آنها، حق در آنها جلوه می کند. همانند نگاه انسان در آینه است، که تصویر انسان در آینه تجلی انسان می باشد از تجلی شی به شی می توان پی برد. لیکن بخاطر وجود موانع زیاد امکان پی بردن و شناخت اثر نمی باشیم.

جمادات ظاهراً دارای حرکت نمی باشند. نباتات دارای رشد می باشند و کمی احساس دارند. حیوانات دارای شعور نمی باشند ولی احساس و حرکت دارند. انسان دارای شعور و احساس و حرکت می باشد. حرکت حیوانات براساس احساسات می باشد ولی حرکت نباتات اینگونه نیست. نباتات میوه خود را حفظ می کند لذا مرتبه پائینی احساس دارند.

لذا انسان حیوانی است که داری شعور است. حیوان نباتی است که دارای حرکت است. نبات جمادی که دارای رشد است. جماد نزول شده حق است که دارای حرکت، شعور و رشد نمی باشد.

اینکه گفته می شود که در ماهیت حق تلاش نکنید، زیرا نمی توان ماهیت آنرا پی برد. بنابراین اینکه ماهیت هر شی بر عقل قاصر است و عقل تا بدیهیات پیش می رود بخاطر این است که نمی توان به ماهیت حق پی برد. یکی از علمای اهل تزکیه نقل است که مرتب راه می رفت و می گفت:

جز تو نبیند ز جزای من

گربشکافند سرا پای من

بنده هم می گویم:

هست خدا مظهر هستی بشر آنچه که حق نیست نبینی زسر

بنابراین آنچه قابل تصور هست حق و آنچه قابل تصور نمی‌باشد، حق نیست و آنرا باطل گویند و هر شی در جهان هستی مظهر واجب الوجود می‌باشد. کل هستی حق است که متشکل از اجزائی است که اجزاء آنها را حق گویند. حق در مراتب گوناگون اسامی گوناگون دارد.

از نظر تشبیه می‌توان حق را بی‌نهایت و نیستی را صفر تصور نمود لذا نیستی قابل تصور نیست. در ریاضی صفر نه طول دارد نه عرض و نه ارتفاع و هر عدد با صفر جمع شود همان عدد است. لذا نیستی در مقابل حق قابل عرضه و تصور نیست. چنانچه هستی را عنصر بی‌نهایت و نیستی را به عدد صفر متناظر کنیم. لذا بی‌نهایت حق است و صفر نیست می‌باشد. بنابراین مجموعه دو عضوی $F = \{\infty, 0\}$ را در نظر گیریم در خواص زیر صدق می‌کند

$$x \begin{cases} \infty \cdot \infty = \infty = 0 + \infty \\ x + \infty = \infty \end{cases} \quad \text{برای هر شی}$$

اگر دقیقتر بخواهیم تصور کنیم و رتبه بندی کنیم:

$$F = \frac{R^*}{\sim}, \quad R^* = [-\infty, \infty] = R \cup \{-\infty, \infty\}$$

$$x \sim y \Leftrightarrow x, y \neq 0$$

$$x \sim 0 \Leftrightarrow x = 0, \tilde{0} = \{0\}$$

$$R^* \setminus \{0\} = \text{حق} \quad [x] = \tilde{x} = \{y : x \sim y\} \quad \text{همچنین}$$

بنابراین اگر x_1, x_2 غیر صفر باشند آنگاه کلاس x_1 و کلاس x_2 برابرند یعنی هر دو حق است. اینکه گفته می شود هر چیزی حق است در حقیقت کلاس آن چیز برابر حق است. در ریاضی وقتی به توابع انتگرال پذیری $L^1(R)$ نگاه می کنیم معمولاً به کلاس $[f] = f$ همان f را اطلاق می کنیم. در هستی هم اینگونه است به کلاس هر شی، یعنی حق، آن شی را می گویند به عبارت دیگر آنچه قابل تصور است، حق است. پس اینکه گفته می شود هر شی حق است در حقیقت کلاس هر شی حق است، که تحت رابطه هم ارزی $x \sim y \Leftrightarrow x, y \neq \circ$

ایجاد شده باشد، که $x, y \in [-\infty, \infty]$. لذا:

$$\frac{R^*}{\sim} = \{[\circ], [1]\} := \{\circ, \infty\} = \{[\circ], [x]\}$$

بعضی ها ۱ را حق گویند در حقیقت ۱ نماینده حق در کلاس [۱] است. لازم به ذکر است که $[x] = [1]$ برای هر شی $x \in R^*$ ، بنابراین هر شی را حق اطلاق می کنند، چون کلاس یکسان دارند و دو عنصر که کلاس یکسان داشته باشند یک عضو در نظر می گیرند همانند $L^1(R)$ که تابع f را با کلاس $[f]$ یکسان در نظر می گیرند. بنابراین: $x \neq \circ$ برای $[x] = \infty$ اگر $x \in R^*$ آنگاه $x = \circ$ یا $x \neq \circ$ لذا حق $[x] = \{ \circ \}$ یا $[x] = \{ \infty \}$.

پس هر شی حق است چون غیر صفر است (یعنی وجود دارد) لازم به ذکر که R یک میدان مرتب کامل است و در آن هر دو شی قابل مقایسه هستند لذا در جهان هستی نیز افراد با توجه تقوا قابل قیاس هستند. توسط ۱ می توان اعداد طبیعی و سپس اعداد صحیح و اعداد گویا و در نهایت اعداد حقیقی را ایجاد کرد. لذا هر عدد

غیر صفر توسط ۱ و ۰ ایجاد می شود. چنانچه ۱ را حق گوئیم، در حقیقت کلاس ۱، دچار خطا نشده ایم چون همه چیز توسط حق ایجاد می شود.

وقتی به بدن انسان می نگریم، $\frac{2}{3}$ آن از آب تشکیل شده است. وقتی به کره زمین نگاه می کنیم، حدود $\frac{2}{3}$ آن نیز از آب تشکیل شده است. لذا به نظر می رسد ارتباطی بین این دو پدیده است. علامه در دفتر دل متناظر نفس ستاره زهره، متناظر قلب، کره ماه را و متناظر خورشید روح آدمی را قرار داده است. این ارتباط براساس آیه ای از قرآن در سوره انعام که ابراهیم می خواست یقین پیدا کند آمده است، لذا در اولین مشاهده خود ستاره زهره را بعنوان حق پذیرفت ولی دید که آن افول می کند به همین روال خورشید و ماه. لذا گفت من خدایی را می پرستم که افول نداشته باشد. خورشید باعث روشنایی و قابل رویت شدن اجزاء هستی است. لذا انسان می تواند با ترکیه روح به حقایق هستی دست یابد. ماه در شب می تواند راهنمای کم شدگان در بین راه و چراغی برای شب زنده داران باشد. لذا با شب زنده دارای و راز و نیاز با حق تعالی در شب هنگام می توان آرامش قلبی پیدا نمود، الا بذکر الله تطمئن القلوب. ستاره زهره هنگام غروب کردن خورشید و ظهور کردن ماه و بالعکس جلوه نمایی می کند لذا نفس انسان رابطه ای بین انسان و حق تعالی برقرار می کند که انسان را می تواند از ظلمت به روشنایی یا بالعکس هدایت کند. همان گونه که ماه در شب چهاردهم کامل می شود می توان گفت که چهارده معصوم باعث هدایت انسان از نقص به کمال می باشند. اینکه گفته می شود خدا خالق هستی است معنی پیدا می کند. مشابه هر عدد غیر صفر که توسط ۱ ایجاد می شود. اصل پتانو در اعداد طبیعی وجود ۱ را با خاصیت استقراء می پذیرد. بنابراین در ایدئولوژی اسلامی وجود ۱ مترادف توحید است. از طرفی در ریاضی هر عدد در

مبنای ۲ توسط ۰ و ۱ قابل تعریف است. بنابراین هر عدد دنباله ای از ۱ و ۰ می باشند. در جهان هستی نیز هر چیز توسط حق و نیستی ایجاد می شود. البته نیستی در مقابل حق قابل عرضه نیست و چنانچه حق در کنار نیستی قرار گیرد معنا دارد همانند بی نهایت صفر که باز صفر است مگر ۱ ظاهر شود. لازم به ذکر است که حرف الف از روی حروف ابجد ۱۱۱. کلمه کافی از روی حروف ابجد ۱۱۱. کلمه قطب از روی حروف ابجد ۱۱۱. کلمه قرآن از روی حروف ابجد ۱۱۱.

با توجه به اینکه انسان کامل قطب هستی است لذا قرآن را برای تبیین هستی کافی است. شنیده ای که گاهی پدر از فرزند ناراحت می شود و می گوید او را ول و رها کردم، اینجا بدترین حالت برای فرزند است. خدا به پیغمبر هم می گوید جاهلان را رها کن. باید از خدا بخواهیم که یک آن ما را به حال خود وا نگذارد که معلوم نیست چه می شود و ما را عاقبت به خیر کند، خدا به انسان اختیار داده که راه ضلال و راه کمال را اختیار کند و براساس نحوه انتخاب او را به ضلال یا کمال هدایت می کند و این ربطی به این ندارد که چرا خدا که خالق انسان است همه را به سوی کمال هدایت نمی کند. بعضی گفته می شود که خدا چگونه بوجود آمد، مثل این است که بگوییم شوری نمک از کجاست، شوری جزء ذات نمک است. لذا طرح مسئله غلط است یا دقیقتر بگوییم عقل قاصر از آنست که به ماهیت خدا پی برد. لذا برای اینکه بتوانیم حقایق هستی را با توجه به توانایی های عقلی تبیین کنیم. اصل توحید را که همه می پذیرند و آنرا حق می دانند و بدون دلیل و استدلال می پذیریم و سپس بر مبنای آن تئوری ایدئولوژی اسلامی را بنا می کنیم. به نظر می رسد با قبول اصل توحید می توان هستی را معرفی کرد. همانند وجود یک میدان ولی نیاز انسان به هدایت به سوی کمال است لذا همانند اصل ترتیب در اعداد اصلی به عنوان اصل نبوت نیاز است همچنین همانند اصل کمال در اعداد اصل معاد نیاز می باشد. با

دانستن سه اصل توحید، نبوت و معاد می توان ایدئولوژی اسلامی را بطور دقیق و کامل تبیین کرد. همانگونه که اعداد حقیقی را بعنوان میدان مرتب کامل یکتاست. چنانچه به انجام هر عملی عددی متناظر آن از R بدهیم. لذا مجموعه اعمال انسان متناظر یک زیر مجموعه از R می باشد که می تواند از ϕ تا R تغییر کند تحت رابطه: $A \leq B \Leftrightarrow A \subseteq B$.

چون اعمال نیک و بد انسان محدود می باشد لذا بهترین پاداش و بدترین عذاب برای هر انسان توسط اصل کمال (یا اصل معاد) امکان پذیر می باشد که متناظر زیرینه و زیرینه (\inf, \sup) در اعداد می باشد.

لازم به ذکر است که انسانهای کامل چون از بهترین هستند، اعمال نیک آنها بی پایان و در مقابل شیطان بدترین عذاب را دارد که اعمال بد آن بی پایان است. در نبوت انسانها به تقوا و حرکت به سوی کمال جهت داده می شود و افراد براساس تقوا مقایسه می شوند در صورتی که در اعداد با نماد کوچکتری (\leq). در اصل کمال هر مجموعه از بالا کراندار غیر تهی، دارای کوچکترین کران بالاست و کران بالای مجموعه های بی کران را بی نهایت مثبت نامند، که یک عدد نیست. یک تناظر یک به یک بین اعداد حقیقی و جهان هستی وجود دارد. چنانچه حق را متناظر ۱ و باطل را متناظر ۰ در نظر گیریم آنگاه با قبول ۱ و استقراء روی N می توان R را شناخت که یک میدان مرتب کامل است. لذا جهان هستی را با پذیرفتن توحید، نبوت و معاد متناظر میدان مرتب کامل می توان تبیین کرد. به عبارت دیگر ایدئولوژی اسلامی بر اصول دین استوار است و با پذیرفتن آن تئوری دین کامل است. لذا اسلام دین کامل است. که ارتباط بین اشیاء هستی توسط نبوت تبیین می شود و پاداش اعمال توسط معاد مشخص و ایجاد هستی توسط توحید انجام می گردد. همان طوریکه توسط ۱

می توان R را ساخت، توسط توحید (پذیرفتن حق) می توان جهان هستی را قبول کرد. پس امکان ایجاد هستی توسط خدا با نظم و ترتیب کامل وجود دارد. در جهان هستی نیز با طی مراحل تقوا به انسان کامل می رسیم ولی هرگز به خدا نمی رسیم. در ریاضی هم وقتی می گوئیم حد دنباله اعداد بی نهایت می شود منظور این است که هر عددی که تصور کنیم، عدد بالاتر از آن وجود دارد و بی نهایت عدد نیست.

برای هر N وجود دارد M بطوریکه برای هر $n > M$ ، داریم $x_n > N$

$$\lim_{n \rightarrow \infty} (x_n) = \infty \Leftrightarrow$$

اینکه نقل است که خدا هستی را بخاطر پیامبر ایجاد کرد روشن می شود زیرا برای رسیدن به خدا باید مسیری تبیین شود تا در صراط مستقیم قرار گرفته و به سوی خدا برویم. در اصل معاد هر فرد با توجه به اعمال خود پاداش می گیرد بنابراین با توجه به طی درجات تزکیه به مراتب بالا می رود و پاداش آنها در قیامت داده می شود. پیامبران برای کسانی که تمایل به طی راه کمال دارند مبعوث شده اند و گرنه جاهلان را خدا می گوید رها کنید. لذا پیامبران که مبعوث خدا هستند نمی توانند کاری انجام دهند و همواره جاهلان هستند که متحد می شود که عالمان و خوبان را از بین ببرند و عالمان و پیامبران که با هم مشکل ندارند. خدا به پیامبر گرامی می گوید به تکلیف خود عمل کن و نگران اینکه پیام تو عمل شود یا نه، نباش.

هر فردی برای دوران زندگی باید برنامه ریزی کند و دستور العملی برای رسیدن به حد کمال تبیین و ترسیم کند. چه بهتر که برنامه زندگی از جوانی تا پیری تدوین شود و براساس آن حرکت انسان انجام پذیرد. همانند اینکه انسان بخواهد به خورشید برود و آنرا از نزدیک ملاحظه کند، بدیهی است که امکان دیدن آن با چشم غیر مسلح از زمین نیست چه رسد که انسان بخواهد از نزدیک آنرا ببیند. لذا باید ابزار و

وسایل پرواز به سوی خورشید را فراهم کند تا بتواند به هدف خود نزدیک شود، در غیر اینصورت در بین راه سوخته و نابود می شود. لذا باید هم خود را مسلح کرد و هم صعود کرد تا امکان دیدن خورشید باشد. آدمی اگر بخواهد به خدا برسد ابتدا باید توسط شریعت خود را آماده کند و با تزکیه نفس به سوی خدا صعود کند. بدون دیدن و تزکیه نمی توان به کمال رسید.

اگر انسان را همانند یک نقاش و زندگی کردن را همانند نقاشی تصور کنیم در این صورت اینکه تابلو نقاشی ما چقدر بزرگ باشد، مهم نیست. بلکه چیزی که با ارزش است و به تابلو نقاشی بها می دهد، محتوا و اثر نقاشی است. لذا چه خوب است که آدمی در دوران زندگی، یک زندگی پر برکت داشته باشد و اثر ماندگاری از خود باقی گذارد. طول زندگی و عمر مهم نیست، بلکه اعمالی که انسان انجام می دهد ماندگار است. اعمال خیر و نشر معارف الهی و علمی برای همیشه باقی می ماند و چراغی برای نسل بعد خواهد شد تا خود را به کمال برساند.

با توجه به اینکه جهان هستی بخاطر هدفی ایجاد شده و آن هدف رسیدن به کمال (در حقیقت به لقاءالله) است. چنانچه فردی مسیر کمال را طی کند با توجه به میزان طی مسیر پاداش مناسب می گیرد. همانند یک مجموعه در اعداد، چنانچه کرانی بالا داشته باشد، دارای کوچکترین کران بالاست. لذا در قیامت پاسخ پاداش او بطور دقیق داده می شود.

مترادف دانستن اصل معاد با اصل کمال در اعداد تشابه منطقی است.

برای مثال، $\sup[0, 1) = 1$ لذا ۱ نزدیکترین عدد به $[0, 1)$ و تناظر یک به یک بین $[0, 1)$ و R وجود دارد.

از مباحث فوق نتیجه می گیریم که با قبول اصل توحید می توان هستی را تبیین کرد. با پذیرش اصل توحید و نبوت می توان مراحل طی کمال را انجام داد و با پذیرش اصول توحید و نبوت و معاد انسانها پاداش طی کمال در جهان را از درگاه الهی بدست می آورند. که جایگاهشان در بهشت یا جهنم می باشد. بنابراین حقیقت هستی توسط اصل توحید و طی کمال انسان توسط اصل نبوت و پاداش اعمال توسط اصل معاد معرفی شود. لذا با توجه به اهداف خدای متعال از خلقت انسان پذیرفتن سه اصل فوق از بدیهیات است. لازم به ذکر است با پذیرفتن اصل پئانو یعنی N با استقراء، اعداد R ساخته می شود که میدان مرتب کامل است. بنابراین به نظر می رسد که با پذیرفتن حق بعنوان خالق هستی و هدفمند بودن خدا از ایجاد هستی می توان اصول نبوت و معاد را نتیجه گرفت بعبارت دیگر اصول دین معادل اصل توحید و وجود هستی که در آن انسانها با تزکیه به مراحل بالاتر کمال می رسند.

با ایدئولوژی اسلامی می توان دین اسلام را بطور کامل تبیین کرد. با عنایت به اینکه خدا جسم نیست و هر انسان جسم است، لذا اداره هستی نیاز به جانشین دارد که بتواند با انسانها ارتباط برقرار کنند. بهترین انسانها، افراد کامل می باشند. لذا انسانهای کل در هر زمان با اذن خدای متعال اداره هستی را بعهدده دارند لذا اصل ولایت (یا امامت) برای اداره هستی پذیرفتنی است که شیعه مورد قبول دارد. بنابراین با پذیرش ولایت دین اسلام کامل می گردد. همان طوریکه در غدیر خم به پیامبر اسلام وحی شد که انتصابت حضرت علی، دین حق کامل گردید. بنابراین با توحید می توان هستی را ایجاد کرد با نبوت پیام هستی یعنی قرآن و با امامت اداره هستی و با معاد غایت هستی را تبیین کرد. با پذیرش عدل، شعار هستی که عدالت است بوسیله ولایت اجرا می شود.

اینکه افراد به لقاء الله می روند در حقیقت در جوار حق تعالی قرار می گیرند و خدا شهدا را انتخاب می کند. تا وقتی آلودگی و ناپاکی در انسان هست امکان حج اکبر نمی باشد. بعضی ها در این دنیا امکان انجام حج اکبر (که بعضاً مبارزه با نفس نیز گفته می شود) را پیدا می کنند که خدا آنها را شهدا می نامند و از این دنیا به درگاه الهی روحشان صعود می کند. در حج اصغر جسم ها طواف می کنند در حج اکبر روح ها دور حق تعالی طواف می کند.

وقتی به خانه کعبه برای اعمال حج می رویم و بدور خانه خدا می چرخیم چنانچه این را حج اصغر بنامیم در درگاه الهی نیز افراد و ملائکه بدور خدا می چرخند و حج اکبر انجام می شود .

به نظر می رسد کسانی که امکان حج اکبر در این دنیا ندارند پس از مرگ روحشان به طی مراحل تزکیه می پردازد تا پس از پاک شدن امکان طواف الهی یا حج اکبر داشته باشند. جهنم محلی است برای پالایش روح از گناه. همانند سنگ آهن که در کوره ذوب آهن قرار می گیرد و پس از پالایش ناخالصی ها آهن بدست می آید. انسانها نیز بخاطر انجام گناهان آلوده هستند شرفیابی به درگاه الهی نیاز به وسیله دارد. همانند یک نردبان که برای رسیدن به قله آن باید پله ها طی شود تا به مقصد برسیم.

چنانچه به هر انسان میزان تقوایی او را نسبت دهیم. لذا انسانها را می توان با یکدیگر مقایسه نمود و پیامبران برای هدایت افراد برگزیده شده اند. لذا نقش آنها همانند رابطه ترتیب در اعداد است که باعث هدایت افراد بسوی تقوی و پرهیزکاری است یعنی انجام واجبات و ترک محرمات و انسان در جهان هستی مظهر واجب الوجود است و چنانچه انسان خود را بشناسد آنگاه خدای خود را شناخته است.

پیامبران الهی همانند خورشید برای جهان هستی می‌باشند بمانند چراغ در تاریکی می‌ماند. علم کلام در خصوص اصول دین بحث می‌کند. متکلمین عامه را اهل سنت و متکلمین خاصه را اهل شیعیه گویند. بعضی از متکلمین عامه قائل به وجود، عدم و ثابت می‌باشند که واسطه بین وجود و عدم هستند ولی خاصه قائل به وجود و عدم می‌باشند.

در دنیا اگر به کسی صدمه جسمی زده شود پس از مدتی بهبود پیدا می‌کند و چنانچه ضربه روحی به کسی وارد شود ناراحتی که ایجاد می‌کند بسیار سخت تر از صدمه جسمی است. بنابراین ضربه روحی بالاتر از ضربه جسمی است. در قیامت نیز که روح باید پالایش شود در قابل ترمیم جسمی قابل قیاس نمی‌باشد. چنانچه روح پاک شود دیگر ضربات جسمی اثر ندارد. نقل است که علمای اهل تزکیه بدون اینکه دچار درد شوند و بی هوش گردند امکان جراحی در بدن بدون احساس درد بوده است. بنابراین با پالایش روح، انسان پاک می‌شود و پالایش جسم نیز حاصل می‌شود.

سوالی که مطرح است اینکه چرا بعضی تلاش می‌کنند ولی امکان رشد و کمال ندارد. آیا پدر و مادر نقش دارند یا عوامل دیگر؟

چنانچه است انسان بسوی خدا دراز شود و از خدا مدد و یاری بخواهد دو حالت اتفاق می‌افتد اگر مستجاب شود انسان رحمت خدا را شامل شده است و اگر برآورده نشود حکمت خدا نصیب انسان شده است. در صورتی که اگر دست انسان بطرف بنده خدا دراز شود، اگر حاجت آدمی برآورده شود انسان دچار ذلت است و اگر برآورده نشود، آدمی دچار خجلت می‌گردد. افراد باید به تکلیف خود که براساس قوانین الهی ابلاغ شده است عمل نمایند و به نتیجه آن که شکست یا

پیروزی باشد، توجهی نکند. انسانها هیچ گاه شکست نمی خورند، بلکه راه را در نیم راه رها می کنند و فکر می کنند شکست خورده اند. نباید هدف وسیله را توجیه کند و برای رسیدن به هدف از هر وسیله ای و طریق استفاده کرد. منافقین برای رسیدن به اهداف خود، از هر راه ممکن استفاده می کنند.

اسرار هستی بوسیله خاتم پیامبران از طریق وحی در قرآن آمده است. تبیین این پیام بوسیله ولایت امر زمان بوسیله چهارده معصوم تداوم و تبیین و تفسیر گردید تا جائیکه در زمان امام جعفر صادق قسمتی از علوم هستی آشکار و تبیین گردید. اعتقاد شیعه بر این است که با پذیرفتن ۵ اصل می توان حکومت اسلامی را بر پا و تبیین کرد در صورتی که با پذیرفتن سه اصل توحید و نبوت و معاد می توان ایدئولوژی اسلامی را تبیین کرد.

پیامبران میزان الهی هستند تا در آخرت انسانها سوال نکنند که بدون راهنما ما را خلق نمودید. همانند گوسفند، بدون چوپان به بیراه می رود. همان طوریکه گوسفند چوپان می خواهد و باغ میوه باغبان می خواهد، انسان که در مرتبه بالاتر است نیز سرپرست می خواهد که بهترین انسانها را خدا سرپرست قرار داده که همان انسانهای کامل می باشند.

سوالی که مطرح است مرگ چیست؟ به نظر می رسد دو نوع حیات موجود است یکی حیات دنیوی و دیگر حیات اخروی است. حیات اخروی را مرگ و حیات دنیوی را حیات می نامند. در حیات دنیوی روح محدود به بدن انسان است در صورتی که در حیات اخروی روح انسان محدود به چیزی نمی باشد. انسانها با خارج شدن روح از بدن مرگ حاصل می شود. گیاهان با فاسد شدن خود مرگ اطلاق می شود و اشیاء با از دست دادن خاصیت خود مرگ اطلاق می شود، همانند آب

گنبدیده (مرداب) یا گچ مرده. جانوران با خارج شدن نفس حیوانی مرگ حاصل می‌شود.

صفات حق تعالی در امام زمان متجلی است. ولی بعضی از صفات خاص حق تعالی است. مثلاً الله الصمد، که نقل از امام جعفر صادق است که منظور از صمد چیست؟ ایشان می‌فرمایند در ادامه سوره اخلاص معنی آن آمده است. لم یلد ولم یولد ولم یکن لهو کفوا احد. خداوند یک حقیقت نامتناهی است که از چیزی پدید نیامده است. مشابه عدد در مقابل بی‌نهایت، که عدد محدود است ولی بی‌نهایت سمبل بی‌کرانی است.

صفات نیک در انسانها کم و زیاد وجود دارد ولی در انسان کامل و امام زمان به حد اعلا وجود دارد و به کمال خود می‌رسد که میزان تقوا می‌باشد. عقل انسان وسیله ای و میزان ای برای تشخیص سود و یا زیان و انتخاب صحیح از غلط می‌باشد. پرونده هر فرد در روز قیامت در خود فرد می‌باشد. و کلیه اعمال خوب و بد او در آن زمان تجلی پیدا می‌کند.

سازنده یک وسیله معمولاً دفتر چه راهنما و متخصصینی برای دستگاه خود تهیه می‌کند که چنانچه وسیله نیاز به تعمیر داشت اقدام نماید. خداوند متعال برای انسانها نیز کتاب راهنما، یعنی قرآن، و سفیران راهنما، یعنی پیامبران، را برای هدایت بشر جهت معرفی احکام الهی و رسیدن به کمال به رسالت مبعوث نموده است.

اگر به زنبور عسل نگاه کنیم، خداوند متعال دو معده برای آن تعبیه کرده و بر روی هر گل و جایی نمی‌نشیند. روی گل‌های خوشبو می‌نشیند. در مقابل مگس در هر جایی که کثافت و آشغال و زباله هست می‌نشیند. انسانهای نیز باید در هر

جایی که عالم و اهل دین وجود دارد همنشین و کسب فیض نماید. نه در هر جایی که محل فساد و آلودگی روح و جسم راهمراه دارد.

امام زمان و در غیاب او جانشینان بر حق ایشان هستند که الگویی برای انسان می باشند. وقتی به انسانهایی که شب و روز تلاش در کسب رزق و روزی حلال می نمایند. و از هر طریق صحیح که بتوانند کسب مال و درآمد می کنند. بدیهی است، پس از لذت های آنی و صرف غذا، تلاش در دفع ضایعات آنها را دارند. هر عمل چه کسب و کار باشد و چه خوردن غذا برای ادامه حیات باشد، ارزش دارد. چنانچه اعمال ما در جهت سیر الی الله و رضای خداوند متعال باشد، ارزشمند است. بدیهی است در غیر اینصورت همانند حیوانات دنبال لذت های زود گذر می باشند. چقدر خوب است که انسانها به دنبال لذت های پایدار و نامتناهی، همانند کسب علم و دانش و معارف الهی باشیم. تا نردبانی برای تکامل وی گردد.

اینکه گفته می شود به خدا نزدیک شوید، منظور آراستن خویش به صفات الهی که در دعای جوشن کبیر آمده است می باشد، که همگی در امام زمان متجلی است. خداوند برای تکامل و سیر الی الله ما را آماده می کند. امام زمان بهترین الگو برای انسان می باشد. با آشنایی و شناخت امام زمان، می توان خدا را شناخت.

سوالی که بعضا می شود، اینکه چگونه خدایی که جسم نیست قادر به خلق جهان هستی است؟ دانشمندان آن رادارای دوازده بعد می دانند. انسانها با توجه به کسب معرفت های الهی امکان تسلط و شناخت آنها را دارند، برای مثال، طی الارض کردن برای انسانهای معمولی، مقدور نمی باشد. انسانهای معمولی در فضای سه بعدی زندگی می کنند و قادر به درک ابعاد دیگر هستی نمی باشند. افراد معمولی با وسیله طی الارض می کنند در صورتی که عرفا و انسانهای کامل با تسلط بر سایر

ابعاد، بالاخص زمان، امکان انجام این کار را با حذف زمان دارند. پیامبر گرامی با توجه به تسلط و شناخت ابعاد گوناگون امکان معراج جسمانی را داشتند. نقل است که دانشمندان با فرض دوازده بعدی، امکان ایجاد جهان، در حالت مجازی را ممکن ساخته اند .

در ریاضی هر عدد می تواند توسط یک و صفر ایجاد شود. در حقیقت هر عدد در مبنای دو قابل نمایش است. وقتی مخلوق امکان خلق توسط هست و نیست را دارد چگونه است که خداوند امکان خلق جهان را ندارد . اگر چه ما امکان پی بردن به ذات حق تعالی را نداریم و از آثار او پی به وجود او می بریم. به معجزه قرن دقت کنید، آدمی توانسته است، هر آن توسط یک دستگاه کوچک که در دست قرار می گیرد به آخرین اطلاعات موجود جهان دسترسی و آنها را مشاهده کند . اگر خوب دقت کنید و به ریشه آن توجه کنید، با اعمالی توسط صفر و یک ایجاد شده است. حتی توسط پاره خط و نقطه می توان هر مطلبی را نوشت ،اینکار توسط تلگراف انجام شده است .

به نظر می رسد که خلقت جهان هستی برای اولین بار با اراده خداوند متعال در چند روز ایجاد و تکامل و تداوم آن با نظارت انسان کامل توسط مخلوقات ایجاد می گردد. مثلا تداوم حیات، با عنایت به اینکه هر چیزی به صورت زوج آفریده شده است، تکثیر می گردد.

کلیه استدلالهایی که برای وجود خداوند هست، مثالها و روشهایی برای شفاف کردن و شناخت بهتر خدا می باشد . خداوند از بدیهیات می باشد. عقل زمانی که به بدیهیات می رسد، امکان پیشرفت بیشتر ندارد. اگر دقت کنید دانشمندان نظریه و اصول خود را بر بدیهیات که مورد توافق همه می باشد قرارداد ه و به استدال می

پردازند. برای مثال، برای شناخت اعداد حقیقی ، قبول اعداد طبیعی با خاصیت استقرار کفایت دارد.

وقتی به انسان به دقت می نگریم، آدمی چیزی از خود ندارد. از مبداء شروع و پس از طی عوالم گوناگون به خود باز می گردد. انا لله وانا اليه راجعون. انسان هم اختیار دارد و هم اجبار. مثلاً ایستادن بر یک پا اختیار است ولی داشتن حد اقل یک پا اجبار است. انسان در عالم طبیعت این اختیار را دارد که از نعمات الهی استفاده کند. او می تواند کارهای خوب یا بد را انجام دهد. همانند باغبانی که باغی را حفظ و نگهداری می کند، محصول باغ، خود باغ و باغبان، مال صاحب باغ است. پس از اینکه گل های باغ شکفته شد و صاحب باغ به باغ آمد، آنوقت باغبان یک گل محمدی تقدیم به صاحب باغ می کند. این معرف ادب باغبان است و باعث پاداش به باغبان می شود. انسانها نیز از خود چیزی ندارند، و هر چه هست از حق تعالی است .

انسانها چون خود را نا چیز و کوچک در مقابل عظمت الهی می دانند، به نزدیکان و مقربین حق تعالی که انسانهای کامل می باشند، توسل پیدا می کنند که شفیع در گاه الهی شوند . لذا درود بر محمد و آل محمد می فرستند و به زیارت آنها می روند. مردم با ذکر و دعا و نیایش با حق تعالی صحبت و نیازهای مادی و معنوی خود را مطرح می کنند .

دانشمندان کیهان شناس اظهار می دارند که نزدیک ۹۵٪ جهان هستی در تاریکی است و اطلاعی از آنها نداریم. در ۵٪ باقیمانده که نور وجود دارد، کره زمین همانند جزیی کوچک می ماند. خود زمین هم که می نگریم، اکثریت آن آب است. لذا انسان در مقایسه با جهان هستی ناچیز است. اگر دقیق شویم، انسان از طریق

هوا تنفس و از طریق دهان تغذیه می شود. حیوانات هم نیاز به هوا و غذا دارند. حتی درختان از طریق پوست خود تنفس و از طریق ریشه خود تغذیه می شود. همه اینها دلالت بر عظمت حق تعالی است، که توسط امام زمان مدیریت می شود. امام راحل می فرمایند جهان در نزد امام زمان همانند انگشتری می ماند، که در دست است. لذا از قدرت امام زمان به قدرت حق پی می بریم.

وقتی به انسان نگاه می کنیم و او را درآینه می بینیم، آنگاه اجزاء بدن انسان، آیات و نشانه های او هستند که بوسیله آنها با عنایت به شکل آن فرد مشخص می شود. لذا بوسیله تجلی انسان و توصیف اجزاء آن می توان به فرد رسید. چنانچه بخواهیم حق تعالی را بشناسیم، باید تجلی آنرا در هستی را بشناسیم. اجزاء هستی را آیات و نشانه های هستی می باشد. بنابراین بوسیله آیات حق می توان حق را شناخت، ولی نمی توان حق را دید.

تجلی کامل حق در قرآن، انسان کامل و جهان هستی می باشد. لذا با دیدن امام زمان، تجلی حق دیده می شود. بنابراین شناخت حق به شناخت امام زمان بر می گردد. چنانچه کل هستی را تجلی کامل حق تصور کنیم، لذا با نگاه به آسمان و زمین آیات حق را می بینیم. اگر بخواهیم حق را بشناسیم، باید آیات حق را بشناسیم.

دانشمندان ارتباط بین اجزاء یک آیه را مورد مطالعه قرار می دهند. آنها نمی توانند به ذات و حقیقت اشیاء و آیات پی ببرند. وقتی شناخت آیات حق برای آدمی بسادگی نمی باشد، چگونه است که می خواهیم شناخت حق را موفق شویم. همانند محصل ابتدایی که بخواهد سخن از مراتب تخصصی دانشگاهی کند. لذا باید طی مراتب شود.

با تهذیب نفس، می توان طی کمال نمود. یا کسب علوم که به ما ارتباط بین اجزاء هستی و خواص آنها را آشکار می کند، نمی توان عالم هستی را شناخت. علوم می توانند از جهل ما بکاهند.

وقتی انسان در آینه نگاه می کند و موهای خود را شانه می زند بدون توجه به اینکه عکس او در آینه تجلی پیدا کرده است، مشغول آراستن خود می باشد. گویا خود را در آینه دیده است. مثال دیگر وقتی، عکس امام خمینی را نگاه می کنی، شما امام را در خود متجلی کرده ای. لذا نگاه به عکس همراه با روح حاکم بر آن است. در صورتیکه یک فرد ناشناس وقتی به عکس امام نگاه می کند، آنرا یک تصویر و نقاشی می بیند.

نگاه به عالم هستی نیز اینگونه است. اگر نگاه همراه با شناخت باشد، آن موقع است که شما حق را مشاهده کرده ای، در غیر اینصورت یک تصویر ی را مشاهده نموده ای. آیات هستی، نشانه های حق تعالی هستند چنانچه از آثار پی به موثر ببری، آنگاه حق تعالی را مشاهده کرده ای. البته دیدن تجلی حق مقدور است و حق تعالی قابل دیدن نمی باشد.

بر خلاف آینه که تصویر انسان در اثر انعکاس نور قابل مشاهده است، تجلی حق تعالی با توجه به مادی نبودن خدا بوسیله امام زمان مقدور می باشد. تجلی کامل حق در امام زمان می باشد و انسان ها بخاطر نداشتن ظرفیت لازم و ایجاد کردن موانع زیاد، امکان تجلی در خود را ندارند. همانطوریکه خداوند در کوه متجلی شد و کوه متلاشی گردید. اگر بخواهیم امام زمان خود را ببینیم، باید با رشد عقلی و معنوی و متصف شدن به صفات حق تعالی، خود را به امام زمان نزدیک کنیم.

بخش سوم

نقش وجود در جهان هستی

سوالی که مطرح است این که قوه خیال و وهم چیست و ارتباط آن با عقل چیست؟

به نظر می‌رسد که عقل ساقط شده و مضمحل شده را قوه وهم نامند.

خیال، نقش اندازه گرفتن وهم را دارد. وهم را می‌توان تصور در نظر گرفت که نحوه انعکاس آن توسط عقل متمایز است.

عقل ساقط شده باعث انعکاس شدن مطالبی است که تصویر حقایق بطور ضعیف را دارد.

اینکه گفته می‌شود که فردی بی عقل (یا دیوانه) است در حقیقت هدایت و فرماندهی عقل بر اندام انسان بطور صحیح انجام نمی‌گیرد. وهم عقل است که از مرتبه خود ساقط شده و موهوم معقول است که از مرتبه خود ساقط شده است.

روح دارای مراتب گوناگون است، همان طوری که عقل این چنین است. روح در اجسام را روح جسمانی، در گیاهان روح گیاهی، در جانوران روح حیوانی و در انسان روح انسانی می‌باشد. با توجه به اینکه اشیاء، گیاهان، جانوران، انسانها دارای مرگ می‌باشند لذا دارای روح نیز می‌باشند.

شنیده‌اید که می‌گویند بعضی از نخ سیاه و سفید می‌ترسند، منظور مارهای سیاه و سفید می‌باشد. لذا تصور تصویر اشیاء در ذهن به صورت غیر واقعی را وهم و خیال گویند.

وهم و خیال همانند پوششی بر عقل مانند گرد و غبار بر اشیاء است که برای مدتی بر عقل احاطه پیدا می‌کند.

در ریاضی ما با تئوری‌های مثلاً فضای n - بعدی کار می‌کنیم که حداکثر تا سه بعدی در جهان هستی قابل شهود است ولی برای بعدها بیشتر قابل تصور ولی قابل شهود نمی‌باشد. بنابراین خیال هم می‌تواند خوب و هم بد باشد. چنانچه تصویر و تصور واقعی و مفید باشد خوب و چنانچه حالت وسواس و انعکاس غیر واقعی در ذهن باشد وهم در خیال باطلی است. عقل نیازمند قوه خیال است تا امکان تصور اشیاء باشد. مثلاً کسی که خواب می‌بیند و امکان ارائه خواب در بیداری را دارد، در حقیقت قوه خیال تصویر خود را به قوه عقل داده است تا امکان ارائه در بیداری باشد. انسان در عالم شهود حداکثر در فضای سه بعدی قابل دیدن است و می‌توان با چشم آنرا دید. عناصر در فضای n - بعدی قابل تصور و دیدن بوسیله ذهن می‌باشند. بطور خلاصه آنچه وجود دارد قابل تصور است. عدم وجود را عدم نامند. عدم بخاطر وجود معنا دارد. همانند جهل، اگر کسی عالم نباشد آنگاه جاهل است. در ریاضی هر عدد توسط ۱ و ۰ در مبنای ۲ قابل تولید است و ۰ به تنهایی نمی‌تواند عددی را ایجاد کند، حتی اگر قبل از ۱ آید تأثیری در هر عدد ندارد. به نظر می‌رسد یک تشابه ای بین عضو خنثی ۰ یا عدم و ۱ با وجود هست. چنانچه آنچه قابل تصور است در یک مجموعه قرار دهیم و آنرا متناظر با ۱ قرار دهیم، طبیعتاً آنچه قابل

تصور نیست را متناظر با ◦ باید قرار داد. عالم کامپیوتر بر مبنای ◦ و ۱ بنا نهاده شده است.

نکته قابل توجه اینکه وجود اصل است و عدم فرع می باشد. همانند بهشت که اصل است و جهنم فرع می باشد. وقتی قطعه چوبی را اره می کنند تا وسیله ای ساخته شود، خاک اره ها همانند عدم در مقابل وسیله ای که ساخته می شود که اصل است. خداوند متعال انسانها را برای خلیفه الله بودن که اصل است خلق نمود و پس از خلق به آن احسن الخالقین گفت و متعاقباً با داشتن اختیار، انسانها ممکن است راه ضلالت را اختیار کنند که آن فرع است. استاد در کلاس درس بطور یکنواخت برای همه درس می دهد ولی در پایان عده ای بهره کافی می برند که اصل است و عده ای مردود می شوند که جهل است.

عرفان نظری باید از نظر علمی کسب شود، سپس عرفان عملی پیاده شود. چنانچه عرفان عملی پیاده نشود، علم برای انسان حجاب می شود. کسانی که عرفان عملی را پیاده کند ولی عرفان نظری را طی نکند، معمولاً پیشرفت آنچنانی بدست نمی آورد.

بخاطر اینکه افراد دچار مشوش فکری نشوند بهتر است پس از بررسی لازم، استاد خاصی را انتخاب کند، تا از انحراف و تشویش فکری پیشگیری شود. هر مدتی مسیر خود را عوض نکند. چون اساتید مختلف، روش های گوناگون در ارائه مطالب دارند.

علم جوهر است و علم عین ذات عالم است. علم است که هویت عالم را مشخص می کند و آن یک حقیقت است. عالم بخاطر علمش اعتبار دارد نه بخاطر وجودش،

همانند یک دیوانه که وجودش اعتباری ندارد. لذا انسان عالم از انسان جاهل شریفتر است.

نظام حاکم بر هستی، نظام علم است. از آثار وجود می توان به موجود پی برد و ماهیت اشیاء با توجه به میزان آثار خود معرفی می شوند.

وجود یعنی حق و وجود یعنی خدا، موجود یعنی آنچه دارای وجود است.

وجود و موجود یک حقیقت هستند، وجود یعنی هستی، یعنی آنچه هست، نه نیستی.

همانند عالم که به کسی گفته می شود که دارای علم است. لذا عالم موجود و علم وجود عالم اسم است، ولی علم صفت است همانند خدای متعال که دارای صفات می باشد. لذا علم و عالم یک حقیقت هستند. در مقام لغت علم و عالم متمایزند ولی در نظام هستی هر دو موجود هستند، آنچه مشهود ماست موجود است و قابل تصور است.

سه اصل را برای تحقیق لازم است، و بدیهات را باید قبول کرد تا بتوان در خصوص هستی مطالعه کرد. اول، بودن و هستی فرد و من است یعنی من هستم دوم، غیر من هم هست (یعنی فهم و اندیشه را داشتن را می پذیرد) سوم، من می فهمم (یعنی حس و ادراک را داشتن و پذیرفتن) با پذیرفتن سه اصل فوق می توان در خصوص هستی مطالعه و بحث و تبادل نظر کرد.

اثبات هایی که برای وجود خدا توسط فلاسفه انجام می گردد، اثبات نیست بلکه باعث روشن تر شدن حقیقت وجود خداست بمانند اینکه به کسی گفته می شود، تو هستی می گوید بله در کنار توام، می گویم غیر از تو هست می گوید بله آسمان و دریا وجود دارد. می گویم تو زنده ای، می گوید بله، چون با تو حرف می زنم.

بنابراین من هستم، غیر از من هست، من درک دارم از بدیهیات است، لذا نیاز به اثبات و فکر کردن نیاز نمی باشد. وجود خدا هم از بدیهیات است که بدون اثبات می پذیریم و تمام ادله‌های در فلسفه برای رفع جهل افراد خداشناس است نه این ادله‌ها برای اثبات خداست. همانند تدریس یک استاد که دروسی که ارائه می دهد برای رفع جهل دانش آموز است نه اینکه علمی که تدریس می کند غلط است. هرچه بحث کنیم، وجود علم، خدا، هستی تغییر نمی کند بلکه بحث کننده متغیر می شود و از ضعف به کمال می رود.

لذا این سوال مطرح می شود، که من کیستم که اینگونه استدلال می کنم. آیا آن چیز در درون من است یا خارج از من است. و این چیز تمیز دهنده چیست و ذات تمیز دهنده چیست؟ چنانچه گفته می شود بیرون ماست، چگونه با ماست و آنگهی ما کیستیم که او در رابطه با ماست. چنانچه گفته شود در درون ماست، این سوال مطرح می شود در کجای بدن ما قرار دارد. چنانچه در بدن باشد آیا در عضو ظاهری بدن که قابل دیدن است یا جزئی از بدن که قابل دیدن نیست. آیا انسان مرده ممیز است و آن چیز را دارد، چنانچه آن چیز جزء اعضای بدن نیست. لذا آن چیز کجاست. باید گفته شود که جسم فرد مرده است، نه اینکه خود فرد مرده است.

تصور وجود بالاتر از تصدیق وجود است. در مسئله وجود برعکس است که اول تصدیق راحت است ولی تصورش مشکل است و چگونه وجودی است و اثر آن چیست همانند تصدیق اصول اعتقادات امامت در متن نبوت است. عدل از صفات الهی است. آخرین مرحله اثر، علم است. انسانهای عالم اشرف بر انسانهای جاهل هستند. همانند هو الاول و الاخر و هو الظاهر والباطن.

بعضی از مطالب از بدیهیات است که هر کسی می‌پذیرد ولی بعضی از مطالب که مثلاً جن وجود دارد نیاز به دلیل دارد. به بدیهیات قضایای اولیه می‌نامند که نمی‌توان استدلال برای آن کرد. وجود هم باشد و هم نباشد غیر ممکن است. وجود (یا واقعیت یا حقیقت) اصل بگیریم یا اینکه اجتماع نقیضین که محال است را اصل بگیریم و بقیه موارد را استدلال کنیم. بعبارت دیگر مبداء بحث‌های فلسفی را از کجا شروع کنیم. در منطق نیز که از گزاره صحبت می‌شود یک گزاره دو حالت می‌تواند داشته باشد درست یا غلط.

اصل عدم نقیضین محال است، ساخته بشر است لذا باید وجودی باشد که آن اصل معنی پیدا کند. بنابراین وجود مبداء بحث است و وجود است که مشهود ماست. در تصدیق علم شهودی تصور نیاز نمی‌باشد به مقدار نیستی از هستی برخوردار.

جامدات، نباتات و جانوران در متن هستی هستند ولی به محض اینکه به انسان می‌رسید سوال می‌شود وجود چیست که مشهود ماست. که مرتب باید تصور کرد و اثبات کرد و تنها انسان است که ما از خدا آمده ایم و بازگشت همه به طرف اوست ما یک قوه ای داریم که آنرا من می‌نامیم و می‌تواند تمیز دهد و موجودات را به مراتبی تقسیم می‌کنیم و آثار و افعال آنها را بررسی می‌کنیم. مرتبه نازل شده آن در حیوانات نیز می‌باشد مثلاً دیدن یک بره توسط یک گرگ، فرار می‌کند لذا قوه حس تمیز دارد. در انسان مراتب بالا دارد. قوه ممیزه، قوه عاقله، روح، من، قوه متخیله، نفس، روان و تمام اسامی دلالت بر چنین قوه ای تمیز دهنده است. قوه ممیزه از این جهت که تمیز می‌دهد قوه ممیزه می‌گویند قوه عاقله از این جهت که مسائل کلی را می‌فهمد قوه عاقله گویند. بدان جهت که به ورای طبیعت بستگی

دارد و به فوق عالم ظاهر است آنرا روح نامند. همان طوریکه در قرآن آمده است که ما به شما روح دادیم. از آنجا که قوه به بدن تعلق دارد آنرا نفس می نامند و بدن یک سری وسائل دارد که امکان برقراری با بیرون دارد از آنجا که قوه صورتهای اجسام عکس برداری می کند آنرا قوه متخیله گویند یا قوه واهمه گویند. همانند برق در یک دستگاه می ماند، که بدون آن دستگاه امکان کارائی ندارد.

چهل قول در خصوص قوه ممیزه گفته شده است هر کسی به دیدی انسان را نگاه کرده و نامی بر آن نهاده است و گاهی به آن من می گوئیم. یا دقیقتر روح من، نفس من گفته می شود. با توجه به اینکه انسان دارای شئونات مختلف است لذا دارای اسامی مختلف پیدا می کند. من حقیقی است که قابل بیان و توصیف نیست و نمی توان به ماهیت آن پی برد.

به طریق اولی نمی توان خدا را شناخت. بنابراین انسانی که از شناخت خود عاجز است چگونه می تواند غیر از خود را شناخت پیدا کند که از انسان بسیار بالاتر است. هر کسی به طرف کشف حقایق می رود اولین چیزی که برایش مطرح می شود، تفکر در جهان هستی است. علامه حسن زاده می فرمایند: هرچه جلوتر می روم به جهلم اضافه می شود و سوالات بیشتری برایم مطرح می شود جهلی که باعث شود که می فهمد که نمی فهمد خوب است. انسانی که بفهمد که نمی داند سراغ علم می رود همانند مسیری است که وقتی بداند که نمی داند آرامش پیدا می کند. فرق است بین جاهل و اینکه به جهل افزوده می شود. وقتی انسان به جهل بی نهایت رسید آنگاه حقایق آشکار می شود. دو نوع جهل است که یکی ممدوح و دیگری مضموم است. جهل اکتسابی ممدوح و جهل ابتدایی مضموم است.

وقتی انسان بفهمد که می داند که نمی داند، در اینصورت انسان آرامش پیدا می کند.

ادراک حواس انسان بعضاً اشتباه می کند مثلاً کسی که بیمار است، طعم میوه ها را با فردی که سالم است متمایز است. بنابراین واقعیت را نمی توان با ادراک تشخیص داد. مثال دیگر دیدن سراب است که انسان آب می بیند ولی وقتی نزدیک می شویم آب نیست. یا دیدن هواپیما در آسمان کوچک است وقتی روی زمین می نشیند بزرگ است.

بررسی مسائل خواب از مسائل بیداری بسیار پیچیده تر است. که در خواب چیزی می بیند که وقتی بیدار می شود آنرا نمی بیند.

در مقابل وجود، عدم می باشد. چنانچه عدم در ذهن تصدیق شود که عدم است، دلیلی بر این نیست که وجود دارد، همانند اینکه روز و شب مخالف یکدیگرند و در روز تأیید شود که شب وجود دارد اگرچه دیده در روز نباشد.

فرق بین انسان و سایر مخلوقات که باعث رشد و تکامل به سوی حق تعالی می گردد وجود شیطان است. اشیاء و حیوانات شیطان ندارند و همواره براساس فطرت و ساختار وجودی به فعالیت خود ادامه می دهند. در صورتی که انسان اختیار دارد و می تواند بین درستی و نادرستی یکی را اختیار کند. لذا اینکه سوال می شود چرا حق تعالی شیطان را آفرید، معنی پیدا می کند. آنچه که خدا خلق نموده است دارای فلسفه و منطقی است، اگرچه، ممکن است که به اسرار آن پی نبریم. نقل است که حق تعالی از حضرت موسی می خواهد که برود و چیزی پیدا کند که از او پایین تر باشد. هرچه فکر کرد، نتوانست تا اینکه موقع فرا رسیدن زمان پاسخ شد و وقتی که می آمد شاهد سگی شد. به ذهنش خطور کرد که دیگر من از سگ بالاترم، پس از

مدتی فکر کرد که ای بشر به خطا می روی، سگ براساس فطرت و ساختار وجودی به وظایف خود عمل می کند، اگرچه از نظر ما ممکن است حیوانی درنده خو جلوه کند. همانند گرگی که از پاره پاره کردن گوسفندان لذت می برد و حتی ممکن است یکی از آنها را هم نخورد. لذا به حق تعالی گفت که چیزی پایین تر از خودم پیدا نکردم، لذا خدا فرمود، ای موسی، اگر تغییر نظر نمی دادی و خود را بالاتر از سگ می دانستی ترا از پیامبری عزل می کردم. بنابراین وقتی پیامبر خدا این گونه است، چرا اینقدر تکبر و گناه چشم و دل ما را کور و سیاه کرده است که براحتی گناه انجام می دهیم و خود را توجیه کرده و می گوئیم دیگران نمی فهمند و راه ما درست است. انسان در لحظه اول فکر گناه، متوجه می شود ولی متأسفانه پس از مدتی خود را توجیه کرده و سپس آن خطا را انجام می دهد.

گروه سوفطائی، هر چیز را باید شک کنند چنانچه تعیین کنند، آنگاه آنرا ثابت کند. ولی چیزی که بدیهی است نیاز به شک ندارد. مثلاً عامل گرسنگی قابل شک نیست و هر کس گرسنه باشد به طرف غذا می رود، اگرچه دانشمند باشد و چه غیره. در منطق اصولی که بدیهی است به عنوان اصول اولیه می پذیرند و براساس آنها بقیه قضایا را ثابت می کنند. می توان، برزخ، جن، بهشت و جهنم، وحی را با پذیرفتن اصول اولیه و منطق به اثبات برسیم. منطق ارسطویی جواب سوفطائی ها را براساس منطقی که با توجه به بدیهیات ایجاد شده جواب داده است.

ادراک انسان دارای خطاست ولی چنانچه براساس منطق حرکت کنیم، دچار خطا نمی شویم کسانی که می گویند هیچ حقیقتی وجود ندارد باید سوال کرد این جمله شما درست است یا غلط. چون فرد این ادعا را کرده پس جمله را حق می داند.

در صورتی که ادعا کرده بود هیچ حقی وجود ندارد و این تناقض است. لذا ادعای او غلط است. بنابراین حداقل یک حق وجود دارد.

بنابراین اساس تمام امور حق است و روشن ترین روشهاست. ارسطو با ایجاد منطق، چگونه تفکر کردن را یاد داد که دچار خطا و اشتباه نشویم.

وجود است که مشهود ماست، وجود در فارسی به هست و هستی تعبیر می کنیم. هستی با توجه به مراتب به جمادات، نباتات، حیوانات، انسان نادان، انسان دانا تقسیم می شود لذا علم موجود اشرف و در رتبه فزون تر از همه است.

علم هیئت، در خصوص کرات و افلاک و مدارات و ستارگان اطراف خود بحث می کند و به ماسوای آنها بحث نمی کند. همانند سالهای شمسی و قمری است و کاری به سالهای دیگر کرات نداریم، مثلاً سال مشتری و زحل. دروس هیئت در خصوص سیارات که با چشم مسلح یا غیر مسلح دیده می شود بحث می کند. همانند پدیده های روز و شب و تعبیرات آن صحبت می کند و تا افلاک نه گانه که سقفی بر افلاک می باشد تصور کرد. با رعایت اینکه زمین و هوا و آب را مرکز و بقیه اطراف را متغیر فرض کرد. مجموعه افلاک نه گانه را جسم کل نامند. این جسم کل دارای ابعاد است که با رعایت بعد زمان، آن جسم کل چهار بعدی است. همانند یک پیاز که از چند لایه تشکیل شده است. باید تمایز قائل شویم بین جسم کل و عالم هستی، که عالم هستی نامتناهی است ولی جسم کل متناهی است.

دو نوع وجود داریم یکی وجود مادی و یکی ماورای مادی است، همانند اجسام و روح. عدم در خارج وجود ندارد ولی در ذهن یک نحوه معنی وجود دارد نیز صحیح نمی باشد. چون باید یک مصداقی در خارج یا ذهن تصور کنید.

یکی از موجودات عالم، جن می باشد که وجودش قطعی است. اگرچه از نظر افراد معمولی دیده نشوند. نقل است که عرفا با اجنه صحبت می کنند. البته همان طوریکه بین انسانها، افراد خوب و بد در عمل وجود دارند. بین اجنه نیز جن های خوب و بد وجود دارد. البته ظاهر انسانها که بدنیت، زیرا خالق آنها حق تعالی است. آنچه که انسانها را به بد و خوب تقسیم می کند عملکرد و بطن آنهاست. یزید دارای دو چهره است، یکی چهره انسانی که در ظاهر دیده می شود و همانند سایر انسانهاست و دیگری چهره شیطانی است که در ظاهر دیده نمی شود ولی در عملکرد او جلوه می کند بطوری که دستور قتل امام زمان خود را می دهد. ممکن است افراد شیطان صفت از اجنه شیطان صفت استفاده کرده و آنها را برای مزاحمت انسانها استفاده کنند که در کشور های پاکستانی و هند زیاد می باشند ولی خوشبختانه در بین مسلمانان، به حداقل می باشند. بنابراین نمی توان گفت که چون ما نمی بینیم، لذا منکر وجود جن شویم.

به نظر می رسد عدم همانند \circ در مجموعه اعداد، عنصر خنثی است. عدم در کنار هستی معنی دارد. به تنهایی بی اثر است.

با استفاده از طفیل وجود می توان عدم را بیان کرد. آری همه، هستی هستند، هستی یعنی وجود، واقعیت، حقیقت هستند.

فلاسفه لفظ وجود و عرفا لفظ حق را بکار می برند. لفظ حق و ولایت از ضروریات است که باید کاملاً شناخته شود. توحید صمدی قرآن توسط ولایت پیاده می شود. مجموعه سخنرانی انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، توسط استاد صمدی مفید می باشد. ولایت تکوینی لازم است شناخته شود.

حقیقت است که گرداننده نظام است، عموم مردم توحیدشان ذهنی است و ساخته خودشان است عده ای خاصی هستند که توحیدشان صمدی قرآنی است.

سوالی که هست هدف از خلقت عالم چیست همانند ماهی که در دریاست و از خود سوال کند دریا نیست. وقتی از دریا بیرون رود همانند مرگ است که افراد می ترسند و ماهی بخواهد ثابت کند که دریا وجود دارد. گویند ماهی ها دور هم جمع شدند و گفتند از استادی بپرسیم که دریا چیست. استاد به ماهی ها گفت شما در دریائید، با دریائید و استاد در دریا حرکت، و تعداد محدودی ماهی شناخت که در دریاست و عده ای منکر وجود دریا شدند. مردم در متن وجود هستند و خبر ندارند که آنرا غفلت می گویند. وقتی قیامت می شود می فهمند که نمی دانستند. همانند ماهی که وقتی از دریا بیرون رفت، می فهمد که در دریا بوده است.

چنانچه هستی را همانند گرداننده چرخ دستی آن پیرزن بگیریم، دچار اشکال می شویم. از پیامبران حضرت مسیح و از ائمه حضرت مهدی زنده مانده اند و بقیه معصومین را مسموم یا به هلاکت رسانند، توسط افراد عوام.

در سوره ناس سه مرتبه ناس آمده است. پیامبران در جهت امور معنوی مردم تلاش می کردند. در امور مادی و دنیوی خودشان تلاش می کنند و بدست می آورند تفسیر حمد و سوره امام خمینی، تفسیر انفسی است که می تواند مفید باشد و گویا علامه حسن زاده مشغول تدوین تفسیر انفسی قرآن هستند.

فلاسفه می گویند خدا عین وجود است و غیر از خدا ما وجود خود را از خدا می گیریم و خدا را واجب الوجود می گویند. مثلاً نفس انسان توسط خدا به انسان داده نشده است که با اذن خدا ایجاد شده است. بلکه نفس، تجلی حق است.

عرفا می گویند وجود عین نظام است و حقیقت عین نظام است. علامه می گوید همه کوکو گویند و حسن هوهو گوید. همه دنبال این هستند که خدا کجاست و حسن می گوید هرچه می بینی، اثر و نقش خدا را در آن می بینی، نه اینکه خدا جزئی از شی هست.

اگر به دقت بنگریم، همه چیز به وحدت و توحید و خدا بر می گردد. بعنوان مثال، وقتی به یک تابلوی نقاشی قشنگ نگاه می کنیم، در ابتدا رنگ آمیزی و نقاشی برای انسان جلب توجه می کند. اگر عمیق تر بنگریم، نقاش و اثر قلم که با انگشتان وی این اثر خلق شده است، می رسیم. چنانچه دقت بیشتری کنیم، دست و بازوی نقاش که وسیله ای برای حرکت انگشتان می شود، می رسیم. اما حرکت اعضای بدن، بدون فرمان دهی مغز امکان ندارد. لذا با یک نگاه ساده به یک تابلو، به شعور و فهم انسان، فرماندهی مغز انسان پی می بریم. اما فرمان مغز بدون انگیزه نمی باشد و دل و قلب است که با عشق و علاقه باعث تحریک مغز برای فرمان دهی می شود. ولی دل بدون دلداری کاری نمی تواند انجام دهد. بنابراین همه کارها به خدا بر می گردد.

میزان فهم و شعور و درک و نگاه افراد به جهان هستی متمایز است. همانند افتادن سیب از درخت، که افراد عادی به خاطر تکرار آنرا اهمیت نمی دهند ولی نیوتن که یک دانشمند است¹ به جاذبه زمین پی می برد. افراد با توجه به تخصص و شغل خود، مسایل روزمره و کار برد آنرا تحلیل می کنند. نقل است که یک عالم، یک ورزشکار، یک لحاف دوز را در یک سالن بزرگ جمع می کنند و از هر یک می خواهند که کاربرد آن را ارائه دهد. یکی آنرا محلی برای تعلیم و تربیت، دیگری

برای میدان ورزش و تربیت ورزشکار و آخری محلی برای لحاف دوزی و پنبه زنی پیشنهاد می کند.

خدا شناسی افراد نیز از دید گاه مردم متمایز است. همانند پیر زنی که مشغول حرکت چرخ دستی بود، که گفت اگر آنرا نچرخانم، می ایستد. لذا جهان هستی، بدون فرماندهی و هدایت آن که توسط جانشین حق تعالی ' یعنی امام زمان، امکان ندارد. اگر می خواهیم خدا را بشناسم، باید در ابتدا امام زمان و نایب های ایشان را بشناسیم.

سوالی که مطرح است اینکه حقیقت انسان چیست؟ برای این منظور، موضوع را با یک مثال شروع می کنیم. وقتی به عکس امام را حل نگاه می کنیم، در ذهن ما امام زنده ای که در تهران مشغول زندگی کردن بود، تجلی می کند. زمانی که فیلم امام را در تلویزیون نگاه می کنیم، باز ذهن ما به امام زنده بر می گردد. لذا فیلم تکامل شده عکس است.

وقتی به امام زنده نگاه می کنیم، تجلی امام حقیقی است، که بصورت یک انسان در این عالم ظهور نموده است. بنابراین انسان واقعی که از دید ما آشکار نیست، انسان نامیده می شود. همان گونه که وقتی به امام زمان زمره می کنیم، به یاد خداوند می افتیم. لذا انسان کامل تجلی حق تعالی در عالم طبیعت می باشد.

هر قدر شناخت فرد در مورد یک موضوع بیشتر شود، به ماهیت آن بیشتر آشنا می شود. خداوند متعال در هزاران حجاب قرار دارد، که هر چه انسان مراحل تزکیه نفس را طی کند، به تدریج حجاب ها بر طرف می شود. ولی هر گز به ذات حق تعالی نمی توان پی برد. دو نوع حجاب داریم. یکی حجاب ظلمانی، که همان جهل و تاریکی است، و دیگری حجاب نورانی، که علم و روشنائی است.

اینکه گفته می شود، هو الاول و الاخر والظاهر و الباطن، بدین معنی نیست که همانند خطی در نظر بگیریم که دارای ابتدا و. انتهای است. یا جسمی که دارای ظاهر و باطن است. این عبارت تجلی یک حقیقت در عالم ماورالطبیعه است که برای ما آشکار نیست.

زمان و مکان با توجه به تعاریف ما در عالم طبیعت معنی دارد. لذا نمی توان عبارات و آیات الهی را تفسیر ظاهری کرد. بلکه نیاز به تفسیر انفسی است. به نظر می رسد که منظور توحید صمدی است ، که در سوره فاتحه حمد از الله الصمد ذکر شده است. باید از توحید عددی پرهیز نمود.

عالم مجموعه ای از علوم است، که بر اساس قضا و قدر است. آنچه اتفاق می افتد قضا است که میزان آن قدر است. مثلاً انسان در یک جلسه شرکت می کند، که قضا است، و میزان ز، نی که حضور دارد، قدر است. انسان نیز در جهان هستی در یک زمان معینی در این عالم طبیعت ظهور می کند که قضا است، و مدت زمانی که حیات دارد، قدر است. حقیقت انسان در عالم ماورالطبیعه وجود دارد .

انسان دارای جبر و اختیار است. آنچه خودش انجام می دهد اختیار اوست ولی انجام اموری که در اختیار او نمی باشد، جبر است. همانند ایستادن بر یک پا اختیار ولی بدون پا نمی توان ایستاد، که جبر است و منجر به سقوط است .

سؤالی که مطرح است اینکه اسم اعظم چیست؟ اسم اعظم در ابتدای چند سوره از قرآن مجید آمده است. اسم اعظم لله لا اله الا هو می باشد. یعنی اسم اعظم خداست و غیر از او نمی باشد. اینکه گفته می شود، که اسم اعظم را کسی نمی داند و اگر آنرا شخصی بداند می تواند به جهان هستی تسلط پیدا کند ، منظور این است

که بجز انسانهای کامل که خدا را کاملاً می شناسند، افراد عادی امکان شناخت کامل حق تعالی را ندارند.

نقل است که فردی دنبال اسم اعظم بود. عارفی به او گفت داخل حوض آب سرد شو، سپس تلاش کرد که بیرون آید ولی اجازه خروج از حوض به او داده نشد. تا آنکه فریاد زد، یا الله ا غشنى. لذا عارف گفتم، این همان اسم اعظم است، که فریاد رس توست.

کسی دنبال اسم اعظم بود، به او گفتند اسم اصغر را نشان بده تا به تو اسم اعظم را نشان دهم. تمام اسما الهی، اسم اعظم می باشد. به نظر می رسد طرح این سوال، بخاطر این است که افراد به دنبال خدا شناسی بروند و با شناخت حق تعالی و تزکیه نفس است که می توان عالم هستی را در سیطره قرار داد و به اذن الهی در عالم هستی، حتمی خارج از عرف طبیعی تسلط پیدا کرد.

نقل است طلبه ای برای آمدن به سر کلاس باید مسیر طولانی را طی کند، زیرا در مسیر خود دریایی وجود داشت. استادش به او گفت، که وقتی به دریا رسیدی، بسم الله الرحمن الرحيم، را بگو و از روی دریا حرکت کن.

بخش چهارم

انسان در عالم طبیعت و عالم برزخ

سوال اینکه آیا اکتشافات بشر حقیقت دارد و از فکر بشر ایجاد شده است؟ سوال دیگر اینکه نحوه تنزیل قرآن و آمدن جبرئیل چگونه بودن است؟

اگر انسانی پای کوهی بلند ایستاده باشد و بگویند آنطرف کوه آب و سبزی است، باور نمی کند، تا وقتی به بالای کوه رفت و آنرا دید. لذا حقایق پس از فوت بر انسانها آشکار می شود و گفته های پیامبران اثبات می شود.

اگر انسان از چهار عادت خارج شود آنگاه انسان وارد عالم ماوراء طبیعت می شود. در حقیقت تولد جدیدی پیدا می کند. اول آنکه همانند خروس نباشد که شهوت رانی کند دوم آنکه همانند طاووس نباشد که دنبال زیور و زینت های دنیوی مشغول باشد، سوم آنکه همانند کرکس نباشد که دنبال لاش خوری و چاپیدن مردم باشد. چهارم همانند اردک نباشد و به دنبال کارهای پست نرود. چنانچه کسی صفات چهار گانه را از خود برطرف کند تولد دومی پیدا می کند، در همین دنیا، چنانچه در این دنیا انجام ندهد آنگاه با مرگ طبیعی به عالم برزخ می رود و روح او باید چهار صفات را از خود در آن عالم برطرف کند تا به تولد دومی برسد. کسی که می خواهد هنگام مرگ از دنیا برود بخاطر عادت داشتن به این دنیا برایش جهنم و بسیار سخت است. در صورتی که اگر خود را از چهار صفات فوق رها کند در

همین دنیا وارد بهشت شده است و زیبایی های ماوراء طبیعت را می بیند. همانند طفلی که در عالم رحم مادر است، وقتی می خواهد به این دنیا بیاید گریه می کند و ناراحت می شود. در شرع مقدس این چهار صفت را در حد نیاز تأکید شده است. خدا که به حضرت ابراهیم می گوید چهار حیوان مذکور را بکش و دو مرتبه زنده کن. اگر انسان چهار صفات حیوانی را از خود دور کند هنر است آنوقت که انسان صفات مذکور را خارج کرد، دو مرتبه زنده می شود و به عالم ماوراء طبیعت می رود و لذت حقیقی را می برد.

هر انسانی که صفات پست دارد، اردک صفت است. همانند دریا که اردک دنبال لجن است و انسان در این اقیانوس بی کران عالم دنبال امور پست باشد. انسان به هر چیزی که دل ببندد، ارزش او برابر همان شی است و تنها دل بستن به خداست که توصیه شده است. اگر کسی به خدا دل ببندد ارزش آن بهشت است. بهشت یعنی هر چیزی جای خود قرار گیرد و لذت اینکه چگونه سازنده آن شی به چه زیبایی آن شی را ایجاد کرده می بیند. بنابراین بهترین لذت را پس از کشف حقایق هستی می برد، در این لحظه است که می گویند در بهشت آمده است.

بکش این چهار مرغ بی ادب را که یابی تو حیاتی، بوالعجب را

وقتی شهوت کشته شد و سپس زنده شد آنگاه شهوت دوست بدست می آید.

چنانچه کسی چهار صفات حیوانی را در این دنیا از خود رها نکند پس از مرگ در عالم برزخ باید صفات را از خود رها کند که بسیار سخت تر از این دنیا است که معمولاً می گویند دچار عذاب می شود. همانند ضربات روحی که از ضربات جسمی بسیار سختتر است.

خدا به رحم طبیعت می گوید، باز شو، تا انسان وارد عالم ماوراء الطبیعه شود که با ترک عادت امکان پذیر است. همانند طفلی که می خواهد از رحم مادر خارج شود و خدا به رحم می گوید باز شو تا بچه خارج شود.

انسان هنگام ترک یک عالم به عالم دیگر دارای حالات روحی متفاوت می باشند. به نظر می رسد که چنانچه این انتقال با آمادگی روحی انجام شود ناراحتی و فشار کمتری به آدمی وارد می کند. هنگام ترک عالم رحم به عالم طبیعت، دچار فشار جسمی و رحم شده و معمولاً نوزاد گریه می کند. زمانی که عالم طبیعت را ترک و به عالم برزخ می رود، دچار ناراحتی می شود و تعلقات دنیوی را به سختی رها می کند. اینکه گفته می شود انسان دچار فشار قبر می شود، در حقیقت روح انسان در بدن مثالی دچار عذاب می شود. با عنایت به عدم تعلق روح به بدن عنصری، قبر نمی تواند فشاری را به انسان وارد کند. همانند وقتی که انسان در خواب صحنه های ترسناک را مشاهده می کند، وقتی بیدار می شود دچار نگرانی می گردد و بدن مثالی دچار فشار می شود. فشار دیگر رفتن به عالم قیامت کبری می باشد. به نظر می شود آدمی در این مرحله نیز بخاطر اعمال خود دچار فشار گردد که به عنوان فشار برزخی نامیم. بنابراین حداقل سه فشار رحم، قبر و برزخ دچار آدمی است.

علامه می فرماید: سحر وقت صید است و بین الطلوعین وقت شکار است. در سحر شروع به رفتن برای شکار و در بین الطلوعین با قرآن خواندن، تفکر کردن، ... شکار می کند. بعضی در طلوع آفتاب وقت شکار دارند و افراد مختلف امکان شکار در زمان های گوناگون دارد.

کتاب انسان در عرف عرفان از علامه مفید است که ۲۴ امور مکاشفه علامه آمده است. که در ملاقات رهبری با علامه هدیه گردید، رهبری شکار کردند. حدود ۴۶ اصل در آن آمده در اصل ۴۵ عالم زر آمده است.

انتظار امام زمان، انتظار عقلانی باید باشد همانند سفر رهبری، که سفر عقلانی است. علامه می گویند این اثر دوران می باشد به یگانه دوران تقدیم شده است. در یک اصل آمده است که بهشتیان لذات خیالی دارند. و عده ای قلیل لذات عقلانی دارند، لذت عارف از لذات لقاءالله است. خاصه های عرفانی هر کس مطابق امور روزمره فرد می باشد.

معراج یعنی خروج از عادت است و مراتب دارد. که در قوه خیال سیر می کند و نقل است که پیامبر در معراج، علم حضرت علی را روی شترها می بیند که ابتدا و انتها ندارد و بهشت را در جمال علی و جهنم را در جهال علی می بیند.

خروج از عادت به دوام نیست و مکاشفات بصورت دائمی نیست و در مواقع خاص ایجاد می شود و علامه زمانهای رخ داد آنها در حالت های گوناگون آورده است. مکاشفه دادنی است و بستگی به حال و شرایط روحی فرد دارد.

سوالی که مطرح است حضور چیست؟ مانند کسی که غرق مطالعه و تحقیق است و به وقت غذا فرا می رسد ولی میل به گرسنگی ندارد. این حالت را حضور فرد گویند و نه تصرف فرد. غلبه نفس بر غریزه را حضور می گویند. بعضی اوقات می گویند فلانی حضور قلب دارد. منظور این است بر امیال خود غلبه دارد و امکان تمرکز بر هدفی که تعقیب می کند، دارد. مثلاً می گویند باید در نماز حضور قلب پیدا کنی، لذا چنان خود را در مقابل خدا تصور کنی که غیر از او برایت ظهور پیدا نکند. وجود یکتاست ولی دارای شئون مختلفه است که اسامی گوناگون به وجود

داده می شود همانند زمین، خورشید. هیچکس نمی تواند به شر وجود دسترسی پیدا کند.

حورالعین را نیز وضو گویند که منظور نور چشمان است همانند کسی که با نماز و با وضو است، می گوئیم نورانی است.

اعضای بدن شأنی از نفس می باشند و همه شئون در رابطه با نفس ناطقه می باشند. چنانچه سوزنی به یک جای بدن زده شود همه اعضاء بدن عکس العمل نشان می دهند.

لذا اینکه گفته می شود چشم خود را پاک نگه دار، در غیراین صورت سایر شئون را اثر می گذارد. نفس ناطقه همواره با شئون هست و شئون همواره با نفس پر شده است. لذا گفته می شود وجود صمد (یا پر) است. منظور این است نفس تمام وجود را پر کرده است. همانند هوا که فضای اطاق را پر کرده است.

اینکه گفته می شود خدا همواره با انسان است لذا نباید فرد خطا کند. در پاسخ گفته می شود که شئون مختلف انسان باعث خطا شده اند نه اینکه خدا دچار خطا شده است.

اینکه گفته می شود با یاد خدا دلها آرامش می گیرد، به نظر می رسد که وقتی به حقیقت وجود پی بردیم و صفات حیوانی دور شدیم آنگاه ماوراء طبیعه دیده می شود و آرامش حاصل می شود. و دل حرمسرای خداوند است. همانند کسی که برای رفتن به منزل حرکت می کند وقتی به منزل رسید آخرین جایی است که محل استراحت و آرامش فرد است و ذهنش دیگر انتظار رفتن به جای دیگر را ندارد و به انتهای راه رسیده است. لذا به هدف خود رسیده است.

سوالی که می‌کنند نذر کردن نوعی معامله با خداست آیا این با بندگی کردن با خدا متناقض است؟ خداوند راههای تقرب به خویش را بوسیله پیامبران مشخص نموده است، یکی نماز، دیگری نذر و... خداوند به ما نزدیک است ولی ما به خدا دور هستیم که باید نزدیک شویم.

با نذر کردن وابستگی انسان به دنیا کم می‌شود که باعث خودسازی و نهایتاً خدا پرستی می‌شود. وقتی دل انسان حرمسرای خداوند شد، لذا دل می‌خواهد صاحبش به منزل برگردد و این صاحب خانه می‌گوید یا جای من است یا جای غیر من، لذا باید غریبه‌ها را از این حرمسرا بیرون کرد. در حقیقت باید دل را از آلودگی‌ها پاک کرد زیرا خداوند پاک است.

روح انسان پس از رهایی از بدن عنصری مادی با بدن مثالیش و با همه فضایل و یا رذایل اخلاقی در عالم برزخ به ظهور مثالی می‌رسد. بسیاری از آنچه که در ماورای نشأه طبیعت به انسان روی می‌آورد بروز و ظهور ملکاتیند که انسان به کسب یا اکتساب در مزرعه ذات خویش کاشته است. لذا فضایل و رذایل اخلاقی، بدن مثالی فرد را شکل می‌دهند.

عالم برزخ بین عالم طبیعت و عالم قیامت قرار دارد. همه مردم پس از مرگ، روحشان در این عالم با بدم مثالی سیر می‌کند و شفاعت در این عالم نمی‌باشد و مربوط به عالم قیامت می‌باشد. قوه خیال نیز برزخی است برای انسان در عالم طبیعت، بین عالم شهود و عالم غیب. اعمال انسان توسط قوه خیال تصویر برداری و در روز قیامت ارائه می‌گردد. نقل است که کارنامه اعمال خوب انسان به دست راست و کارنامه اعمال خلاف انسان به دست چپ داده می‌شود. البته دست چپ و راست هر دو از جایگاه یکسانی قرار دارند ولی اعمال نیک توسط دست راست،

همانند نوشتن، و اعمال زشت توسط دست چپ انجام می گردد، همانند دفع نجاسات و طهارت انسان از آن. اینکه گفته می شود هنگام ورود به مسجد ابتدا پای راست و سپس پای چپ و هنگام خروج ابتدا پای چپ و سپس پای راست را قرار دهید بخاطر این است که چنانچه اجل آمد، فرد در خانه خدا به دار ابدی برود.

بنابراین انسان در هیچ نشأه بی بدن نیست و بدن در هر نشأه به وفق آن نشأه است و تفاوت ابدان به کمال و نقص است. این روح با بدن طبیعی عنصری در نشأه شهادت مطلقه اینجائی علاقه تدبیری دارد، همین علاقه تدبیری در عالم برزخ بین او دیدن مثالی او و صفات مکسوب یا مکتسبش خواهد بود و همه آنها قائم به وجود نفسند. چنانکه در نشأه عنصری بدن طبیعی و همه توابع و عوارض آن قائم به وجود نفسند.

حضرت آدم اولین انسانی است که در عالم طبیعت ظهور کرد و سپس حوّا از پهلوی آدم به دنیا آمد. سپس انسانها توسط آنها باذن الهی خلق گردیدند.

به نظر می رسد که اینکه گفته می شود که وقتی به باطن افراد نگاه می شود بصورت حیوانات گوناگون دیده می شود، در حقیقت بدن مثالی فرد در عالم برزخ دیده می شود. مثلاً گرگ درنده و خروس شهوت پرست و ... لذا به نظر می رسد افراد با توجه به صفات رذیله خود به نزدیکترین حیوان که دارای صفات غالب است تشبیه می شود و چنانچه انسانی کامل در این دنیا باشد، در آن دنیا چهره زیبا انسانی پیدا می کند انسان دارای ابعاد حیوانی، نباتی، جمادی و الهی دارد. با توجه به مرتبه او در عالم برزخ شکل می گیرد. بدن مثالی بر خلاف بدن طبیعی از ماده نمی باشد همانند انسانی که در خواب دیده می شود که حرکت دارد ولی جسم ندارد.

به نظر می رسد که انسان همواره دارای دو بدن، یکی بدن مثالی و دیگری بدن طبیعی است. در این دنیا همان طوری که بدن انسان با خوردن های گوناگون و بیماری تغییراتی می کند از کودکی به بزرگی می رسد بدن مثالی نیز با اعمال انسان در حال تغییر است اگر انسان بخواهد در عالم برزخ چهره انسان کامل را داشته باشد باید در این دنیا، خود را به تهذیب نفس مجهز سازد در غیر این صورت پس از موت بدن مثالی در جهنم قرار می گیرد تا نفس بدن مثالی تهذیب قرار گیرد. بنابراین انسانها باید در عالم طبیعی یا عالم برزخ مراتب تهذیب نفس را طی کند. همانند سنگ آهن که در کوره قرار می گیرد تا آهن خالص ایجاد شود.

به نظر می رسد که انسانها در قیامت، با بدن کامل شده جسمی ظهور می کنند و انسان دارای عقل کاملتری می گردد.

لذا بطور طبیعی از یکدیگر فرار می کنند همانند گرگ و میش که از یکدیگر متواریند. چنانچه انسان کامل گردد، قیامت او در همین دنیا جلوه می کند و باطن افراد دیده می شود و حقایق آشکار می شود.

در چشم انسان حداقل ۲۴ نوع اشک وجود دارد اشک شوق، اشک اندوه و ... در صورتی که از یک چشمه آب یک نوع آب جاری است. لذا می توان به خالق آن پی برد.

احکام خاص بدن طبیعی این نشأه با بدن نشأه ورای طبیعت یکسان نیست. مثلاً برای این بدن خواب و خوردن نیاز است در صورتی که در عالم برزخ خواب و خوردن نیست چون بدن مثالی از نوع ماده نیست. یا اینکه انسان در این دنیا مرگ دارد ولی در عالم آخرت اینگونه نیست و مرگی وجود ندارد.

عالم آخرت، عالم ماورای طبیعت است لاجرم عاری و منزّه از ماده طبیعی و عوارض و احکام آنست لذا نظام عالم آخرت کاملترین نظام امکانی است و خواسته های نفوس قدسیه به اراده و مشیت آنها باذن الله حاصل می شود نه به تدریج و تعاقب زمانی، مانند این عالم طبیعت. علامه در دفتر دل می فرماید:

به بسم الله الرحمن الرحيم است که عارف در مقامکن مقیم است

بنابراین وقتی انسان کامل گردید گویا در عالم آخرت قرار دارد و هم اینکه اراده کند می تواند هر عملی که می خواهد باذن خداوند انجام دهد.

نفس به ذات خویش زنده است و بدن طبعیش به عرض زنده به اوست. حیات در بدن اخروی عرضی آن نیست بلکه ذاتی آنست که بالفعل و بالذات زنده است، بخلاف بدن طبیعی دنیوی، نفس کمال جسم طبیعی است که آنرا به حد قوت زنده است. مراد از کمال، کمال اول است. بعلاوه در عالم طبیعت نیز حیات وجود دارد. حیات و احکام آن در ماورای طبیعت غلبه بر حیات در عالم طبیعت دارد. در حیات اخروی همه انسانها آنرا درک می کنند در صورتی که در حیات دنیوی انسانهای کامل آنرا درک می کنند.

حق تعالی مجسم اجسام (یعنی خالق) و مصور صور است (طراح هستی و شکل دهنده) و نفس ناطقه انسانی در ذات و صفات و افعال مظهر کامل خداوند می باشد. لذا به نظر می رسد که فرق انسان کامل با خدا، در خالق و مخلوق بودن است و حضرت علی هم این را نقل کرده است و انسان کامل مظهر کامل خداست. بعبارت دیگر تجلی خدا در انسان کامل است. تجلی دیگر خدا قرآن و چهارده نور مقدس اهل بیت می باشد. اینکه حضرت علی می گوید من قرآن ناطقم. افراد عادی به

مقدار کمال خود از قرآن بهره می‌گیرد. همانند افتادن سیب از درخت است که نیوتن، نیروی جاذبه را کشف کرد یا اینکه هر چیزی را زوج آفریدیم که در نزد عالم همان الکترون و پروتون است که بار مثبت و منفی دارند و با تفکیک آنها انرژی هسته‌ای ایجاد می‌شود.

چنانچه قرآن را مظهر حق تعالی تصور کنیم و تفسیر انفسی آنرا بیابیم لذا حقایق هستی آشکار می‌شود. همان طوری که هر فردی از بطن خود و نیت خود مطلع است لذا چهارده معصوم که قرآن ناطق هستند، می‌توانند بطن قرآن را برای مردم آشکار سازند.

کسانی که تعبیر خواب می‌کنند، در حقیقت از ظاهر مثالی به ظاهر باطنی تفسیر می‌کنند. همانند افراد شهوت پرست که صورت مثالی آنها خروس می‌باشد. به نظر می‌رسد قرآن هم ظاهر مثالی از حق تعالی است و نیاز به چهارده معصوم و انسانهای کامل می‌باشد که بتواند ظاهر طبیعی آنرا تفسیر کنند.

انسان وجود ممتدی است از فرش تا فوق عرش، در عین اینکه یک شخصیت است او را مراتب و مدارج بسیار است. بدنها در طول یکدیگرند و تفاوت آنها به کمال و نقص است. تکامل برزخی انسانها حق است و ثواب آثار خیر هر کس که بعد از ارتحال از دنیا عایدش می‌شود، همه دال بر تکامل برزخی است. در هر دو عالم برزخی و طبیعی، بدن و قوای آن از شئون نفس انسانی و ظل آن می‌باشد. افراد کامل در علم و عمل دارای تکامل برزخی نمی‌باشند. اینکه تأکید می‌شود که نماز و روزه فرد میت که ادا نشده است، توسط ورثه برای میت ادا شود، در حقیقت کمکی به بدن مثالی جهت تکامل در عالم برزخی است. یا اینکه سوره فاتحه برای میت خوانده می‌شود، ثوابش به روح میت می‌رسد.

بسیاری از اعمال عبادی امری است در صورتی که روزه از اعمال اعبادی نهی است روزه دارای ظاهری است که تأکید بر امساک و طهارت ظاهری است و دارای بطنی است که باعث طهارت باطنی می گردد و انسان را آماده سیر و سلوک و تزکیه نفس می کند.

سوالی که مطرح شود اینکه چرا خواندن قرآن ثواب دارد؟ به نظر می رسد با توجه به اینکه قرآن را تجلی خدا تصور کنیم، باخواندن قرآن، فهمیدن قرآن و عمل به قرآن می توان مراتب کمال را طی نمود.

کسی که تهذیب نفس می نماید، گاهی تمثلاتی در روح نفس خود مشاهده می کند و گاهی حقایق بی تمثیل درمی یابد. علم و عمل در عرض نیستند بلکه جوهرند و علم و عمل انسان زنده همانند دو بال می باشند. اینکه گفته می شود عرفان نظری و عرفان عملی توأمآ انسان را به کمال می رسانند. در عرفان نظری علم انسان افزون می شود و در عرفان عملی، طعم و لذت عرفان نظری که منجر به کشف حقایق هستی است برده می شود. بالاترین لذت ها دست یابی انسان به حقایق است همان طوریکه با کشف یک پدیده یا حل یک مسئله، انسان به وجد می آید. انسان تا خود حرکت نکند، نمی تواند لذت حرکت را بچشد، همانند کسی که مدتها کنار راننده ماشین باشد، هیچگاه راننده نمی شود و لذت رانندگی را نمی چشد و صرف علم به رانندگی کفایت به رانندگی نیست. کسی که می خواهد به طرف خدا صعود کند باید ابتدا خداشناسی را کامل کند و به موازات تهذیب نفس را انجام دهد تا سیرالی الله پیدا کند.

چنانچه انسان تهذیب نفس کرده و همت والا در این جهت داشته باشد آنگاه لوح نفس و بطن نفس خود را مشاهده می کند و امکان اصلاح برای او حاصل

می‌شود. معمولاً افراد خود را حق و صاحب کمال می‌دانند و دیگران را ناحق. تا زمانی که ما عیب خود را نشناسیم، نمی‌توانیم علاج آن کنیم. لذا اینکه گفته می‌شود خود شناسی مقدمه خداشناسی است، کاملاً بدیهی است.

آنچه در خواب و بیداری نصیب هر کسی می‌شود، میوه‌هایی است که از کمون شجره وجود او بروز می‌کند. هر شخص جدولی خاص از بحر بی کران هستی است و نصیب او از این جدول وجودی خاصش به اقتضای مناسبتی است میان او با خالق هستی، عاید او می‌شود. چنانچه به سرّ جل یاد شده آگاهی حاصل شود، سلطان معنی توحید صمدی به شهود می‌رسد.

جزا و پاداش در طول علم و عمل است بلکه جزا نفس علم و عمل است. لاجرم قیامت هر کس قیام کرده است (یعنی قیام تو) و هر کس بهشت یا دوزخ خود است. چنانچه افراد تهذیب نفس کنند، دنیا برایشان بی ارزش است. همان طوریکه حضرت علی می‌فرمایند: که حکومت بی ارزش است مگر اینکه حقی را به حق دار برساند. بنابراین برای دنیا جنگ و جدل نمی‌کنند بلکه برای عالم آخرت تلاش می‌کنند. البته دنیا کشت زار عالم آخرت است و رسیدن به عالم ماوراء الطبیعه از عالم طبیعه ایجاد می‌شود که به علم و عمل در این دنیا با جهت الهی میسر است. و لذا عرفا دنیا را برای آخرت می‌خواهند. وقتی کسی به مراتب عالی تهذیب نفس رسید و انسان کامل گردید، عالم هستی در اختیار اوست و با کوچکترین اراده، هر کاری بخواهد با اذن الهی انجام پذیر است. لذا بهشت برای مؤمن ایجاد می‌شود. بالعکس چنانچه فردی در خلاف جهت الهی حرکت کند و از خدا دوری کند قطعاً دچار انحراف و گمراهی می‌شود. همانند کودکی که دست پدر خود را در جایی که نمی‌شناسد رها کند، قطعاً گم شدن حاصل می‌شود. لذا اینکه گفته می‌شود خدایا ما را یک

لحظه به حال خود وا نگذار، حکایت از گمراهی و به ضلالت رفتن فرد را به دنبال دارد. البته خدا همواره با انسان است این شئونات نفس است که بعضاً به خطا می‌رود. همانند چاقو است که می‌توان برای مصارف زندگی استفاده کرد و یا اینکه فردی را به هلاکت رساند.

دو چیز انسان را بیمه می‌کند، یکی قرآن و دیگری اهل بیت. این دو گوهر گرانبها را پیامبر گرامی در حدیث ثقلین سفارش نمودند. سوالی که مطرح می‌شود شفاعت چیست، آیا یک نحوه پارتی بازی در ماورای طبیعه است، قطعاً نه، شفاعت در حقیقت و واقع رسیدن به نتیجه اطاعت از فرمان قرآن و تمسک به ذیل ولایت اهل بیت عصمت و وحی است. چنانچه در قرآن آمده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولامر منکم. اطاعت از فرامین قرآن، اطاعت الهی است که بوسیله پیامبر ابلاغ و توسط ولایت تداوم پیدا می‌کند. لذا همواره خدای متعال برای انسانها راهنما قرار داده است تا از طی مسیر به کمال و دچار انحراف و خطر نشوند. همانند راننده‌ای که در جاده ای پر از پیچ و خم و شیب و باریک حرکت می‌کند. چنانچه به علائم راهنمایی دقت کند به مقصد می‌رسد ولی اگر قوانین راهنمایی رعایت نشود قطعاً در این جاده شلوغ تصادف و به پرتگاه می‌رود و نتیجه آن نابودی و مرگ است. که بعضاً آنرا صراط مستقیم تعبیر می‌کنند، راه خدا فقط یک مسیر دارد، سایر مسیرها ما را به مقصد که همان خداست نمی‌برد. با زدودن رذائل اخلاقی، می‌توان طی کمال کرد. خدای متعال راه صراط مستقیم را برای عارفان ظاهر می‌گرداند همانند آشکار شدن لوح نفس برای فرد سالک الی الله و نفس است که حافظ بدن می‌باشد و اجزاء بدن شئونات نفس می‌باشند که توسط قوای گوناگون بوسیله اجزاء بدن فعال می‌شود. همانند قوه بصره که باعث می‌شود چشم از اشیاء عکسبرداری کند و توسط قوه خیال قابل تصور باشد.

با انجام مرگ، مفارقت نفس از غیر خودش ایجاد می شود و تعلق نفس به بدن طبیعی کاهش می یابد و به تدریج از بین می رود.

نفس ناطقه انسانی علاوه بر عاری بودنش از ماده و احکام آن، مجرد از ماهیت نیز هست و او را حدیقف نمی باشد. زیرا نفس انسان، مظهر کامل حق تعالی است. در غیر این صورت امکان تجلیات در مظاهر و مجالی غیر متناهی امکان پذیر نبود.

انسان کامل در هر مرتبه نظام هستی می تواند هم به پیش از آن آگاهی یابد و هم به پس آن، یعنی اگر انسان خواننده کتاب هستی باشد، در هر مرتبه ای از وجود هم می تواند قبل آنرا دریابد و هم بعد آنرا و هم از گذشته خبر بدهد و هم آینده. اینکه نقل است حضرت علی می فرمایند: از من سوال کنید از بدو هستی تا آخر هستی، دلالت بر کامل بودن حضرت علی دارد.

داستان آدم و حوا در قرآن، در حقیقت نمایش سرگذشت ما می باشد که در آینه صیقلی سرّ خاتم محمد رسول الله منعکس و متمثل گردید و در قالب الفاظ وحی ریخته شده است. اعمال انسانها به آنان ارائه می شود. عمل راقشری است که با زمان منقضی است و لّبی است که حقیقت انسان و ملکه برای او می شود و با آن ملکه اقتدار و ملک می یابد. مثلاً انسان مشق خط می کند، این مشاقتی را صورتی این سوئی است که عبارت از حرکت است و قلم به روش خاصی است و آن رالبّ و معنای آن سوئی است که ملکه و رای عالم طبیعت است و با آن ملکه به هر حال قادر به خوش نویسی است و همین ملکه پاداش عمل خطاطی اوست. حسنات و سیئات آدمیان در ماورای طبیعت جزا و پاداش نفس عمل است. علامه می گویند:

در این معنی نگر در گاه و گندم چه می باشد غذای گاو و مردم

طعامی خور که جانث زنده گردد چو خورشید فلک تابنده گردد

غذای عام خام است و بُود پوست غذای خاص مغز است و چه نیکوست

از حضرت داوود نقل است، ای خدای من، چرا خلق کردی عالم را و آنچه در آن است. خدا فرمود: گنجی بودم پنهان و دوست داشتم که کمال و عظمت من شناخته شود. ملکات مکسوب یا مکتسب هر کس مواد برزخیند و انسان با آن صور محشور می شود و اینکه عده ای می گویند روح انسان پس از موت به انسان دیگر، یا جانور، یا گیاه یا جسمی منتقل می شود غلط است در حقیقت اعمال انسان، بدن مثالی انسان در عالم برزخ را مشخص می کند. همانند اینکه نجاسات در عالم خواب نشانه مال و ثروت در این دنیا است و تنها انسانهای کامل هستند که بدن مثالی و بدن طبیعی بصورت انسان می باشد. بدن مثالی افراد شهوت پرست همانند خروس و بدن مثالی افراد دنیا پرست به صورت طاووس و بدن مثالی افراد پست و بد اخلاق به صورت اردک و بدن مثالی افراد خائن و ضایع کردن حقوق مردم به صورت کرکس و الی آخر می باشد.

انسان تا صعود برزخی و فوق آنرا تحصیل نکند، نمی تواند حقایق هستی را کشف کند. علوم و معارف نردبان ترقی برای فهم حقایق منطق وحی و روایات صادر از معصومین است. بنابراین علوم بالاخص فقه مقدمه تهذیب اخلاق و اخلاق مقدمه توحید و خداشناسی است. معجزات و کرامات اولیای الهی که ولایت تکوینی تصرف در ماده کائنات را دارند هم آنها از همت نفس قدسی انسان و تهذیب نفس می باشد.

اینکه افراد قرآن یا ضریح چهارده معصوم را می بوسند در حقیقت جلوه خدا که در قرآن یا چهارده معصوم ظهور کرده است لمس می کنند. در قرآن خدا با انسان صحبت می کند و در دعا و نماز انسان با خدا صحبت می کند.

نقل است که ناقه پیغمبر گم شده بود. فردی گفت این چه پیامبری است که نمی داند شترش کجاست. پیامبر فرمود: من هم همانند شما خبری ندارم تا اینکه به پیامبر وحی شد که ناقه در فلان محل است. انسان سالک چیزی جز خود را بدون مناسبتی که بین آن دو است طلب نمی کند همانند رئیسی که دارای اختیاراتی است ولی بجز موارد خاص و ضروری استفاده از قدرت نمی کند. مثال دیگر سالک طی الارض را در امور شخصی استفاده نمی کند.

انسانها باید برای وصول و عروج از استعمال قوه خیال فراتر رفته و همت عالی برای اعتلای به مقام فوق تمثالات باشد. برای اینکار باید مقام عنایت را تقویت و حضور و مراقبت را به کمال رساند تا به شهود توحید صمدی حقیقی رسیده باشد. انسان در مراتب دارای ادراک چهارگانه می باشد که به مقام روح، مقام قلب، مقام خیال و مقام حس بیان می گردد. علامه می فرمایند:

بدان الفاظ را مانند روزن	که باریک است چون سوراخ سوزن
معانی در بزرگی آن چنان است	زمین و آسمان ظلی از آن است
چو جانت پاک گردید از مشاین	معانی را بیابی از خزاین

بنابراین تنها با الفاظ و لغات نمی توان به بیان حقایق هستی پرداخت و با تهذیب نفس می توان به حقایق هستی پی برد. روح انسانی هر اندازه بیشتر به حقایق نوری وجودی نایل شده است، استعداد و ظرفیت وی برای تحصیل و کسب معارف بالاتر

بیشتر می شود. ضرب المثل است که می گویند ملاً شدن چه آسان، آدم شدن چه دشوار. خلاصه اینکه قلبی از بندگان مخلص الهی به نعمت قرب و شهودند و اکثر ارباب کمال اهل عقل و برهاند لازم به ذکر است که قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند. و در جهاد اکبر است که جان به لب می رسد تا جام به لب رسد. به اهل فکر و منطق، ارباب عقول و ارباب نظر گفته می شود در صورتی که به اهل کشف و شهود به ارباب تحقیق و اهل طریق اطلاق می گردد.

رمز موفقیت در هر کاری علاقه و پشت کار و توانایی در آن حرفه است. یکی از علل پیشرفت در حوزه های علمی و مذهبی این است که کسب علوم الهی و دینی را وسیله امر و معاش خود نمی خواهند و به حوزه نرفته اند که ثروتمند شده و کسب درآمد کنند بلکه عشق و علاقه به یادگیری معارف اسلامی او را به حوزه ها کشانده است همانند دعوت یک سخنران مبرز که باعث می گردد افراد بدون اینکه به مسائل مادی فکر کنند، خود را آماده می کنند که در آن جلسه سخنرانی شرکت کنند یا یک مسابقه ورزشی بین دو تیم که باعث می شود جوانها از فرسنگ ها راه برای تماشای مسابقه به محل برگزاری بروند.

در کشورهای غربی کار در هر واحد صنفی را با کسب درآمد متمایز ساخته اند. چنانچه فردی به هر دلیلی توانای کار نداشته و یا از دست دهد، سریع او را تعویض کرده و فرد مناسب جایگزین می گردد. لذا تداوم کار صنعت لطمه نمی بیند ولی در کنار آن نهاد دیگری تأمین حقوق کرده تا شغل مناسبی برای تداوم زندگی پیدا کند. اگر بخواهیم در علوم پیشرفت کنیم باید کسب علم وسیله معاش نباشد و افراد بخاطر اهداف مادی وارد دانشگاهها نگردند. متأسفانه اکثر دانشجویان برای کسب مدرک و پیدا کردن شغل و جایگاهی در جامعه به این مکان مقدس می آیند و

کتر به فکر کسب علوم می باشند و به هر نحو تلاش می کنند نمره قبولی در هر درس را کسب و در نهایت فارغ التحصیل در آن رشته گردند. اگر کسی عاشق علم و حرفه خود بود آنگاه شبانه روز در آن جهت تلاش می کند و حتی در زمان استراحت به حل مسائل و معضلات روزانه فکر می کند. بنابراین برای پیشرفت کشور باید توانایی ها شناسایی و با توجه به علاقه فرد، او را در آن جهت هدایت کرد بدیهی است کسب علوم با توجه به مسیر طولانی آن، بدون عشق و علاقه، مشکل و می توان گفت امکان پذیر نمی باشد.

نسبت معرفت شهودی به عقل نظری به مثابت عقل نظری با وهم است. که همان گونه وهم با این که مدرک معانی جزئی است مدعی سلطنت است و عقل او را تکذیب می کند. همچنین اصحاب شهود به ارباب عقول گویند بالا بیاید و در آن حد عقل نظری توقف نفرمائید. همانند فردی که پایین کوه است و پشت کوه را نمی بیند ولی چنانچه به بالای کوه بیاید پشت کوه را نیز می بیند. انسان کامل مبین حقایق اسماء است و وقوف بر حقیقت با استفاده از معرفت نظری امکان ندارد. مثنوی گوید:

هیچ ماهیات اوصاف کمال	کس نداند جز به آثار و مثال
ز آنکه ماهیات و سر سر آن	پیش چشم کاملان باشد عیان

انسان حقیقت واحده است که بطور کلی به چهار مرحله روح، قلب، خیال و طبع تقسیم می شود. این حقیقت واحده هم عقل است هم قلب و هم خیال و هم طبع و همه قوای و جوارح و اعضای خود. حتی بدنش روح متجسد است.

باطن هر کس در این دنیا عین ظاهر او در آن دنیاست. همانگونه که در عالم خواب، خواسته های بیداریت به صورت های برای متمائل است لذا در عالم بیداریت بصورت مکاشفه نیز به همین وزان است. خلاصه اینکه هر کس حق را در آنچه می خواهد طلب کند، حق در آن صورت مطلوبش بر او متجلی شود خداوند متعال وحدت صمودی است نه وحدت عددی. چون خدا بر همه مستولی است، نه یکی در مقابل همه، لذا خدا وحدت عددی نیست بعضاً گفته می شود که حق یکی هست و یکی نیست و در داستانها می آید یکی بود، یکی نبود یعنی یکی بود که حق تعالی واحد به وحدت صمدی است و یکی نبود یعنی واحد به وحدت عددی نیست.

ظهور تجلیات الهی مترتب بر حصول استعداد و حالات روحی سالک بر اثر

اطوار ریاضت نفسانی اوست نه اینکه عارف هر وقت به هر گونه بخواهد برایش ظهور تجلیات روی آورد. اینکه گفته می شود الله الصمد و حق پر است لذا از نظر ریاضی نیز قابل بررسی است. چنانچه فاصله $I_1 = [a_1, b_1]$ را نصف کنیم و زیرمجموعه $I_2 = [a_2, b_2]$ بدست آید بطوریکه $\ell(I_2) = \frac{1}{2} \ell(I_1)$ و با استقرا

$$\ell(I_n) = \frac{1}{2^n} \ell(I_1) \text{ . آنگاه } I = \bigcap_{n=1}^{\infty} I_n = [a, b] \text{ که}$$

$$\ell(I) = b - a = \lim_{n \rightarrow \infty} \ell(I_n) = \lim_{n \rightarrow \infty} \frac{1}{2^n} \ell(I_1) = 0$$

پس $\bigcap_{n=1}^{\infty} I_n = \{a\}$ و می توان گفت a همان حق است که در تمام I_n هاست و I_n

به اندازه I عضو دارد و باشکستن تغییری در ماهیت ندارد و خواص منتقل می شود از نظر ریاضی بین فواصل $[a, b]$ و $[c, d]$ یک تناظر یک به یک وجود دارد. لذا هر قدری که ذره ای را خورد کنیم، آخرین ذره همان خواص اولین ذره را دارد و

چنانچه تقسیمات بی پایان بار تکرار شود، عنصری حاصل می شود که در تمام ذره‌هاست و یکتاست.

اهل معرفت دارای آثار وجودی هستند، وقتی که هوا می خواهد غروب شود، حال و هوای دیگری دارند. آنوقت درهای شب باز می شود و بهار مومن در شب است.

ادب مع الله (یعنی ادب نزد خدا) مقدماتی دارد که برای حضور و عنایت (یعنی نزد خدا) لازم است. فرق است بین صحت عبادت و قبول عبادت. صحت عبادات درستی عبادت در مقابل فقیه است ولی قبول عبادت، قبولی عبادت نزد خداست که ممکن است صحت عبادت نداشته باشد. عارف می گوید هر کسی قلب و دلش با خداست امام جماعت باشد اگرچه صحت عبادت ندارد ولی فقیه می گوید آنکه صحت عبادت دارد، امام جماعت باشد.

منادات، ندا کردن و صدا کردن فردی از راه دور ولی مناجات، صدا کردن و حرف زدن با کسی که نزدیک است. بدترین دعا آن است که موقع نجوا دلت جای دیگر باشد همانند اینکه از کسی چیزی بخواهی و موقع خواستن پشت به فرد کنی و این خلاف ادب است. یا خواستن آتش از آشپز که کاسه را وارونه کرده و درخواست آتش کنیم. لذا آشپز آتش را کجا بریزد یا لیوان آب وارونه زیر شیر بگیری، اگر دریا آب ریخته شود در لیوان نمی ریزد. نماز و عبادت ما باید با حضور قلب باشد تا اینکه رحمت الهی شامل شود.

عبدالله، عندالله است. ادب مع الله باعث می شود که انسان عندالله شود. به تعبیر امام، عالم محضر حق است. همانند کارگری که احساس کند که استاد کار دارد او را نگاه می کند ولی به محض اینکه استاد کار را نمی بیند، کار را بطور احسن انجام

نمی‌دهد در اصطلاح عرفان آنرا محضر گویند و غیر از حضور است. گاهی کارگر از نگاه کردن استاد کار خبر ندارد، باز در این حالت کارگر تن به کار نمی‌دهد. شکل سوم سرکارگر همواره حضور دارد ولی کارگر به علتی سرکار نیست. همانند داستان حضرت موسی که به او دو شیشه از طرف حق تعالی داده شد و گفته شد که نخواب ولی پس از دو روز خواب بر او غلبه کرد، لذا حق تعالی گفت چگونه حق می‌تواند بخوابد و هستی بدون متولی باشد. لذا بنده گفته‌ام خمینی را به شعر در آوردم:

در محضر حق مادام، دوری از گناهان کن گر لذت آن بینی، زیباست عبادت‌ها

اگر در محضر حق انسان نزدیک حق تعالی باشد گویند انسان حضور قلب دارد و در حضور است. شخصی نزد آقا امام حسین آمد که چه کنیم که گناه نکنیم، ایشان فرمودند: جایی برو که خدا ترا نبیند، وانگهی هر گناهی می‌خواهی انجام بده. وقتی انسان در حضور یک عارف قرار می‌گیرد که بطن او را می‌بیند، خیلی نگرانی دارد. چگونه است وقتی در محضر خالق عارف هست بدون حضور قلب است.

سلام در نماز وقتی جواب دارد که انسان در حضور باشد آنگاه جواب سلام واجب است و انسان پاسخ سلام را دریافت می‌کند. با توجه به اینکه پیامبران در حضور هستند و حضرت محمد در صف اول در جوار حق تعالی است. سلام‌های ما در نماز، مانند سلام در خانه به کسی که خارج از خانه است می‌ماند، لذا پاسخ ندارد، چون نشنیده است و باید در حضور صاحب خانه بود تا جواب سلام شنیده شود.

بعد منزل در سفر روحانی نیست و باید مقام عنایت پیدا کرد. دل اگر دل است، آنگاه در کنار دلبر است در غیر این صورت مثنی گل است. همانند عاشق و معشوق لذا باید حضور قلب پیدا کرد تا در جوار حق تعالی قرار گیریم.

طی الارض در اختیار سالک الی الله قرار می گیرد که در مواقع ضرورت استفاده کند. همانند دارنده یک ماشین که اگر در اختیار راننده قرار گیرد، برای جابجایی استفاده می کند ولی اگر در اختیار یک جوان قرار داده شود برای تفریح استفاده می کند در صورتی که وسیله نقلیه برای جابجایی است نه تفریح. در بعد وسیعتر دنیا جای حقیقت است نه تفریح و خوشگذرانی. هر کجا عقل چیزی فهمید آنگاه انسان لذت و تفریح می کند. عالم براساس عقل آفریده شده است نه بازی. طی الارض را به هر کسی نمی دهند طی الارض مقامی است که در اختیار سالک الی الله داده می شود تا مشکلات مستضعفان را برطرف کنند. در حقیقت طی الارض وسیله جابجایی سالک الی الله، که برای فرمان های الهی استفاده می شود. سالکین کارگزاران جهان هستی هستند و استفاده اختصاصی ممنوع است و در امور شخصی باید مانند مردم عادی عمل کند.

وقتی انسان مقام عنایت پیدا کرد آنگاه کلید خزائن هستی را به او می دهند و هرچه اراده کند، حل می شود و انجام می گردد. درهای فلک و ملکوت را برای او باز می کنند ولی پیامبران، بجز چند معجزه محدود، برای نشان دادن و اثبات پیامبری به اذن خدا، از قدرت ماورای طبیعه استفاده نمی کردند. چنانچه مقام حضور از دست رود آنگاه کلید خزائن گرفته می شود. کلید خزائن بخاطر حضور است. وقتی امام حسین در صحرای کربلا به شهادت رسید، می دانست که شهید می شود ولی حجه الله حق ندارد از قدرت خود در مبارزه استفاده کند. با توجه به اینکه حجه الله

در حضور خداست، چنانچه خدا صلاح بداند نمی‌گذارد شهید شود ولی گویا خدا
بخاطر حفظ دین مایل است امام حسین به شهادت برسد.

انسان دارای سه پدر است، یکی پدر نسبی (پدر فرزندی)، دیگر پدر سببی (پدر
خانم) و دیگر پدر عالم که معلم انسان است و از دو پدر سببی و نسبی بالاتر است.

بخش پنجم

نقش فرهنگ در تکامل انسان

ذکر ما جز ذکر یاالله نیست جز خدا از بطن ما آگاه نیست

کار ما هر روز و شب یاد خداست عاشقی جز بر خدا کاری خطاست

عشق ما عشقی حقیقی بر خداست دیدن یار و لقای کبریاست

نهضتها مانند هر چیز دیگری ممکن است دچار آفت زدگی بشوند چنانچه در آفت زدائی سهل انگاری شود ممکن است آن نهضت عقیم یا تبدیل به ضد خود گردد. یکی از آفتهای فرهنگی که مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای بر آن تأکید نموده اند تهاجم فرهنگی است. ایشان می فرمایند کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی انجام می دهد یک شیخون، غارت و قتل عام فرهنگی است. در ابتدا باید تعریف دقیق و مشخصی از تهاجم فرهنگی داشته باشیم چنانچه فرهنگ را مشابه ریشه درخت تنومندی تصور کنیم، آنگاه تهاجم فرهنگی را می توان بعنوان کلیه عواملی دانست که قصد از بین بردن این ریشه را دارند، بطور دقیقتر، تهاجم فرهنگی عبارتست از مبارزه با ارزشها و باورهای دینی و اسلامی مردم است.

نقش اساسی فرهنگ:

۱. نقش بنیادین را در زندگی ملتها، فرهنگ دارد به نحوی که تغییرات در حوزه دیگر اقتصاد و سیاست نیز تابعی از فرهنگ است.

۲. اسلام مکتبی جامع و دارای بنیان فرهنگی قوی است. نمونه ای از تأثیر عظیم فرهنگی اسلام، ایجاد جامعه اسلامی در جزیره العرب توسط پیامبر اکرم (ص) و نجات مردم از جهل و خرافه پرستی، سنت های جاهلی چون زنده بگور کردن دختران و ... است.

۳. فرهنگ غنی اسلام سبب شد تا مسلمانان بتوانند تمدن عظیم و درخشانی را پایه گذاری کنند که برای چند قرن پرچمدار علم و دانش بشریت گردد و بزرگانی چون ابن سینا و ابوریحان بیرونی را به جهان تقدیم کند و بستر تمدن جدید علمی را فراهم نماید.

۴. فرهنگ اسلامی توان جذب نقاط مثبت فرهنگهای دیگر و دفع نقاط منفی را دارد و چنانچه از سفره علم و تمدن یونان، ایران و روم نیز تمدن اسلامی بهره گرفت.

لذا منظور از مقابله با تهاجم فرهنگی عدم تبادل در امور فرهنگی و علمی نیست بلکه پرهیز از انفعال و خود باختگی در برابر غرب و تسلیم سیاستهای استعماری آنان در حوزه فرهنگ می باشد.

۵. تمدن بزرگ اسلام با تضعیف فرهنگ آن شکست خورد و آن از دو راه امکان پذیر است.

از داخل: به علت عشرت طلبی، راحت طلبی مسلمانان، رواج تجمل گرایی

و دنیازدگی، ترجیح منافع فرقه ای بر منافع جهان اسلام و ...

از خارج: با سرمایه گذاری دشمنان برای شکست نهضت اسلام و سوء استفاده از نقاط ضعف مسلمین از راههای زیر:

الف - ترویج انواع فساد و فحشا با روشهای جذاب و با پشتیبانی اقتصادی از آنها نمونه آن شکست اندلس.

ب - رواج فرقه گرایی بویژه توسط استعمار پیر انگلیس مانند داستان وهابیت.

ج - تحقیر شخصیت ملل مسلمان و ایجاد روح خود باختگی.

در چنین شرایطی، با تلاش عظیم امام و یارانش بویژه در حوزه و دانشگاه انقلاب اسلامی پیروز شد و معادلات دشمنان بهم خورد.

از همان آغاز دشمنان به مقابله با این انقلاب اسلامی به عنوان یک خطر عظیم فرهنگی برای منافع نامشروع خود برخاستند.

از ابزارهای مختلف استفاده کردند:

الف - ابزار سیاسی: تلاش در جهت حاکم نمودن وابستگان به غرب.

ب - ابزار نظامی: مانند تحمیل جنگ.

ج - ابزار فرهنگی: تدارک گسترده ترین صف آراییی دشمن بویژه بعد از پایان جنگ.

مشخصات جنگ در عرصه فرهنگ:

مقابله با تهاجم فرهنگی نیازمند آن است که برخورد و جنگ در عرصه فرهنگ بخوبی شناخته شود. جنگ در این عرصه مشخصاتی دارد از قبیل:

۱. دشمن معمولاً آشکارا دیده نمی شود و مخفیانه به راحتی عمل می کند حتی از فرسنگها راه دور.

۲. از دوستان نادان به میزان زیادی کمک می گیرد.

۳. جبهه جنگ فرهنگی بسیار گسترده است. هر فردی از کودکی تا موقع مرگ و هر مکانی می تواند عرصه این جنگ باشد.

۴. ادوات بسیار مدرن و پیچیده در خدمت آن است و جنگ امواج و جنگ اطلاعاتی ایجاد می کنند: اینترنت، مطبوعات و ...

۵. تسلیحات فرهنگی بر خلاف تسلیحات نظامی ترسناک بنظر نمی آید و ظاهری جذاب دارند، کار آمدی آنها دو سوئه است هم در جهات مثبت و هم منفی. از کارتون فیلمهای کودک گرفته تا سایر وسایل پیشرفته فرهنگی دیگر.

سلولهای فرهنگی نفوذ بسیار عمیق و ماندگاری دارند مثل اثر یک فیلم، سریال و رمان

اهداف دشمن در عرصه فرهنگ:

۱. از جنبه اعتقادی: خدشه دار کردن مبانی دینی:

الف - ایجاد شبهه در قطعیت احکام دین

ب - تبلیغ ناکار آمدی دین

۲. از جنبه رفتاری (گرایش و تمایلات):

الف - تضعیف باورهای دینی

ب - حذف ظواهر دین از زندگی مردم: سرمایه گذاری برای مقابله با حجاب

ج - تمسخر نمودهای اسلامی

د - ترویج ظواهر غیر اسلامی

ه - سرمایه گذاری جهت ترویج فحشا

روشهای تهاجم فرهنگی:

برای مبارزه با تهاجم فرهنگی باید روشهای تهاجم و نحوه مبارزه با آن مشخص گردد. ما در این بحث بطور اختصار به معرفی آنها می پردازیم.

دشمن در تهاجم فرهنگی به دو مانع بزرگ برخورد می کند: یکی ایمان و غیرت مذهبی و احساسات اسلامی و دیگری سنتهای نیرومند قوی و تاریخی. از اینرو در صدد از میان برداشتن آنهاست. ما در دوران رژیم پهلوی می بینیم که رضا شاه دستور به مبارزه با سه کار را می دهد:

۱. تضعیف روحانیت و ایجاد محدودیتهایی برای آنها.

۲. برداشتن چادر و جایگزین نمودن پوشش دیگر.

۳. جلوگیری از برپایی مراسم مذهبی.

دشمن می داند که با حذف چادر، که به قول شهید مطهری پرچم مبارزه است، به راحتی می توان هر چیز دیگر را جایگزین کرد و چادر باعث مصونیت بانوان است و نه محدودیت.

چونکه زهرا گشت الگوی زنان می توان گفتا که دُر گشته نهان

در صدف چون قطره هر کاو جا گزید همچو گوهر در کنارش پرورید

زن جلال و مرتبت یابد زحجب میرهد چون مرغ از مستی و عجب

لذا اینکه افرادی چادر را مانع فعالیت‌های اجتماعی خواهران می‌دانند چه آگاهانه یا ناآگاهانه به تهاجم فرهنگی کمک می‌کنند. یکی دیگر از ریشه‌های اساسی فرهنگی روحانیت مبارز و دلسوز برای اسلام می‌باشد. حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه می‌فرمایند اسلام بدون روحانیت مثل کشور بدون طیب است و دشمن به شکل‌های مختلف و با یک جریان خزنده ای نسل جوان را از روحانیت جدا کند و اسلام بدون روحانیت را به مردم بقبولاند. یکی از عوامل مهم دیگر برای مبارزه با تهاجم فرهنگی توسل به دو رکن اساسی قرآن و عترت است. پس از این مقدمه بطور اختصار نسبت به روش‌های تهاجم فرهنگی می‌پردازیم. دشمن از راه‌های زیر تهاجم فرهنگی را شروع می‌نماید:

۱. نفوذ اندیشه‌های بیگانه: از طریق دوستان ناآگاه یا دشمنان آگاه.
۲. تجدد گرائی و آراستن اسلام به آنچه از اسلام نیست.
۳. رخنه فرصت طلبان و حذف نیروهای وفادار به اسلام.
۴. ابهام در طرح‌های آینده موجب رخنه دشمنان اسلام می‌گردد.
۵. انحراف از مسیر اصلی و ایجاد شبه‌ها.

برای مبارزه با تهاجم فرهنگی، ابتدا باید زمینه فرهنگی را ایجاد نمود. ما دارای فرهنگ غنی اسلامی هستیم، لذا باید نیازهای جامعه در امور فرهنگی بالاخص جوانان را شناخت. سپس راه‌های مناسب برای آن پیدا نمود و با سرمایه‌گذاری مناسب آن معضل را برطرف نمود. بعنوان مثال در فیلم اصحاب کهف، موضوع معاد و رفع شبهات به نحو بسیار جالب و جذاب بطور غیر مستقیم به جامعه منعکس

گردید. چرا ما در سایر اصول اعتقادی خود با تهیه فیلمهای جذاب و قرآنی، آگاهی لازم به جامعه ندهیم.

یکی از راههایی که دشمن در آن سرمایه گذاری می کند، ایجاد شبهه در نسل جوان و سست نمودن زمینه های اعتقادی و باورهای دینی است. لذا باید با برنامه های مدون و فیلم و سخنرانی و تهیه کتب مناسب، پاسخ لازم به شبهات داده شود. حرکتی که شهید مطهری در جامعه ایجاد نمودند، نشر کتب مورد نیاز جامعه و پاسخ به شبهات بود و الان وظیفه علما و صاحبان علم و دانش است که به این رسالت عظیم بپردازند. در مسائل دینی ما باید آگاهی لازم در خصوص اصول اعتقادات به مردم داده شود و پس از آنکه استدلال لازم برای اصول اعتقادی پیدا نمودند و مرجع دینی خود را انتخاب نمودند، آنگاه فروع دین و مسائل مربوط به آن را از آنها جویا شوند. ما وقتی دچار بیماری حادی می شویم، پس از بررسیهای اولیه و مشخص نمودن بهترین پزشک در آن بیماری، تسلیم اوامر او می شویم و اگر دارویی تجویز کرد بدون چون و چرا استفاده می کنیم. در مسائل دینی و سیاسی نیز باید به ولی امر زمان و علمای اسلامی مراجعه نمود تا دچار تشویشهای ذهنی نگردیم و قرآن در آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ما را راهنمایی می کند.

زمینه های مستعد کننده تهاجم فرهنگی:

۱. مشکلات موجود جامعه از لحاظ اقتصادی و معیشتی (که عمده آنها با دخالت دشمن ایجاد شده).
۲. دنیا طلبی برخی خواص.

۳. تغییر جمعیتی و حضور فزاینده نسل بعد از انقلاب (جوانان و نوجوانان) که اگر سرمایه گذاری صحیحی از سوی نظام برای آنها نشود مورد سوء استفاده دشمنان قرار خواهند گرفت.

۴. حضور غربزدگان و پایگاههای داخلی غرب در کشور.

روشهای مبارزه با تهاجم فرهنگی:

۱. خودسازی مردم:

یکی از عوامل مهم برای مبارزه با تهاجم فرهنگی که نبی اکرم (ص) به آن عنایت و توجه خاص داشته است، تمسک به دو رکن اساسی قرآن و عترت است. راه عملی تمسک به این دو گوهر گرانبها که در حدیث ثقلین بیان شده و در قرآن خصوصاً در سوره مزمل آمده است خود سازی است که خلاصه آن بشرح زیر می باشد.

الف - خواندن قرآن، فهمیدن قرآن و عمل به قرآن.

ب - اشتغال به عبادت و بیداری در شب و به یاد خدا بودن بصورت ذکر قلبی و لسانی.

ج - انجام واجبات و ترک محرمات.

د - ارتباط و توسل به چهارده معصوم.

ه - اعتماد و اتکال به خداوند و بریدن از غیر خدا.

و - صبر و شکیبایی و استقامت در مشکلات.

ز - پرهیز و دوری از انسانهای فاسد و غیر الهی و همنشینی با دوستان خدا.

با احیای خویش و بعد احیای جامعه می توان از تهاجم فرهنگی جلوگیری به عمل آورد.

۲. ارتقای فرهنگ عمومی:

با عنایت به تأثیر گذاری فرهنگ جامعه بر مردم، لزوم ارتقای آن امری ضروری است. بدین منظور موارد زیر پیشنهاد می گردد:

الف - تبیین فرهنگ اسلامی به روش ساده براساس قرآن و روایات معتبر.

ب - به نمایش گذاشتن سیره معصومین در زندگی بزرگان دین.

ج - تشویق و ایجاد انگیزه به کتاب خوانی از همان دوران کودکی.

د - شرکت در مراسم مذهبی، عزاداری، روضه ها و جلسات قرآن و تفسیر قرآن.

ه - پرهیز از پخش سریالها، نمایشها و فیلمهایی که اهداف غیر الهی را تعقیب و تشویق می نماید و نظارت دقیق بر ساخت و پخش فیلمها.

و - ایجاد مراکز فرهنگی مردمی و کمک به کسانی که در امور فرهنگی به فعالیت مشغول می باشند.

ز - ارتقای سطح فرهنگی خانوادهها با ارائه فیلمهای مناسب، کتابهای ارزان قیمت و اجرای مسابقات و زدودن ابهامات فرهنگی.

۳. ایجاد تسهیلات لازم برای امور فرهنگی:

یکی از عوامل اساسی برای جلوگیری از سقوط جامعه، مساله ازدواج است و تا زمانی که قوای جنسی نسل جوان کنترل و ارضا نگردد، نمی توان کار فرهنگی

به عمل آورد و این نیاز فرعی، نیازهای اصلی را که عبارت از تکامل است تحت الشعاع قرار می دهد. با توجه به آمار موجود، میانگین سن ازدواج دختران و پسران رو به افزایش بوده، بطوری که هم اکنون میانگین سن ازدواج دختران ۲۲ و پسران در حدود ۲۶ سالگی می باشد و چنانچه این روند ادامه یابد، جامعه دچار مشکلات اجتماعی می شود. لذا به منظور پیشگیری، این موارد ضرورت دارد:

الف - کاهش سن ازدواج.

ب - کاستن توقعات و انتظارات اطرافیان زوجین.

ج - تامین مسکن مناسب و ارزان قیمت توسط دولت بطور اقساط یا والدین زوجین.

د - ایجاد اشتغال و در صورت عدم امکان ارائه بیمه بیکاری برای تداوم زندگی.

ه - کاهش قوانین دست و پا گیر برای اشتغال بکار.

و - تامین بیمه های اجتماعی.

ز - ایجاد بنیادهای خیریه جهت امر ازدواج و تقویت کمیته امداد در این خصوص.

۴. ایجاد زمینه فرهنگی:

بطور اختصار در ذیل به ذکر مواردی که در ایجاد زمینه فرهنگی برای جوانان می تواند کمک کند می پردازیم. همان طور که برای کشت در زمین ابتدا زمین را آماده کشت می کنند، لازم است حداقل موارد زیر به اجرا در آید.

الف - ایجاد جذابیت در مدارس، بطوریکه احساس شود در یک مکان مقدس آمده اند.

ب - پیشگیری از چند شیفته شدن مدارس تا امکان رسیدگی بیشتر اولیاء مدارس به دانش آموزان فراهم شود.

ج - تطابق محتوای کتابها با نیازهای دانش آموزان و انعکاس مفاهیم اسلامی.

د - تبلیغات غیر مستقیم.

ه - تقویت کتابخانه های مدارس.

و - پخش فیلمهای تربیتی.

ز - ایجاد مسابقات فرهنگی.

ح - افزایش مربیان تربیتی.

ط - رفع کمبودهای ورزشی.

ی - پر کردن اوقات فراغت دانش آموزان.

ک - آموزش خانواده ها در رابطه با تربیت کودکان.

ل - توجه به نماز و اقامه آن.

هماهنگی بین متولیان امور فرهنگی و مشخص بودن مرجعی برای سیاست گذاری امور فرهنگی می تواند از خنثی شدن فعالیت یکدیگر جلوگیری نماید و جامعه با یک سیاست مشخص در امور فرهنگی به پیش رود. لذا با تدوین بودجه فرهنگی مناسب توسط مجلس شورای اسلامی با طرح مشخصی و ایجاد مراکز فرهنگی می توان با یک برنامه ریزی تهاجم فرهنگی را خنثی نمود.

با عنایت به اینکه آینده سازان کشور، فارغ التحصیلان دانشگاهی و حوزی کشور می باشند. لذا ایجاد دانشگاه اسلامی در علوم مذهبی و غیر مذهبی می تواند در ارتقاء فرهنگی و علمی کشور نقش اساسی داشته باشد یکی از اهداف اصلی دانشگاه اسلامی باید تولید علم باشد و مسئولین نظام و دانشگاه بسترهای لازم را فراهم و کلیه موانع تحقیق را برطرف نمایند که این نیاز به یک برنامه ریزی در سطح کشور با بودجه کافی است. تا زمانی که کشور از نظر علمی پیشرفت نکند، استقلال واقعی بدست نیآورده است لذا یک عزم ملی نیاز است که شرایط مناسب برای محققین و دست اندر کاران فراهم گردد تا بدون دغدغه خاطر بتوانند مملکت را ارتقای علمی دهند. محور دیگری که همواره مد نظر باید قرار گیرد اینکه خروجی دانشگاه از نظر علمی و فرهنگی و تربیتی باید بمراتب از ورودی آن بیشتر باشد. اگر بعضاً شاهد فارغ التحصیلانی هستیم که قبل از ورود در خانواده ای متدین بزرگ شده و از نظر علمی رتبه بالای کنکور را داشته است ولی متأسفانه در دوران تحصیل بخاطر مسائل بسیار روز به روز افت داشته اند، باید بررسی دقیق شود و علت افت شناسائی و حل گردد تا دانشجو با آرامش خاطر و انگیزه به تحقیق و درس پردازد.

۵. تحکیم خانواده:

یکی از راههای پیشگیری از تهاجم فرهنگی تحکیم خانواده است. با بررسیهای به عمل آمده، والدین که بخاطر گرفتاریهای کاری کمتر در خانواده حضور داشته و با فرزندان خود ارتباط دوستانه برقرار نمی کنند، معمولاً فرزندانشان جذب دوستان می گردند و چنانچه در انتخاب دوست و نظارت بر کارهای فرزندان کوتاهی بنمایند امکان جذب توسط افراد نا اهل وجود دارد. از فرزندان در دوران بلوغ کاملاً باید مراقبت کرد و بطور غیر مستقیم آنها را راهنمایی نمود. متأسفانه

والدین بخاطر فرط خستگی فرصت کافی برای رسیدگی به فرزندان را ندارند و با بحث و جدلهای داخلی موجب انحراف فرزند را بوجود می آورند. با بررسی هایی که در بعضی از کشورهای پیشرفته انجام گرفته است والدین یا فرزندان بیشتر اوقات فراغت خود را با کامپیوتر، تلویزیون و سایر وسایل بازی می گذرانند و این امر عملاً باعث گردیده که ارتباط بین اعضای خانواده سست گردد. اگر جامعه بخواهد به اهداف عالی برسد، باید هسته های اولیه جامعه و بنیان خانواده را تقویت نمود که از نظر فرهنگی دچار کمبود یا تزلزل نگردند. در دوران انقلاب اسلامی ایران بوضوح مشاهده می کنیم خانواده هایی که اصیل و دارای بنیانهای محکم بوده اند، فرزندانشان افرادی صالح و دارای عقائد محکم و استوار بوده اند در مقابل خانواده هایی که نظارت کمتری بر امور فرزندان خود داشته یا از نظر فرهنگی ضعیفتر بوده اند فرزندانشان با تغییر شرایط جامعه و جو عمومی به راحتی تغییر مسیر می دهند. بنابراین ضرورت دارد که با ایجاد حد متعادل امور اقتصادی برای فرزندان و در اولین فرصت زمینه ازدواج آنها را فراهم نمود و نظارت و مذاکره با فرزندان را مورد توجه قرار داد که با تقویت خانواده ها، از تهاجم فرهنگی جلوگیری می شود.

پیامبر گرامی می فرمایند، در عالم طبیعت به سه چیز علاقه مند بودم یکی نماز، دیگری عطر و سوم زن می باشد. زن علاوه بر اینکه کشت زار مرد برای تداوم حیات بشر است می تواند نقش اساسی در عالم هستی داشته باشد. چنانچه دانه ای که کاشته شود، اگر در مزرعه با خاک خوب و سم زدایی شود، محصول خوب حاصل می شود. بدون مراقبت های اولیه، بدیهی است که نمی توان انتظار محصول خوب داشت. بسیاری از اولادهای نا صالح بخاطر عدم رعایت احکام شرعی در دوران رحم و طفولیت می باشد. امام حسن می فرمایند، زن همچون گل ریحانه است و نه

کشتی گیر میدان. به نظر می رسد که بهترین تعبیر می باشد. زن همانند مرد یک جسم معمولی دارد ولی چیزی که او را از مرد متمایز می کند، روح لطیف اوست که به گل تشبیه شده است. یکی از خصلت های زن، حالت ناز کردن و یکی از قوای مرد، حالت نیاز به زن است. گاهی ناز کردن زنها به تکبر تعبیر می شود و موجب جدایی و طلاق می گردد. باید خصلت های زنانه و مردانه شناخته شود. سه خصلت برای مرد نیکو و برای زن تقبیح شده است. زن باید متکبر باشد تا نتواند نامحرم به او نگاه بد کند بعلاوه ترسو باشد که در جامعه آلوده وارد نشود. همچنین خصیص باشد، تا از اموال خانواده نگهداری کند.

زن در عالم هستی نفس و مرد عقل می باشد که نفس کل حضرت زهرا و عقل کل حضرت علی می باشد. عقل و نفس که در کنار هم قرار گیرند، همچون دو بال می توانند سیر الی الله نمایند. چنانچه علی نبود، زهرا کفوی نداشت و بالعکس. اینکه گفته می شود با ازدواج نصف دین کامل می گردد، بخاطر لازم و ملزوم یکدیگرند.

بخش ششم

تهذیب نفس و طهارت

سه نوع لذت داریم: اول لذت عقلی، دوم لذت خیالی، سوم لذت حسی. وقتی عبادت می کنیم لذت عقلی داریم و موقع سیر شدن از خوردن غذا، لذت خیالی داریم و چنانچه از بوی عطر گل خوشمان می آید لذت حسی داریم متناظر آن سه نوع ادراک عقلی، خیالی و حسی داریم.

چنانچه هوای نفس را به هوای درون یک ظرف وارونه در آب تصور کنیم و حقیقت را به آب، در این صورت تا زمانی که هوا در ظرف قرار دارد، آب نمی تواند وارد ظرف شود. انسانها تا زمانی که هوای نفسانی را از خود دور نکنند، حقایق برای آنها آشکار نمی گردد.

اینکه گفته می شود برای خدا شناسی باید از خود شناسی شروع کرد.

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

همچنین مولانا می فرماید:

هر کس کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

باید دقت نظر شود. ابتدا باید دید که خود و من کیست. وقتی که دقیق می

شویم من همان نفس است که مدیریت انسان را بعهده دارد و شئون آن در چشم،

عقل و ... ظهور کرده است. لذا خدا شناسی به نفس شناسی بر می گردد. انسانها دارای دو بدن یکی بدن مثالی و دیگری بدن مادی دارند چنانچه انسان در این دنیا به تهذیب نفس مشغول شود و تا سر حد انسان کامل برود. آنگاه اسرار ماوراء الطبیعه را پیدا می کند و حضور و عنایت پیدا می کند و به کمال می رسد. چنانچه در این دنیا تهذیب نفس ننماید آنگاه در عالم برزخ، بدن مثالی او باید مهذب شود که بسیار سخت تر از تهذیب در این دنیا است. در هر صورت انسانها باید در این دنیا یا آن دنیا تهذیب نفس را انجام دهند تا خلیفه الله گردند.

سوالی که مطرح است دستور العمل تهذیب نفس چیست. راههای گوناگونی دارد. یکی از آنها طی مراحل هفت گانه تزکیه است که به هفت شهر عشق مشهور است و با ریاضت کشیدن انجام پذیر است و در مجموعه اشعار نوای دل آنرا به نظم آورده ایم.

حرکت اجزاء بدن نیاز به عصب دارد و اعصاب تحت فرمان مغز می باشند که با اراده انسان تحرک پیدا می کند و نفس در ماورای اراده قرار دارد و مدیریت بدن را دارد و همانند رهبر جامعه عمل می کند. روح انسان در بیداری به بدن عنصری و در خواب به بدن مثالی تعلق دارد. لذا بدن مثالی در خواب می تواند سیر و سفر کند. با توجه به اینکه انسان کامل مظهر خداست و خدا در قرآن تجلی کرده و چهارده معصوم قرآن ناطق هستند. لذا باید صفات رذیله و حیوانی را که عمده آن دنیا طلبی، زیاده خواهی، حق کشی، تجمل پرستی، شهوت رانی را از خود دور کنیم و خود را به صفات الهی مجهز نماییم تا خدا گونه شویم.

نفس باید احکام شرعیه را اطاعت کند تا اینکه طهارت ظاهری و باطنی پیدا نماید. نفس دارای قوای گوناگونی چون قوه شهوت، قوه غضب، قوه بینایی و

الی الاخر می باشد. بعضی قوا با انجام احکام شرعیه کنترل می شوند مثلاً روزه، قوه شهوت را کاهش می دهد چنانچه قوه غضب و شهوت را بتوان کنترل کرد، آنگاه بسیاری از قوای دیگر براحتی قابل کنترل می باشد.

چنانچه قوه خیال را بعنوان دیده بانی تصور کنیم آنگاه دیده بان می تواند وظایف گوناگونی را بعهدہ گیرد. حالت اول چنانچه مراقبت از نفس را بعهدہ داشته باشد و تحت فرمان عقل انجام وظیفه نماید، همانند سگ نگهبان که حفاظت از منزل مسکونی را بعهدہ دارد و چنانچه غریبه ای وارد منزل بشود، هشدار می دهد. حالت دوم علاوه بر مراقبت از نفس به شب زنده دارای نیز پردازد و شبانه روز از نفس مراقبت کند، همانند سگی که در گله گوسفند است و در شب که همه گوسفندها به خواب هستند، او به گشت زنی و مراقبت می پردازد. حالت سوم علاوه بر مراقبت شبانه روزی به تحقیق و تفحص در جهان هستی پردازد که با طهارت نفس امکان پذیر است، همانند سگ شکاری که ضمن مراقبت از اوضاع به کمین می نشیند تا حیوانی را شکار کند. در این حالت جهان هستی را دیده بانی می کند و واقعیت ها را تصویر برداری کرده برای آدمی منعکس می سازد. بنابراین دیده بانی برخورد، بر عالم طبیعت و بالاخره ماوراءطبیعه امکان پذیر است. چنانچه انسان داخل اطاقی باشد می تواند داخل اطاق و اطراف خود را ببیند، چنانچه بر بام منزل رود، می تواند منطقه وسیعتری را نظاره کند و اگر پرواز کند آنگاه بر عالم طبیعت می تواند نظر کند. چنانچه انسان نراحا تزکیه را طی کند، آنگاه روح آدمی در جهان هستی سیر می کند و تصویر برداری انجام می دهد. همان طوری که با نگاه با چشم بطور اتوماتیک تصویر برداری می شود گویا انسان در مقام کن قرار می گیرد و به محض اراده بر دیدن، تصویر برداری می شود. اگر با چشم دلبه جهان هستی نگاه کنیم، آنگاه قوه خیال بطور مرتب عکس برداری می کند و حقایق هستی بر آدمی آشکار می گردد.

علامه در الهی نامه می فرمایند، فکر می کردیم که ما حافظ دین هستیم، حال آنکه متوجه شده ایم که دین حافظ ماست. با احکام شریعت، نفس جلا و تزئین پیدا می کند، همانند تزئین یک ساختمان. انسان مخلوق خدا است، لذا تزئین انسان با ادای احکام شرعی است. می بینید کسانی که نماز یا روزه واقعی انجام می دهند، چهره نورانی پیدا می کنند. در حقیقت دل نورانی می شود که در صورت تجلی می کند. احکام شریعت باعث می شود که قوای نفس کنترل شوند. نفس همانند اردهایی است که اگر رها شود یک موسی می خواهد که آنرا جمع کند. لذا تاکید می شود احکام شریعت انجام گردد تا نفس سرکش و طغیان نکند. احکام الهی باعث دفع شر نفس می شود نه اینکه رفع کند. همانند اینکه انسان با رعایت اصول بهداشتی باعث جلوگیری از بیماری می شود.

در شریعت تاکید می شود که انعقاد نطفه و دوران بارداری چه دستوراتی انجام گردد و تا اینکه فرزند صالح به دنیا آید. چنانچه احکام شریعت در دوران حاملگی رعایت نشود، بدیهی است فرزندی که به دنیا می آید، از ریشه خراب و فاسد می باشد. توبه جهت رفع گناه است نه دفع گناه، لذا می گویند فقه مقدمه تهذیب است. یا گفته می شود تعلیم با تربیت است. همانند معلمی که به شاگرد توصیه هایی می کند، چنانچه به آن عمل نکند امکان مردودی هست. انجام احکام شریعت باید تداوم پیدا کند بطوری که نفس تسلیم احکام شریعت شود و انجام احکام مورد تاکید شریعت، ملکه شود. همانند کسی که عادت به بخشش پیدا کرده، چنانچه انجام ندهد، ناراحت می شود. یا مهماندوست است، چنانچه مهمانی نیاید به منزلش ناراحت است. انجام واجبات و ترک محرمات باعث تقوا و لذا مقدمه تهذیب نفس می گردد. اینکه تأکید شده فرد همواره در حالت پاکی باشد، بالاخص جنابت فرد تداوم

نداشته باشد، بخاطر این است که الهامات و القائنات به فرد توسط فرشتگان انجام نمی شود، زیرا پاک و ناپاک در یک جا جمع نمی شوند. همانند مهمانی عزیز که به انسانی کثیف وارد شود.

احکام شرع پارچه سرالله هستند و حقایق هستی توسط آنها پیاده می شود. با اعتدال طهارت ظاهری، اعتدال در طهارت باطنی ایجاد می شود و حرکت ظاهری بدن در حقیقت عمل نفس است. لذا می توان گفت معتدل شدن نفس بوسیله معتدل شدن ظاهر انجام می گردد.

همان طوریکه انسان هنگام دفع نجاسات و دیدن آن، فکر خوردن آنرا نمی کند. لذا انسانهای کامل فکر گناه را نمی کند، چه برسد که گناه کنند. گناه در نزد آنان همانند نجاسات نزد افراد معمولی است.

انسان همانند درختی که بالا می رود و دیگران زیر سایه آن به استراحت و از میوه آن بهره مند می شوند، باید مراتب تزکیه و طهارت ظاهری و باطنی پردازند تا برای جامعه مفید و ارتقاء یابند.

اینکه گفته می شود، بطرف قبله دفع کثافات یا دفع شهوت نکنید، به نظر می رسد که چون قبله سمبلی برای جهت و رو به خدا بودن است. بعلاوه امیر مومنان حضرت علی، از خانه کعبه متولد شدند. لذا انسان بطرف محور ولایت حرکت کند باعث ارتقاء و کمال است. قبله جسم، خانه خداست و قبله دل، حق تعالی است. انسان در این دنیا در مقابل یک فرد بزرگوار، کاری خطا انجام نمی دهد، چگونه است که جلوی حق تعالی خطا کند و دفع فضولات کند و ادب مع الله را رعایت نکند زیرا قبله گاه مسلمین، پایگاه ولایت است. بعلاوه ولی الله، جانشین حق تعالی می باشد. همانند قرآن که نباید بدون طهارت لمس شود، لذا قرآن ناطق که مقام

ولایت است، نباید انسان ناپاک به آن رو کند.

در طهارت ظاهری، طهارت اعضاء بدن انجام می گیرد. در طهارت درونی است که نفس انسان تهذیب می شود. طهارت اعضاء رعایت اعتدال در استفاده از اعضاء می باشد یکی از اعضاء چشم است. لذا شرع مقدس محدوده را مشخص کرده است، نه گفته اند که آنرا ببندید و نه اینکه به هر کس نگاه کنیم. یکی دیگر از اعضاء زبان است که لفظ و کلام زشت نگوید. چنانچه اعضاء بدن عملی را انجام دهد که باعث رشد اوست تاکید به انجام شده ولی اگر عضوی باعث نزول انسانیت است، نفی شده است.

زبان طهارتش این است که سکوت اختیار کند، مگر در مواقع ضرورت. در جاهل زبان امام است و عقل ماموم ولی در عاقل برعکس است عالم اول فکر می کند بعد حرف می زند ولی جاهل برعکس. همانند آب ریخته است که جمع کردن آن مشکل است. هر کسی مطابق با عقل صحبت می کند، ذهنش از دید عارف پاک است و چنانچه مطابق عقل صحبت نکند، آنگاه ذهنش نجس است. و چنانچه چشم و دل کسی باز باشد، می بیند که از دهانش بوی آلوده و نجس می آید. اینکه گفته می شود با چشم دل، افراد را می بیند. به نظر می رسد که همان طوری که نام درخت سیب برده می شود، بدون اینکه درخت را ببیند می تواند تصویری از درخت سیب با خصوصیات آن داشته باشد. انسانهای سالک، چهره های واقعی فرد را در ذهنش تجسم پیدا می کند.

معنای عصمت آنست که انسان در هیچ مرتبه وجودی نجاست ندارد، از جمله مراتب خیال و ماده. همه قوا باید طهارت داشته باشند. علامه می فرمایند زن کشتزار مرد است و باید شجره طیبه از مزرعه خویش تحویل جامعه دهد. به نظر می رسد که

منظور از شجره طیبه همان انسان کامل است که باید استوار و محکم سیر الی الله را طی نماید تا به مقام لقاء الله برسد و آیه شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها السماء تعبیر انفسی پیدا می کند. همانند برنج کاران که محلی را برای رشد بوته های برنج، قبل از انتقال به مزرعه، کاملاً مراقبت می کنند. مرد نیز مسئولیت حفظ و نگهداری زن را بعهدہ دارد تا فرزند صالِح به جامعہ تحویل گردد. سه عاَمَا اصلی در تحویل اولاد صالِح به جامعہ نقش دارند، یکی مادر، همانند مزرعه، دیگر پدر، همانند زارع و بالاخره رزق و روزی حلال، همانند آب و هوا و شرایط جوی محل. بنابراین باید در زمان انعقاد نطفه کاملاً شرایط طهارت رعایت شود و پیامبر گرامی موقع انعقاد نطفه چهل روز مراقبت های ویژه داشتند. بسیاری از ناهنجاری های جامعہ بخاطر عدم رعایت مسائل طهارت ظاهری و باطنی است. زن کارخانه آدم سازی و مرد حافظ و نگهبان آن می باشد. لذا نقش هر کدام در تشکیل خانواده متمایز است نه اینکه یکی بر دیگری تمایز دارد. همانند پیامبران که همواره از مردان انتخاب شده اند تا سرپرستی و حفاظت خانواده بزرگتر که جامعہ می باشد بعهدہ گیرند.

چنانچه عقل را بعنوان فرمانده کل قوای هفت گانه در نظر گیریم و همه اعضای بدن تبعیت از فرماندهی کنند آنگاه تبعیت از عقل تبعیت از عقل کل است که امام زمان دارا است. بنابراین اطاعت از عقل اطاعت از امام زمان است. به نظر می رسد مراتب عقلی از عقل ساقط شده تا عقل کامل شده در یک زنجیره قرار دارند. انسان کامل دارای عقل کل که فرماندهی کل جهان هستی را دارا است. نماینده عقل کل در انسانهای معمولی عقل اوست. اینکه گفته می شود امام زمان میزان است بخاطر این است که او در بالاترین مرتبه عقلی است و کم عقلی افراد با او سنجیده می شود. هر قدر فرد عاقل تر باشد میزان خطای او کمتر است. امام همچون قائم ترازو می باشد که در وسط قرار دارد. چنانچه کفه عقل سنگین شود درجه عقلانی بطرف

مثبت حرکت می کند و چنانچه کفه جهل سنگین شود درجه جهالت بطرف منفی حرکت می کند.

همانگونه که اداره یک لشکر نیازمند فرماندهان و ابزار گوناگون می باشد عقل نیز که فرمانده کل قوای انسانی است نیاز به دیده بان که قوه بینایی چشم و نیاز به فرمانده عملیاتی که زبان می باشد. قلب همانند موتور یک ماشین در انسان عمل می کند. حیات آدمی به آن می باشد و تا زمانی که بتپد عقل می تواند فرماندهی کند. عقل بدون قلب نمی تواند کار کند ولی قلب بدون عقل می تواند کار کند. لذا قلب که به صادر اول نیز لقب دارد نقش مهمی در انسان دارد. آخرین جزئی که از کار می افتد قلب است و اولین جزئی که نشان حیات است نیز قلب است. خداوند متعال ابتدا صادر اول را خلق نمود و سپس بقیه از آن ایجاد شدند.

لذا نجاست از دید فقیه و عارف متمایز است. عارف طهارت نفس می کند و فقیه طهارت ظاهری را انجام می دهد. معمولاً کسانی دیر حرف می زنند پخته و حساب شده حرف می زنند و ائمه این گونه بوده اند و هر حدیث و آیه نیاز به تفسیر زیاد دارد. همانند حدیث " من عرف نفسه فقد عرف ربه " چنانچه کسی خود را شناخت آنگاه خدا را شناخته است. که این حدیث نیاز به بحث های دقیق دارد.

بعضی سوال می کنند که آیا موسیقی حرام است باید به این افراد گفته شود که فرض کنید حلال باشد آیا گوش انسان حیف نیست که صدای این چنین بشنود. مثلاً جفتک زدن حلال است ولی آیا فرد عاقل در خیابان جفتک می زند. لذا شریعت مراتب مختلفی را مشخص کرده مکروه (درست نیست) واجب (باید انجام شود) مستحب (در صورت امکان انجام دهد). هرچه حلال است دلیلی نیست که باید انجام

دهد. لذا باید بجز موارد واجب و حرام باید عقل را بکار برد که آیا انجام آن را تأیید می‌کند یا رد می‌کند.

طهارت گوش، هرچه بی خود است نشنود. اگر او را بالا می‌برد خوب است و چنانچه از دایره انسانیت پائین می‌برد، خوب نیست.

همان طوریکه قوای ظاهری در صورت بیماری امکان انجام وظایف خود بطور منظم و صحیح نمی‌باشد. چنانچه طهارت باطنی نباشد آنگاه قوای باطنی نیز نمی‌تواند کار خود را صحیح انجام دهد و نفس نوعی بیماری دارد. طهارت دارای مراتبی است که بالاترین مرتبه آن مقام عصمت است که انسانهای کامل دارا می‌باشند برای طی مراتب لازم است کلیه حجابها که شامل حجاب های ظلمانی و سپس حجابهای نورانی برطرف گردد و تا حقایق بر انسان آشکار گردد. این کار توسط قوه خیال که عالم برزخ بین عالم غیب و عالم شهود است مقدور می‌گردد. همان طوریکه با چشم طبیعی عالم شهود در قوه خیال عکس برداری شده و توسط قوه دیگری قابل تصور و دیدن می‌شود. با تذهیب نفس عالم غیب در قوه خیال عکس برداری شده و قابل رویت می‌شود. همانند وقتی که انسان در خواب است و با بسته بودن چشم طبیعی، امکان دیدن عالم طبیعت و ماوراء الطبیعت مقدور می‌گردد. بنابراین انسانها باید چشم از دنیا ببندند تا چشم دل باز شود و حقایق هستی را ببینند. احکام شریعت دستور العملی برای طهارت نفس می‌باشند. همانند پزشکی که با دستورات و نسخه ای که می‌نویسد با خوردن داروها امکان بهبود بدن ظاهری است. انسانها با آگاهی به احکام الهی و عمل به آنها امکان بهبود قوای باطنی و طی کمال تا رسیدن به مقام عصمت را پیدا می‌کنند.

از عاقل وقتی سوالی می شود، عاقل کمی تأمل می کند و در مقام جواب می گوید احتمالاً، به نظر می رسد، فکر می کنم، ابتدا سکوت می کند و سپس صحبت می کند. در صورتی که جاهل بلافاصله شروع به پاسخ می کند.

وقتی انسان ذکر خدا می گوید، چون این ذکر از ذهنی که نجس است آمده است لذا تاثیر نمی کند همانند آب پاک در جوی آلوده است که منجر به ناپاکی آب می گردد.

اینکه گفته می شود نماز معراج مومن است در حقیقت چون مومن تهذیب نفس دارد لذا ذکر و کلام خدا از دهان پاک ادا می شود، در نتیجه در حضور خداست. همین نماز اگر شخص آلوده به گناه انجام دهد اثر چندانی ندارد و لغله زبان است. بطور خلاصه طهارت زبان اعتدال در کلام با تفکر است. در این صورت است که دهان پاک می شود و ذکر خدا باعث آرامش می شود. و آیه الا به ذکر الله تطمئن القلوب تفسیر می گردد.

انسان کالایی است که مشتری آن خداست لذا باید مراقبت کرد که دنیا در انسان ریشه ندهد و تا جوان است مراقبت نفس کند و خود را ارزان نفروشد و در اختیار هوی و هوس قرار ندهد خدا گلچین می کند انسانها را و بهترین آنان را در کنار خود می برد که همان شهدا می باشد. وقتی به شهدا نگاه می کنیم، می بینیم که پس از طی مراحل تزکیه به درجه شهادت می رسند.

عالم یعنی علم روی هم انباشته است. وقتی به خانه های حیوانات نگاه می کنیم،

هر کدام نحوه خاصی است مثلاً عنکبوت با آب دهن تور می بافد و در آن زندگی می کند. خدا کل اشیاء را به اندازه معینی با خصوصیات مشخص ایجاد کرد. و انسان بهترین مخلوق خدا می باشد.

ملاک حق و باطل آنست که اگر انسان را بالا برد حق است و چنانچه آدم را از انسانیت دور کند باطل است. اعضاء بدن هم اینگونه است چنانچه باعث رشد باشد، آن عضو حرکت کند.

وقتی انسان از حضور دور شود آنگاه شیطان همانند حیوانی که دهن خود را باز کرده و منتظر شکار است. انسان باید سه کار انجام دهد تا تزکیه کامل حاصل می شود اول انجام امور و احکام شریعت دوم انتخاب راه و طریقت و سوم پیدا کردن مقام عندیت. نقل است که امام حسن مجتبی مشغول سخنرانی بودند که حضرت محمد در گوشه ای نشسته و نظاره گر امام می شوند بطوریکه امام حضرت محمد را نبیند، آنگاه امام دچار لکنت زبان می گردند. سوال می شود شما را چه شده است که این حالت اتفاق افتاد، ایشان می فرمایند احساس می کنم بزرگی مرا می بیند. آیا تاکنون شده است که این حالت به انسان رخ دهد که حق تعالی نظاره گر انسان باشد. اگر انسان جلوه خداست، بدیهی است که خدا ما را می بیند. شما وقتی بدانید نگاه می کنیم بدیهی است که صاحب تصویر، همواره با تصویر است و آنرا می بیند اگرچه تصویر ممکن است صاحب تصویر را نبیند. اینکه گفته می شود که همواره حق تعالی ما را می بیند، بخاطر جلوه گری و تجلی اوست. چه خوب است آدمی در زندگی، همواره خدا را شاهد بر اعمال خویش احساس کند. بدیهی است که هرگز خطا نمی کند. اگر لحظه ای فکر کند که با گناهی که انجام می دهد، چه بدست می آورد و چه از دست می دهد. بدیهی است رضای حق تعالی را از دست می دهد و

رضای شیطان را بدست می آورد. معصومین گناه را بمانند نجاسات می دیدند لذا حتی فکر گناه را هم نمی کردند. آیا تاکنون شده است که در دستشویی انسان نجاسات خود را ببیند و فکر خوردن آن را بکند، بدیهی است که هرگز. در مقام انسان کامل، فرد به جایی می رسد که حقایق هستی بر او جلوه می کند و آنها را با چشم دل می بیند لذا هرگز دچار خطا نمی شود. بنابراین تنها راه جلوگیری از گناه، طهارت ظاهری و باطنی انسان می باشد. در انتخاب راه باید زیر نظر یک استاد کار کند و از تعویض استاد و خواندن کتابهای گوناگون اساتید تا رسیدن به حد لازم خودداری کند. در غیر این صورت از نظر فکری دچار تزلزل می شود. در مقام عنایت باید حضور قلب پیدا کند و تزکیه نفس انجام دهد تا به این مقام برسد.

نقل است که بهشت دارای هشت در می باشد و بالای سر هر در، اسمی قرار دارد، که یکی از مراحل تزکیه است و بهشت دارای مراتبی است که به تعداد آیات قرآن ۶۶۶۶ می باشد و مراتب انسانها براساس شناخت و عمل به آن آیه در این دنیا حاصل می شود. شنیده شده است جهنم نیز دارای هفت در می باشد، که بالای هر در مراتبی از جهل است.

به نظر می رسد که اگر انسان بخواهد مراتب کمال را طی کند باید طی مراحل تزکیه کند و چنانچه کسی طی مراتب جهل را کند به جهنم و ضلالت می رود. انسانها پس از طی مراحل تزکیه، با توجه به پی بردن مقاصد اشخاص، لازم است ستار العیوب باشند و این صفت خدایی را در خود تقویت کنند تا از انحراف و ایجاد حجاب برای فرد جلوگیری شود.

بخش هفتم

انسان کامل و مقام ولایت

انسان کامل ولی الله است. از این جهت که متصف به او صاف الهی است و انسان کامل اسماء الهی است و بدن او در نشاء عالم جزء اجزاء وجودی در کل هستی عالم است. ولایت در حقیقت روح عالم است. چنانچه کسی به روح مقام توحید رسید به مقام ولایت می رسد. بنابراین ولایت بطن عالم هستی است، که ظاهر آن عالم طبیعت است.

چنانچه انسان در صفاتی از صفات الهی دست یابد آنگاه ولی الله در آن صفت به اذن الله می باشد. انسان کامل دارای تمام صفات الهی است و صفات خدا در او تجلی کرده است.

چنانچه بخواهیم یک تناظر یک به یک بین عالم و انسان برقرار کنیم، روح عالم، را ولایت گویند و خورشید عالم را عقل گویند و آبهای روی کره زمین که $\frac{2}{3}$ کره زمین را گرفته است، متناظر آب در بدن است که $\frac{2}{3}$ وجود انسان است عقل باعث شفاف شدن حقایق و خورشید نیز باعث روشنایی عالم است. جهل نیز همانند تاریکی شب است. حقیقت انسان کامل در عالم واحد است. انسانها باید آنقدر آماده باشند که ۷۲ حرف اسم اعظم را تقاضا کنند. در زمانهای گوناگون پیامبران الهی در

یک چیز معجزه شان شهرت پیدا کرده است. مثلاً حضرت عیسی در زنده کردن و حضرت موسی در عصا که اژدها می شد. انسان کامل دارای مراتبی است که در زمانهای گوناگون یک مرتبه آن بیشتر جلوه می کرد. تنها معجزه ماندگار، قرآن کریم است. چیزی را از خدا بخواهیم که پس از رسیدن زیادتر شود، مثلاً علم بخواهیم که همانند قدحی است که هرچه بالاتر رود پهن تر می شود. ظرف های مادی محدود است. ظرف انسان نامحدود است. لذا تقاضای چیزی که نامحدود است کنیم. هر قدر نفس را بیشتر ترکیه کنیم، ظرف انسان پذیرای آن می شود. عارف به جایی می رسد که قدرت خودش را غرق در قدرت حق می بیند و تمام کمال وجودی خود را در او می بیند. در این صورت اراده عارف اراده خدا می گردد، چون دو اراده یک حقیقت می شود. همانند آبی که به دریا بریزد.

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه قطره است اگر بی دریاست

در این مرحله انسان عارف که همان انسان کامل می گردد در مقام "کن" قرار می گیرد و هر اراده که کند همانند اراده خدای متعال است.

انسان عارف همانند خانه تکانی که فرش منزل را تکان می دهد که تمام گرد و خاک از فرش خارج شود باید تعلق و وابستگی به مخلوق را از دل بیرون کند و در نهایت تعلق به خود را همه از دل بیرون می کند. حقیر در نوای دل می گویم:

بی خود از خود شو خداوندی مکن در اطاعت از خدا رندی مکن

در این مرحله به مقام فنا الی الله می رسد. و لذا اراده می تواند در اشیاء تصرف کند. چون عصای حضرت موسی که می تواند عصا اژدها گردد. بطور کلی معجزات بخاطر تصرف انسان کامل در اشیاء است.

انسان کامل ولی الله است، بخاطر اوصاف الهی، در حقیقت اسماء الهی در عالم که بدن او در نشاء عالم جزء اجزاء وجودی اوست در کل عالم هستی می باشد. همانطوری که یک رئیس به معاونش با توجه به میزان اعتماد به او، اختیارات بیشتر به او می دهد. خدای متعال نیز با توجه به مراتب کمال او به انسان اختیارات دخل و تصرف در عالم هستی را به او می دهد.

وقتی انسان بی خود از خود شد، در این صورت آنچه انجام می دهد از خود و توانایی خود نمی داند.

امکان تداوم زندگی با بدن عنصری برای هزاران سال امکان دارد همانند حضرت عیسی و امام زمان، تنها باید شرایط بدنی باشد و کسی لطمه نزند و امکان داشت که اگر چهارده معصوم مسموم یا به شهادت نمی رسیدند امکان تداوم زندگی داشتند. در هر زمان، امام زمان یکی می باشد. اگرچه امکان وجود چندین انسان کامل هست همانند امام حسن و حسین و امام محمد باقر در زمان امامت حسن بودند.

چهارده معصوم در مقام حق هستند نه مقام فکر، فکر همراه با عجز است. چیزی که انسان نمی داند با فکر کردن تلاش بر دانستن می کند. این که گفته می شود امام جعفر صادق متفکرترین اسلام شناس است صحیح نمی باشند، زیرا آنها را در مقام فکر محدود کرده ایم.

ولایت حبی و ولایت محبوبی داریم، که چهارده معصوم ولایت محبوبی دارند. محبوبین خدا دارای مراتبی دوستی دارند مثلاً امیرالمومنین دارای محبوب از مراتب بالا می باشد و انسانهای متقی دارای ولایت حبی می باشند. معراج پیامبران الهی تجلی ولایت محبوبی می باشد.

پیامبر گرامی در معراج، آنچه می دیده است در حضرت علی بوده است.

زمین گهواره انسانها است که افراد را از ظاهر به باطن ببرد. همانند گهواره کودک که برای پرورش او استفاده می شود. انسانها باید به بطن خود بروند و خود شناسی را انجام دهند تا به خدا شناسی برسند.

شیعه و سنی از دید فقیه و عارف متمایز است از دید عارف باید دید که شهادت به حضرت علی به عنوان ولی از نظر بطن و عمل چگونه است. عارف درون و برون را می نگرد و قضاوت می کند در صورتی که فقیه براساس برون قضاوت می کند. عرفات محل تجلی ولایت است. فیلسوف کامل، همان انسان کامل است و باطن و ظاهر را می بیند. عارف کامل همانند روز روشن درون فرد را می بیند. کسی به مقام عرفان می رسد که ستار العیوب باشد.

در لوح ولایت نام کل افراد و اشیاء نوشته شده است. لذا امام زمان به ظاهر و باطن همه آگاهی دارد. و نیازی به افرادی نیست که اطلاع دهند یا پرونده خاصی داشته باشند.

در قیامت کبری، ظاهر و باطن کل افراد آشکار می باشد. انسان کامل خلیفه الله است. انسان از نظر لغت وجودی که با نشاء طبیعت خو گرفته یا اینکه از جایی که آمده است فراموش کرده است می باشد ولی انسانهای کامل این را فراموش کرده و به آنجا انس می گیرند.

خداوند پنج چیز را در ۵ شی مخفی کرد. یکی لیل القدر، بخاطر اینکه تمام شب ها را زنده نگه دارد تا لیل القدر را از دست ندهیم. لذا سالکین را برنامه یکساله می دهند. دومی آدم های خوب را بین مردم مخفی کرده ایم. البته این برای افراد عام است و عارف بطن افراد را می بیند.

انسان کامل دو چهره دارد یکی رو به خدا و دیگری رو به خلق است. همانند امام جماعت که رو به حق است و ماموم پشت سر امام می باشند و می توان گفت روی دیگر امام بطرف مامومین است. در خواب دیدن امام زمان، انسان چهره مثالی امام را می بیند نه روی که بطرف حق است.

اینکه گفته می شود که حضرت آدم با خوردن گندم از بهشت خارج شد. به نظر می رسد که گندم نمودی از حیات در زمین و رو به دنیا کردن و از دستور حق پیروی نکردن است که از بهشت خارج شد. و قصص قرآنی دستور العملی برای انسانها است که اگر برای فرد ایجاد شد، چگونه عمل کند زیرا انسانهای کامل، از معصیت و گناه دور هستند، چون در غیر این صورت انسان کامل نمی باشند.

به نظر می رسد که انسانها دارای تولد و مرگ های گوناگون در عوالم گوناگون هستند و همه آنها در یک عالم هستی قرار دارد. مثلاً عالم رحم که در انسان است و انسان در این دنیا قرار دارد. اگر مرگ را رجعت از دنیایی به دنیای دیگری تصور کنیم. می توان گفت با مرگ انسان از عالم طبیعه به عالم ماوراء طبیعه می رود و تولد دیگری پیدا می کند. همانند گیاهان در هر سال دارای تولد و مرگ می باشند. بنابراین انسانها حداقل سه عالم رحم، عالم طبیعه و عالم ماوراء طبیعه را طی می کند که هر سه عالم در این جهان هستی است. عالم رحم و عالم طبیعه محدود و عالم ماوراء طبیعه نامحدود می باشد.

فضیلت ولایت افضل بر فضل نبوت می باشد. امیر المومنین از نظر فضیلت در جایگاه خاصی قرار دارد ولی در نبوت ولایت تشریحی ندارد ولی ولایت انباعی دارند و از اسرار عالم خبر می دهند ولی مامور به ابلاغ شریعت جدید نمی باشند و مامور به تفسیر شریعت می باشند ولایت تابع شریعت است. ولی مامور به باطن و نبی

مامور به ظاهر است و احکام شرعی را ابلاغ می کند که کدام حرام و کدام حلال است. ولایت ربطی به زمان ندارد. حقیقت ولایت باطن حضرت علی است. حقیقت حضرت علی و حضرت محمد یکسان است ولی در نشاء طبیعت متمایز است و اختلاف در سمت می باشد. همانند دو عالم که از نظر علم یکسان می باشند ولی از نظر سمت متمایز هستند. سمت روی به خلق داشتن است و حکم او قابل اجراء است در صورتی که کسی که حکم اجرایی ندارد و لزوماً قابل اجراء نمی باشد. حضرت علی خلیفه از سوی حضرت محمد و حضرت محمد خلیفه الله است. تمام روایت از حضرت علی بعد از رحلت پیامبر است و در زمان حیات پیامبر راوی روایت می باشند و نهج البلاغه بعد از رحلت پیامبر آمده است.

آنچه انسان را به ولایت می رساند چشیدن ولایت و نزدیک شدن به سوره کهف می باشد و صرف فهمیدن کفایت ندارد. فرق است بین یقین و آگاهی. همانند کسی که درد دندان دارد، لذا کاملاً مفهوم درد را چشیده است تا کسی که اطلاع دارد که ناراحتی از دندان موجب درد شدید است. معارف الهی و معرفت نفس را با تزکیه باید چشید، مگر نه با حلوا حلوا کردن دهان شیرین نمی شود. هرچه به ولایت نزدیک شویم به حق نزدیک می شویم. در سوره کهف که حضرت خضر در مقام ولایت و حضرت موسی در مقام نبوت در سفری که با هم داشتند چندین بار حضرت موسی به حضرت خضر اعتراض می کند که پس از شفاف شدن حقیقت امر، به سفر ادامه می دهند. در این سوره افضلیت مقام ولایت بر مقام نبوت آمده است همانند استاد و شاگرد که شاگرد در مقام مدیریت و اجرایی دانشگاه قرار گرفته باشد و دستور رئیس دانشگاه صورت اجرایی دارد و حکم استاد دانشگاه صورت اجرایی ندارد. کسانی که در مقام ولایت هستند، آنها ولی خدا هستند و مقام بالاتر از شهدا و انبیاء دارند. اینها کسانی هستند که حب آنها با خدا دو طرفه می

باشد. وقتی صورت آنها را می بینی، نورانی است و هرگز اهل ترس و غم و غصه نمی باشند. انبیاء بر اولیاء الله قبطه می خورند، همانند چهارده معصوم، حضرت آدم قبطه خورد و از بهشت خارج شد. مقام ولی بالاتر از مقام نبی است و حضرت محمد در معراج، همه چیز را در حضرت علی می دیدند. مقام ولایت دارای مراتب گوناگون است ولایت امام زمان بالاترین مرتبه را دارد و حضرت مسیح در زمان ظهور تحت فرمان امام زمان می باشد. اگرچه در مقام نبوت می باشد اگرچه پیامبر اولعزم است. حضرت موسی در برخورد با مسائل حکم شرعی را و براساس ظاهر حکم می کند ولی حضرت خضر براساس باطن حکم می کند. اگرچه هر دو درست می گویند یکی براساس ظاهر و دیگری براساس باطن حکم می کند. همانند اختلافات بین فقیه و عارف که حکم آنها در امام جماعت متمایز است، یکی صحت نماز را ملاک دارد دیگری بطن امام را کار دارد. و حضرت موسی اجازه از حضرت خضر خواست که اجازه می دهید که با شما بیایم که یک جواب حضرت خضر فرمودند که تو صبر نداری. زیرا یکی ظاهر را می بیند و دیگری باطن را می بیند و حکم می کند. حضرت خضر ولایت باطنی دارد و حضرت موسی ولایت ظاهری دارد. در زمان ظهور امام زمان اگرچه حضرت مسیح ولایت تشریحی در زمان خود را داشته است ولی هم اکنون ولایت تشریحی ندارد و با عنایت به اینکه ولایت حضرت مسیح در جهت ولایت پیامبر گرامی حضرت محمد می باشد و ولایت امام زمان در ادامه ولایت پیامبر است لذا اختلافی پیش نمی آید. چنانچه تمام پیامبران دور هم جمع شوند، همه نور واحدند، و اختلافی نیست.

به نظر می رسد ولایت ظاهری برای تبیین احکام شریعه بخاطر مهار نفس می باشد. در صورتی که در ولایت باطنی بخاطر تهذیب نفس می شود، لذا ولایت باطنی مراتب بالاتری دارد. اگر نفس بخوهد پاک گردد، ابتدا باید مهار شود سپس

شروع به پالایش گردد. که در نهایت ولیّ الله گردد. اگرچه ممکن است با ریاضت و اذن الهی ولایت بصورت گوناگون تجلّی کند، همانند زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی.

ولایت خاص حق تعالی در انسانهای کامل ظهور می کند. ولایت امر تکوینی ازلی است و هرگز نمی توان برای آن ابتدا در نظر گرفت. چنانچه ولایت نباشد هیچ امر خلقت تحقق نمی یابد همان طوری که توحید ازلی است ولایت هم همین طور است. دو نوع ولایت داریم، ولایت محب اکتسابی است ولی ولایت محبوبی ازلی است. حضرت آدم ولایت محب و امیر مومنان ولایت محبوب دارد. تمام مومنین و انسانهای متقی ولیّ الله هستند. راه رسیدن به ولایت انجام واجبات و ترک محرمات است که ولایت در مراتب پائین می باشد و مراتب مختلف دارد. همانند کسی که نماز می خواند یکی به عرش و دیگری به فرش می رود. میزان تقرب به خدا، مراتب آن توسط ولایت متمایز می گردد.

یک ولایت هم در فقه است. پدر نسبت به فرزند ولیّ است که امور ظاهری فرد را تعیین می کند که به کارهای خوب او را هدایت می کند. قاضی در جامعه ولیّ مردم هستند. اما این ولایت بر جان نمی باشد فرد نسبت به اموال خود ولیّ است و یک ولایت اعتباری است. ولایت فقیه در فقه مطرح است. امام خمینی ولایت مطلقه فقیه را مطرح نمودند که حاکم اسلامی را با اختیارات وسیع مطرح نمودند که علما نسبت به میزان اختیارات اختلاف دارند.

عرفان همانند علوم تجربی است. در علوم تجربی علم به نوع و دسته و گروه کار ندارد.

ولایت در فقه همانند داشتن اختیار در نحوه پرداخت خمس فرد است. همانطوری که بدون ادای خمس مال حرام است، لذا فقیه می تواند آنرا تقسیط کند تا مال حلال شود. بعنوان مثال ناخدای کشتی برای بردن کشتی به ساحل از کارکنان کشتی استفاده می کند که همگی ولیّ ناخدا هستند. یا سربازان یک ارتش ولیّ فرمانده کل قوا هستند که با توجه به لیاقت ها دارای مراتب گوناگون می باشند.

سیر انسانها دو گونه است یکی سیر افقی و دیگر سیر انفسی است. رفتن انسان به کره ماه سیر افقی و رفتن پیغمبر به معراج سیر انفسی است. سیر افقی مقدمه سیر انفسی است و کسب علوم مقدمه کسب حضور الهی است. همانند صعود یک هواپیما، که مدتی را طی مسیر می کند تا پرواز کند.

انسانها یک ظاهر دارند و یک باطن. ولی ظاهر آنها باعث می شود که باطن آنها پنهان باشد. با اعمال آنها می توان به نیت و باطن آنها پی برد. مثلاً آب داخل استخر که کف آن لجن دارد، وقتی نگاه ظاهری می کنیم شفاف و روشن است. چنانچه این آب بهم زده شود، آنگاه لجن ها ظاهر می شود و باطن آن ظاهر می شود. هر چیزی دارای ظاهر، باطن، اول و آخر دارد. سوالی که مطرح است نقش عدد چهار در نظام هستی است. با توجه به اینکه کعبه چهار گوشه است و کپی بین المعور (آسمان هفتم) که چهار گوشه است و ولایت از کعبه پا گرفته است. ضمناً بسم الله الرحمن الرحیم که ابتدای هر کار و سوره قرآن می باشد از چهار کلمه است. بعلاوه تسیحات اربع نیز از چهار قسمت تشکیل شده است. از امام صادق سوال شد چرا کعبه را کعبه نامند، فرمودند چون مربع است. پرسیدند چرا مربع شد، فرمودند چون بیت المعور است و آن مربع است. پرسیدند چرا بیت المعور مربع شد،

فرمودند چون محاذی عرش است که آن مربع است. پرسیدند چرا عرش مربع است، فرمودند چون کلماتی که ارکان بنای اسلام است، چهار است. که در تسیحات اربع آمده است، سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اکبر می باشد. به نظر می رسد که تسیحات حضرت زهرا از این چهار رکن گرفته شده است، تنها لا اله الا الله نیامده است که با توجه به نفس کل بودن حضرت زهرا نیامده است. این ارکان چهار رنگ سفید، زرد، سبز و سرخ می باشد و انسانها نیز چهار موت دارند، موت سفید، که با کشتن نفس و تزکیه گویند، موت سبز که در مقابل سختی ها و مشکلات مقاومت داشتن است و موت سرخ، همانند شهادت در راه خداست. به نظر می رسد تمام رنگها نیز از چهار رنگ اصلی فوق پدید آیند. سپید نشانه صفا و زرد نشانه خلوص، سبز نشانه تندی و سرخ نشانه تیرگی است. سبحان الله می گوید خدا منزه است و پاک از آلودگی است و تمام نظام هستی پاک است. الحمد لله، ستایش خدا بخاطر تجلی صفات او در اجزاء هستی است. لا اله الا الله، آنچه در نظام هستی است تجلی حق است. الله اکبر، غلبه وحدت و نفی و محو کثرت و فنا در ذات است.

قرآن هم تفسیر افقی و هم تفسیر انفسی دارد که امام خمینی سوره حمد را تفسیر انفسی کرده اند. بعلاوه یک ترجمه کلمه به کلمه و عادی داریم که تفسیر کلامی می باشد.

پایه اعتقادات بر پایه علم و عقل می باشد. چنانچه اعتقادی خلاف علوم قطعی است باید به آن اعتقاد و ریشه آن مراجعه نمود. مثلاً اینکه امام زمان در جزیره خزرا هستند، که از نظر علمی رد است و این جزیره بخاطر مغناطیس موجود در آنجا، کشتی و هواپیما امکان عبور ندارد و سقوط می کند.

سیر انفسی همان صراط مستقیم است که بسیار سخت و تنگ و تاریک است و نیاز به استاد و راهنما دارد تا دچار انحراف نشویم. کتاب انسان در عرف عرفان از علامه مفید می باشد. انسان موجودی ممتد از فرش تا فوق عرش می باشد. رساله نامه‌ها و برنامه‌ها می‌تواند مفید باشد و دستور العمل‌های تهذیب نفس در آن آمده است.

با توجه به اینکه مبداء شکل‌گیری انسان در عالم رحم از نطفه مرد و زن تشکیل می‌گردد. بدیهی است که خصوصیات ژنهای مرد و زن در تشکیل سلول نطفه نقش دارد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه پس از تکامل جسمانی، روح دمیده می‌شود. این روح در سلول نطفه بوده است و پس از طی مراحل تکامل نمود پیدا می‌کند و اینکه از بیرون به بدن دمیده شود صحیح نباشد. زیرا بدن متشکل از سلولها بوده و سلولها همواره با روح می‌باشند. تنها فرقی که هست اینکه در رحم قرار گرفته تا طی مراحل تکاملی انجام و پس از بلوغ جسمانی از عالم رحم به عالم طبیعت آید. اینکه گفته می‌شود انسان حقیقی است از فرش تا فوق عرش، منظور این است که انسان سه عالم رحم، عالم طبیعت و عالم ماوراء طبیعت که نامحدود است را طی می‌کند در عالم رحم و طبیعت انسان دارای بدن عنصری و در عالم ماوراء طبیعت دارای بدن مثالی می‌باشد و انسان تا رسیدن به انسان کامل باید سه عالم را طی کند. البته این تکامل می‌تواند از دوران عالم رحم شروع و در عالم طبیعت کامل گردد. همان طوری که افرادی که مادرشان در دوران حاملگی قرائت قرآن و مراحل تزکیه را رعایت می‌کنند، فرزندی که متولد می‌شود دارای مراتب تهذیب نفس است.

از امام صادق نیز نقل شده است که جمیع علوم را در چهار چیز یافتیم. اول اینکه خدا را بشناسی با صفات او، دوم اینکه خود را بشناسی، سوم اینکه انتظار خدا

از خلق چیست و چهارم چه چیزی ترا از دین خدا خارج می کند. همچنین عرش علم است و ارکانش ملائکه، پیامبران اولاعزم، علی و حسن و حسین می باشند. همان طوریکه برای یک سقف نیاز به ارکانی دارد، ارکان بنای اسلام نیز در تسییحات اربعه است. تا اسلام بتواند اهداف عالی خود را که طی کمال است عملی سازد. انسان عالم صغیر و جهان عالم کبیر است.

به نظر می رسد همان طوریکه سلول نر ۴۶ جفت کروموزم و سلول ماده ۴۶ جفت کروموزم دارد که هر کدام نصف شده و سلول نطفه ۲۳ جفت کروموزم نر و ۲۳ جفت کروموزم ماده تشکیل یک سلول می شود. همچنین روح نر و روح ماده نیز ترکیب شده تشکیل روح واحد جنین را می دهد. البته روح جنین تا چهار ماهگی روح حیوانی است و پس از چهار ماه به روح انسانی تبدیل می شود. همانند وقتی که انسان فوت می کند تعلق روح به بدن از بین می رود لذا موقع حیات، روح به جنین تعلق پیدا می کند. به نظر می رسد که با توجه به اینکه اسرار فوت در اختیار انسان نمی باشد، اسرار حیات هم در اختیار انسان نیست و با تقدیر و سرنوشت الهی مشخص می گردد. به نظر می رسد که همان گونه که عزرائیل باعث قبض روح می شود یک ملکی هم باعث جذب روح به جنین می باشد.

با عنایت به اینکه انسانها در این دنیا یا عالم برزخ باید تهذیب نفس پیدا کنند. به نظر می رسد برای اصلاح نفس نیاز به ریاضت و مبارزه با نفس دارد که این کار بزرگی است و همانند سوختن چوب نجس که خاکسترش پاک است می باشد. لذا می توان گفت که انسان در جهنم قرار گرفته شده است و باید ناپاکی ها سوخته شود و از بین برود و انسان پاک گردد تا به بهشت برود. و منظور از بهشت پیدا کردن مقام حضور است و حقایق عالم ماوراء الطبیعه بر آدمی آشکار می گردد.

در هر صورت انسانها باید آدم شوند، در غیر این صورت خدا آنها را آدم می‌کند، چه در این دنیا و چه در آن دنیا. همان طوری که خدا ماده نیست، انسانها نیز باید غیر مادی شوند، و با عنایت به آیه انالله و انا الیه راجعون، انسانها از عالم ماوراء الطبیعه به عالم طبیعت و سپس از عالم طبیعت به عالم ماوراء طبیعت باید سیر کنند چیزی که هست روح انسان مدتی را در عالم زر و سپس به عالم رحم، بعداً به عالم طبیعت با بدن عنصری و نهایتاً به عالم برزخ با بدن مثالی می‌رود. و در نهایت به عالم قیامت می‌رود چنانچه می‌گویند: عالم شدن چه آسان، آدم شدن محال است. که دلالت بر مشکل بودن آن است.

به نظر می‌رسد که عالم هستی هم بهشت است و هم جهنم. چنانچه انسان مراتب تهذیب نفس را طی کند، آنگاه به عالم هستی احاطه پیدا می‌کند و لذت می‌برد. چنانچه مراتب ظلال و گمراهی را طی کند، آنگاه نفسش دچار عذاب و ناراحتی روحی پیدا می‌کند و می‌توان گفت عالم برایش جهنم است. لذا انسانها بهشت و جهنم را با اعمال خود ایجاد می‌کند.

نقل است که نبی دارای هفت سوراخ و از داخل تهی است چنانچه استاد در آن بدمد به صدا در می‌آید و می‌تواند نوای دل را ایجاد کند. چنانچه انسان از ردائیل درونی خالی شود و قوای هفت گانه در اختیار قوه عقل قرار گیرند، آن موقع است که حرکت به سوی حق تعالی میسر می‌گردد. مثنوی می‌گوید:

بشنو از نبی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

اگر انسان از جدایی و دوری از خدا پرهیز کند و خود را به خدا نزدیک کند در آن موقع است که حقایق هستی بر او آشکار می‌گردد و می‌تواند آنها را بیان کند. تا وقتی در ظلمت و تاریکی قرار دارد، نمی‌تواند حقایق را ببیند. لذا باید چشم دل

باز شود. همان گونه که چشم سر در تاریکی نمی تواند اشیاء را ببیند و باید روشنایی ایجاد کرد تا امکان دیده باشد. بطور قطع برای دیدن اسرار هستی باید مراقبت و تزکیه نفس انجام پذیرد تا حقایق هستی بوسیله قوه خیال بطور اتوماتیک عکس برداری شده و قابل دید گردد.

همان گونه که نی می تواند با دمیدن استاد تولید آهنگ و صدا کرده و منظور خود را به شنونده برساند. لذا آدمی می تواند تحت راهنمایی استاد طی کمال کند، منوط به اینکه چون نی تهذیب نفس کند و چوب و خاشاک درونی را بیرون بریزد. همان طوریکه جهنم هفت در و بهشت هشت در دارد، باید قوای هفت گانه تحت فرماندهی عقل سیر انفسی بنماید. تا به مقام لقاءالله برسد. هر دمیدنی در نی نمی تواند صدای خوش ایجاد کند لذا هر استادی نمی تواند انسان را به سوی خدا هدایت کند، بنابراین در انتخاب استاد باید کمال دقت را کرد و پس از حصول اطمینان از وی، از او تبعیت کرد تا همانند راهنما انسان را از ظلمت به روشنایی ببرد. بمانند شمعی که راه را روشن می کند تا امکان حرکت مقدور باشد.

بخش هشتم

نقش امامت در جهان هستی

مراتب نبوت چهار مرحله می باشد و پیامبران با توجه به مراتب رسالت به چهار دسته، نامگذاری می شوند اول نبی، کسی است که از خواب غفلت بیدار شده و ارتباط با خدا از طریق الهام، وحی و ... دارند و مقام رسالت و ابلاغ ندارند دوم رسول، کسی است دستور ابلاغ رسالت دارند سوم اولوالعزم، کسی است دارای عزم راسخ و شرح صدر و دارای کتاب می باشند، چهارم خاتم الانبیاء است، که خاتم دهنده به احکام الهی هستند و هیچ حکم شرعی بعد از آنها صادر نمی شود.

وحی از طریق جبرئیل بوسیله یکی از یاران پیامبر به حضرت محمد ابلاغ می شود. نقل است که روزی ابوذر به پیامبر وارد می شود و هندی کلبی در مقابل پیامبر نشسته بود، لذا به منظور رعایت ادب مدتی منتظر می ماند تا او برود. سپس پیامبر به ابوذر می گوید که چرا داخل شدی، حضرت می فرمایند که جبرئیل نازل شده بود. یکی مدیریت جهان هستی را بعهده دارد و دیگری مدیریت جان را عهده دار است. بنابراین ولایت چرخاننده عالم است. خداوند متعال بوسیله ولایت بر جهان هستی حکم فرمایی می کند.

دل چو پوید می شود پیغمبری

نی چو سوزد می شود خاکستری

نی چو نالد می کند سوزی به پا	جان چو نالد می کند نوری به پا
نور مؤمن بی حد و بی انتهاست	نور یزدان جلوه گر در اولیاست
نور حق روشن کند راه خدا	با هدایت می روی سوی ولا
با ولایت می توان پیمود راه	بی ولایت می روی در قعر چاه

لازم به ذکر است که حضرت محمد قلب جهان هستی است که صادر اول می باشد همانند جنینی که اولین عضوی که شکل می گیرد قلب جنین است و بوسیله آن خون در جنین گردش کرده و حیات شکل می گیرد. به نظر می رسد که روح نوزاد از نطفه مرد گرفته و بدن جنین با توجه به تغذیه توسط مادر از نطفه زن شکل می گیرد. هر چه علم افزون شود روح آدمی افزون می گردد لذا مشخص روح علم می باشد و مشخص جسد عمل می باشد. یا عمل همان طوریکه اجزاء بدن به حرکت می آیند به نظر می رسد که بدن مثالی با عمل انسان شکل می گیرد لذا می توان گفت که مشخص جسد عمل است.

منظور از جهان، یعنی جهیدن در هر آن و هر لحظه می باشد. لذا جهان هستی همواره در حال حرکت و تکامل می باشد. نطفه جنین نیز پس از شکل گیری از روح جمادی به نباتی و سپس حیوانی و بالاخره انسانی تکامل پیدا می کند. زن شجره طیبه جهان هستی است و راز آفرینش پیدایش انسان کامل که میوه این شجره طیبه است. و در همه اوقات به اذن خدا میوه می دهد. بعلاوه زن کارگاه صنع الهی است در حقیقت زن کارخانه انسانها می باشد و محصول آن انسان است.

در سوره الرحمن، منظور از آمیخته شدن دو دریا حضرت علی که عقل کل و حضرت فاطمه که نفس کل است می باشد، که بین دو دریا عالم برزخ که حضرت

محمد است و منظور از لولو و مرجان امام حسن و حسین می باشد. رحم زن از رحمانیت حق تعالی اقتباس شده است و قطع رحم باعث قطع رحمانیت خدای متعال می باشد. نقش پیامبران بستر سازی و ایجاد زمینه برای تکامل می باشد.

دو نوع مکاشفه داریم، یکی مکاشفه علمی و دیگری مکاشفه عرفانی است. کسانی که با دیدن صحنه های گوناگون و باز شدن چشم دل برای فرد مکاشفه عرفانی حاصل می شود که معمولاً پس از طی مراحل تزکیه نفس حاصل می شود ولی مکاشفه علمی از طریق الهام و تحقیق برای فرد حاصل می شود که باید در صدد صحت حق یا باطل بودن الهام گردد. چنانچه با شریعت و اصول ثابت سازگار بود و انسان را بالا برد، حق است. در غیر این صورت آن الهام شیطانی است. لازم به ذکر است که وحی مرتبه بالای الهام است که در آن یقین حاصل می شود و همواره صحیح می باشد، برخلاف الهام که ممکن است نادرست باشد. علامه حسن زاده آملی علاوه بر مکاشفات عرفانی، دارای مکاشفات علمی نیز می باشند. در کتاب انسان در عرف عرفان می توان مراجعه نمود. دانشمندان که پس از مدتی به حقایق علمی دسترسی پیدا می کنند، در حقیقت مکاشفات علمی حاصل شده است. لازم به ذکر است که مکاشفات عرفانی زود گذر ولی مکاشفات علمی پایدار و معمولاً پس از طی مراحل علمی حاصل می شود. چنانچه انسانها را بخواهیم رتبه بندی کنیم، می توان به انسانهای عارف، عالم، معمولی، عالم و عارف طبقه بندی کرد. چنانچه علم با ایمان توأم گردد انسان را همچون دو بال به عالم ماوراء طبیعه می برد و حقایق هستی آشکار می گردد و گویا در بهشت سیر می کند و هرچه اراده کند، انجام می گردد و در مقام " کن " قرار می گیرد. لذا می توان گفت (از نوای دل)

که دانش ترازنده سازد ز جهل به مقصد برد علم و ایمان چه سهل

به نظر می رسد همان طوریکه امکان ایجاد بهشت، جهنم و قیامت در این دنیا وجود دارد. در آخر الزمان نیز که انسانها دو مرتبه با جسم کامل شده دنیوی به اذن الهی ظهور می کنند. بهشت کبری و جهنم کبری و قیامت کبری ایجاد می گردد که معمولاً آنرا دنیای آخرت می نامند. همانند حج دنیوی که حاجیان به دور کعبه می چرخند، در عالم آخرت نیز فرشتگان به طواف حق تعالی می روند و حج اکبر را انجام می دهند. به نظر می رسد که دنیای آخرت یک کپی از دنیای طبیعی می باشد، با ابعاد بزرگتر یا مساوی.

عارف می گوید برای شناخت اصول اعتقادات باید توحید و موحد را شناخت. نبوت انبیاء در طول هم دیگرند، نه در عرض یکدیگرند. هر پیامبر بعدی مفسر و مکمل پیامبر قبلی است. بحث در امامت، یکی امامت عقلی و دیگری امامت نقلی است. دین کامل تر از علوم عقلی و نقلی است. چون از طریق وحی ابلاغ شده است. فیلسوف کامل را امام می نامند. وحی از علم ذات حق، ولی علوم عقلی از علم بشر حاصل می شود. عقل فقیر آفریده شده است و غذای عقل، علم می باشد و مهمترین علم، علم توحید می باشد. عقل نیروی فهمنده است. عقل قوه ادراک دارد. عقل دنبال وحدت می گردد و دنبال این است که جمع اضداد چگونه است و مبداء آن چیست. منطلق وحی به کمک منطق عقل می آید. همانند جمع روح و جسم انسان.

حضرت علی، یک فرد نیست یک حقیقت عدالت است و حضرت فاطمه که پهلویش شکسته شد، می توان گفت که حقیقت شکسته شد. لذا باید چهارده معصوم را بخاطر حقایق هستی و جلوه خدا و امام گرامی تبعیت نمود. نه بخاطر اینکه آنها هم افرادی معمولی هستند. آنها قرآن ناطقند و بی حرمتی به آنها بی احترامی به قرآن و کلام وحی است.

امام، یعنی مقتدا و پیشوا، امام یعنی سرمشق و مقتدا و باید از او اطاعت کرد تا به کمال و انسان بالفصل شویم. گاهی هم به عنوان راهبر گفته می شود. امام همانند سرمشق است که اگر از آن تقلید کنیم به مشابه او می رسیم. که معمولاً در خطاطی استفاده می کنیم. عارفان سعی می کنند الفاظ و احکام را از روایات چهارده معصوم و قرآن اخذ کنند و آنها را سرمشق خود قرار می دهند.

امام زمان ولایت بر جهان هستی دارد و نفس ناطقه ولایت بر کل بدن را دارا می باشد همان طوریکه جهان بدون امام در هم می پیچد، انسان بدون نفس مرگ دارد. تمام اجزاء بدن تجلی نفس می باشند و باطن آنها نفس می باشد.

به نظر می رسد همان طوریکه تجلی خدا در امام است و قرآن، لذا آیات قرآن همانند آیات جهان هستی که نمی توان به ماهیت و ذات آن پی برد، امکان آوردن آیه ای بهتر از آن وجود ندارد و این خود دلیلی بر اعجاز قرآن می باشد. امام است که می تواند به اسرار آن آشنا شود و برای مردم تبیین کنند همانند یک کامپیوتر است که برای ورود به اطلاعات ابتدا باید رمز آن وارد شود. رمز جهان هستی و قرآن در نزد امام زمان است.

عالم بخاطر نظم و منظوم بودن باقی است، همانند اشعار که بخاطر نظم آن باقی می ماند و همه موجودات مانند کلاف بافته شده ای بطور منظم در کنار یکدیگر قرار دارد اینکه گفته می شود به ریسمان الهی چنگک بزیند، به نظر می رسد که باید به آیات هستی نگاه کرده، سپس به تحقیق پرداخته تا به اسرار هستی پی برده و نهایتاً تجلی حق را در آن مشاهده نمود. بعلاوه بی نظمی باعث سقوط است.

فرق امام و خدا در آنست که خدا، خالق هستی است و امام مخلوق. همان طوریکه فرق بین خالق و مخلوق در یک حرف است. مخلوق همانند صفر و خالق

همانند یک است. چنانچه صفر کنار یک قرار گیرد معنی پیدا می شود، در غیر این صورت صفر به تنهایی معنا ندارد. لذا باید حقایق آشکار شود تا جلوه حق ظهور پیدا کند و این کار توسط امام زمان مقدور است. هر موجودی دارای امام است و چنانچه به سوی امام برود باقی است در غیر این صورت نابودی است همانند چرخیدن سنگ آسیب حول محور خود و نظام هستی نیز امام زمان دارد و بدون امام نظام هستی در هم می پیچد. امامت نظام هستی در ولایت تکوینی است.

امام زمان رابطه بین حق تعالی و مردم می باشند. همان طوریکه برق با ولتاژ زیاد نیاز به رابطه دارد که ضعیف شده و در دستگاه قابل استفاده گردد. یا خورشید بدون واسطه برای چشم قابل رؤیت نمی باشد. امام زمان حقایق هستی را بصورت مکتوب یا الفاظ برای آدمی منعکس می کنند تا آدمی به سوی حق تعالی هدایت شود و خدا گونه شود. چنانچه نور خورشید از نزدیک به شی بتابد باعث ذوب آن می شود. وقتی پیامبر خدا خواست که خدا را ببیند، آنگاه نور حق بر کوه تابید و باعث متلاشی شدن آن شد. لذا انسانها تاب و توان دیدن حق تعالی را ندارند.

دولتمردان و صاحبان حکومتها، تداوم و حفظ منافع خود را در بی خبری از واقعیتها و حقوق مردم دارند. بدیهی است که در صورت آگاهی، آنها از حق خود دفاع می کنند و رژیم ها سرنگون می گردد. وقتی امام زمان ظهور پیدا می کنند حجاب ها و موانع برطرف می شود لذا زمینه رشد و تفکر مردم فراهم می شود. این است که اگر گفته می شود مردم رشد عقلی پیدا می کنند و بسیاری از امور بطور طبیعی طی می شود، زیر عقلا با یکدیگر جنگ ندارند همواره جاهلان برای عاقلان مزاحمت ایجاد کرده اند. با تزکیه نفس، نیز حجاب ها برطرف می گردد و انسانها

حقیقی را کشف می کند که امور دنیوی برای آنها در جای پایینی قرار دارد. لذا جامعه ایده آل شکل می گیرد.

خدا هم انسانها را بر مبنای عقل آفریده است و نه جهل. اینکه گفته می شود انسانهای کامل به مقام لقاء الله می رسند، به نظر می رسد که جلوه خدا که در چهارده معصوم ظهور و تجلی کرده است می بیند، چون خدا قابل دیدن نمی باشد. در معراج پیامبر نیز تجلی خدا در حضرت علی ظهور کرد. و حضرت علی ولایت تکوینی و امام است اما حضرت محمد ولایت تشریحی دارد و پیامبر است.

اینکه در مراسم عزاداری، مردم ذکر مصیبت می کند یا نصایح می کند بخاطر ظلمی است که به مقام امامت شده است و بخاطر یادآوری نقش امامت در نظام هستی است. همانند شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه کسانی که با ولایت و امامت مخالفت دارند را محکوم می کنند، زیرا مخالفت با فرد نیست، مخالفت با امام و پیشوا می باشد.

امامت دو نوع است یکی امام خوبیها و دیگری امام بدیهاست. همانند امام حسین و یزید که یکی امام صالحین و دیگری امام کافرین و غافلین می باشد. امام زمان که امام قائم گفته می شود، مردم را به سوی خدا قیام می کند در صورتی که مقتدای کافرین مردم را به ضلالت و گمراهی می برد.

عقل تسامح و کار امروز را به فردا در امور جزئی می پذیرد ولی در مسائل کلی نمی پذیرد. همانند چادر های موقت برای مدت کوتاه اگر از استحکام لازم برخوردار نباشد می پذیرد ولی برای منزل مسکونی، یک چادر را نمی پذیرد. بطریق اولی با توجه به اینکه انسان در عالم هستی دارای حیات در عوالم گوناگون است، اگرچه در دنیای ماده حیات کوتاهی دارد، لذا عقل تسامح در انتخاب پیشوا برای

هدایت و کمال را نمی پذیرد و انسانهای کامل را به عنوان امام می پذیرد تا او را به سر منزل مقصود برساند. در کارهای روزمره نیز، انسان امور شخصی را به کسی که امانت دار و صاحب تقوا می دهد نه یک فرد دزد و بی تقوا.

امام باید در مدتی که در مقام امامت است نمی تواند کار امامت را رها کند همانند امام جماعت که در طول خواندن نماز نمی تواند نماز را بشکند و رها کند. با عنایت به اینکه مردم کارهای خود را با نگاه به امام و تبع او انجام می دهند و خدا می خواهد انسانها را به کمال ببرد لذا باید امام معصوم باشد تا در قیامت حجت بر مردم تمام باشد و امام میزان است، همانند قرآن که میزان بی نطق ولی امام زمان، میزان با نطق است. و امام زبان قرآن می باشند و اینکه در حدیث ثقلین تأکید شده که قرآن و عترت جدا شدنی نیستند، بخاطر اینکه قرآن بدون زبان یک کتاب است. اینکه بعد از رحلت پیامبر، ولایت را از کتاب جدا کردند. در حقیقت قرآن را به یک کتاب تنزل دادند.

لازم به ذکر است که امام زمان منصوب خداست و با رأی مردم انتخاب نمی شود ولی ولی فقیه بطور غیر مستقیم با رأی مردم است و نیازی به معصوم بودن ندارد ولی امام زمان معصوم است. بخاطر غیبت امام زمان و معطل نبودن امور مردم، مراجع اولوالعزم، امور شرعی را تبیین می کنند.

هر قدر به مقام ولایت نزدیک شویم به خدا نزدیک شده ایم. در نماز وقتی نیت می کنیم که نماز را بجای آوریم برای رضای خدا قربه الی الله، وسیله الهی است برای نزدیک شدن به امام زمان. میزان قربه الی الله، همان نزدیکی به حجه الله می باشد. امامت سرّ ولایت است اینکه می گویند دعا می خوانیم تا به ثواب برسیم، متن ثواب یعنی قربه الی الله است. هر قدر به ولایت نزدیک تر شویم، ثواب بیشتری

حاصل شده است. امام زمان سرّ الله است و هر قدر به امام زمان نزدیکتر می شویم، انتظار انسان بیشتر می شود. همانند استاد و شاگرد، که اگر شاگرد از استاد علمی را یاد بگیرد، تقاضای یادگیری بیشتر دارد و قربه الی الله انتها ندارد.

شهید بهشتی می گوید، هر کس خط دارد، دشمن دارد. وقتی امام زمان قیام کرد، آنگاه تمام کفر نیز قیام می کند چون امام دارای خط و میزان است. همانند قیام انقلاب اسلامی، که باعث قیام کفر جهانی بالاخص امریکا و اسرائیل شده است. همان طوریکه که ائمه نور داریم، ائمه نار هم داریم. افراد با تقوا و عاقل اگر کسی را ببینند می گویند او بهتر از من است. چنانچه کوچکتر باشد می گوید کوچک است و گناه کمتر کرده است چنانچه بزرگتر باشد، می گوید عبادت بیشتر کرده است و لذا بهتر است و چنانچه هم سن باشد می گوید من کارهای نیک او را نمی دانم.

چنانچه کسی بگوید من بهتر از دیگران هستم، جاهل است. جنین در رحم مادر اگرچه چشم دارد ولی دنیای ماده را نمی بیند. فرد نابینا در این دنیا نیز زیبایی طبیعت را نمی بیند. افراد غافل و جاهل اگرچه چشم سر دارند ولی چشم دل آنها کور است و حقایق و زیبایی هستی را نمی بینند تا به خالق آن پی ببرند.

انسان عارف چشم دلش باز است و زیبایی های خلقت را می بیند و لذت می برد و زندگی دائمی دارد، اگرچه در این دنیا عمر کوتاه دارد. اما لذات دنیوی کوتاه مدت است، لذا زندگی موقتی دارد. چهارده معصوم آمده اند که ما را به زندگی دائمی هدایت کنند.

حضرت محمد، علاوه بر اینکه نبی است او رسول و محدث و در مقام رسالت و امامت است و خاتم پیامبران به تبعه خاتم انبیاء مقام نبی دارند و امامان معصوم به تبعه خاتم پیامبران. لذا خاتم انبیاء بالاتر از همه انبیاء می باشد و چون همه صاحب

عصمت هستند، لذا قابل قیاس هستند و نمی توان معصوم را با غیر معصوم مقایسه کرد و قابل قیاس نمی باشند و غیر معصوم صاحب گناه است.

امام پیشوای مطلق نظام هستی است و اینکه بعضاً گفته می شود که چهارده معصوم بطور موروثی امام شده اند، کاملاً غلط می باشد و امام حسن هیچ پسر معصوم نداشتند و حضرت علی داماد پیامبر بود که به اذن الهی خلیفه بلافصل پیامبر است. و همه پسرهای ائمه معصوم نبودند و امام زمان باید سرمشق و معصوم باشد.

بخش نهم

جایگاه جهنم و بهشت در جهان هستی

به نظر می‌رسد که سه نوع معاد داریم، یکی معاد جسم، معاد روحانی و معاد جسمانی. معاد جسم در عالم ماده و معاد روحانی در عالم برزخ و معاد جسمانی در عالم آخرت می‌باشد. در عالم ماده انسان دارای بدن عنصری در عالم برزخ بدن مثالی و در عالم آخرت، بدنی کامل شده بدن عنصری و بدن مثالی است. لازم به ذکر است فرق است بین جسم و جسمانی. در کلمه جسمانی به چیزی اطلاق می‌شود که تشابه جسم ندارد ولی لزومی ندارد که حتماً جسم باشد. به نظر می‌رسد که با عنایت به عالم ماده، زندگی در آن مطابق شرایط آن می‌باشد و برای تکثیر نیاز به تولید مثل در یک سیر طبیعی می‌باشد. در عالم برزخ، نیازی به بدن عنصری نیست و با توجه به غیر مادی بودن انسان در عالم برزخ، بدنی متناسب با آن که بدن مثالی است لازم است. در عالم آخرت، با توجه به آیات قرآنی، نیازهای واقعی انسان برآورده می‌شود و محدودیت‌های مادی مانع رسیدن به شهوات گوناگون و غرایض نمی‌باشد.

بطریق مشابه انسان دارای سه بهشت دنیوی، برزخی و اخروی است و متناظراً جهنم. چیزی که هست انسانها اگر در عالم طبیعت مراحل تزکیه را طی کنند، زودتر چشمه‌های از عالم برزخ و آخرت برایش مشخص می‌شود، نقل است از

آیت الله طباطبایی از استادش آیت الله قاضی که گفته است چنانچه مشغول ذکر هستید به چیزهایی که برای حاصل می شود توجه مکن یک مرتبه در مسجد نشسته بودم، به طرف چپ نگاه کردم، گویا احساس کردم یک حوری است، طرف راست رو گرداندم یک حوری مشاهده کردم دو مرتبه روی گرداندم دیگر ندیدم. لذا امکان دیدن حوری در این عالم نیز وجود دارد.

انسان بوسیله اعمال خود بهشت یا جهنم را ایجاد می کند همان طوریکه با اعمال خود عذاب ایجاد می کند مگر نه خداوند متعال برای کسی عذاب ایجاد نمی کند و هر کسی پاداش اعمال خود را کسب می کند.

انسان دارای دو حجاب می باشد، یکی حجاب ظلمانی و دیگری حجاب نورانی. همان طوریکه در تاریکی نمی توان حرکت کرد در نور خورشید از نزدیک نمی توان نگاه کرد. انسانهای کامل می توانند از حجاب های نورانی عبور کنند.

به نظر می رسد بیماری برای انسانها باعث حبط گناهان می گردد و انسان را به یاد خدا می اندازد و خدا خدا می کند تا بهبود پیدا کند و از عذاب اخروی نجات یابد. همانند یک زندانی که با طی دوران حبس و مجازات و شلاق خوردن باعث تنبیه فرد می شود و پس از بازگشت به جامعه عنصری مفید خواهد شد. در عالم برزخ هم افرادی می گویند کاش در زندان دنیا تنبیه می شدیم تا در این عالم آسوده خاطر باشیم. همانند امتیازی که به رزمندگان می دهند که هرچه مدت آن بیشتر باشد امکان بهره مندی در امتیاز دنیوی بیشتر است. چه بسا امکان داشت که با یک روز رزمندگی بیشتر، بتواند امتیازی خوب را کسب می کند و می گوید کاش یک روز بیشتر در جبهه بودم اگرچه اجر اخروی آن جای خود دارد.

دین ناموس خداست و در حفظ آن باید کوشا باشیم. عمل رهبران جامعه در اعضای جامعه تبلور پیدا می کند و مردم آینه رهبران هستند. چنانچه علما در عمل و گفتار اسلام را آنطور که هست پیاده کنند، آنگاه با اصلاح افراد، جامعه اصلاح پیدا می کند. علامه می فرمایند: دین حافظ ماست و نه اینکه ما حافظ دین هستیم. لذا باید همانند معتادین که یک فرد را پای منقل می آورد و اعتیاد را گسترش می دهد، باید جوانهای پاک را تک تک با علوم و معارف اسلامی آشنا سازیم تا لذت اخروی را بچشند و دیگر به لذات دنیوی نروند.

امامت از دیدگاه اهل سنت و اهل شیعه متمایز است. شیعه معتقد است که امام زمان باید معصوم باشد. اینکه اخیراً بعضی از نویسندگان خلط مبحث کرده و می گویند رهبری در حکومت اسلامی ایران بطور غیر مستقیم بوسیله مردم و خبرگان انجام می شود و ما اهل سنت نیز در زمان رحلت پیامبر توسط اهل خبره، امام را بوسیله خلق تعیین کردیم. باید گفته شود که بخاطر غیبت امام زمان علمای دین نایب امام زمان هستند. در شرایط فقهی برای اداره قسمی از دنیا، باید فردی که دارای شرایط لازم را داشته باشد انتخاب شود. چنانچه امام زمان ظهور کند، آنگاه رهبران مذهبی در حکومت اسلامی تابع فرمان امام زمان هستند و هم اکنون بطور غیر مستقیم مجری احکام الهی می باشند.

وای بر جامعه ای که علمای آن گوشه نشین و جاهلان آن حاکمین بر جامعه شوند. چهارده معصوم برای هدایت و کمال جامعه به سوی الی الله آماده اند و مگر نه زندگی معمولی را که همه انجام می دهند. آنها معصومین جامعه و انسانهای کامل که در مقام فوق حدس و فوق امر می باشند و چنانچه چیزی را بخواهند، عملی می شود و نیاز به فکر و اکتساب نمی باشد. و چه مشکل است که عالم و جاهل هم

مباحثه شوند و جاهل از عالم چیزهای جزئی طلب می کند. در صورتی که دو عالم برای مدت‌ها هم مباحثه کنند خستگی ندارد بلکه باعث ارتقاء می گردد.

کل موجودات هستی در حال تکامل هستند که بوسیله یکدیگر رشد مادی یا معنوی پیدا می کنند. مثلاً انسان با شهادت به کمال می رسد، مواد غذایی با خوردن انسان یا حیوان به کمال می رسد. چنانچه انسان با گفتن بسم الله و الحمد لله خوردن را انجام می دهد تکامل مادی و معنوی حاصل می شود. برای غذا تکامل معنوی و برای انسان یا حیوان تکامل مادی و معنوی حاصل می شود. اینکه تأکید شده است که موقع خوردن غذا ذکر بسم الله و موقع پایان غذا ذکر الحمد لله گفته شود، بخاطر این است که به غذا ظلم نشود و او به مراحل تکامل خود برسد. یا وقتی که گفته می شود اصراف نشود، در حقیقت انسان با آن کار، تعالی معنوی را از آن غذا گرفته است. و همه اجزاء هستی نیاز و علاقه مند به تکامل بسوی خدا هستند ولی انسان یا حیوان باعث می شود که بعضاً با اصراف به کمال نرسند.

اینکه گفته می شود بهشت زیر پای مادران است به نظر می رسد که با توجه به اینکه پس از انعقاد نطفه، مادر نقش اصلی در ارتقای روحی جنین را دارد. نقش پدر در تشکیل نطفه و پس از تولد جنین در تربیت و دادن رزق حلال به فرزند است. مادر است که می توان با طی مراحل تزکیه و مراقبت های ویژه و انجام واجبات و ترک محرمات باعث شود که روح انسانی که در جنین تعلق پیدا کرده مراتب کمال خود را طی کند. بگونه ای که برای جنین بهشت را ایجاد کند. لذا رحم مادر می تواند بهشت و هم جهنم برای فرزند باشد. لذا می توان گفت که حداقل چهار بهشت در عوالم رحم، طبیعت، برزخ و قیامت وجود دارد. و منظور از بهشت زیر پای مادر، همان عالم رحم می باشد.

قیامت پنج نوع می باشد. نوع اول که در هر آن و ساعت قیام فرد بر پا می شود که انسانها با اعمال خود بهشت و جهنم را ایجاد می کنند. نوع دوم، مرگ طبیعی است و هر کس که بمیرد آنگاه قیامش قیام کرده است نوع سوم مرگ ارادی است، که فرد قبل از مرگ طبیعی دچار خودکشی می شود. نوع چهارم، قیامت آخر زمان است که همه در انتظار آن می باشند. نوع پنجم، قیامت کبری می باشد، که قیامت فناء فی الله و بقاء بالله عارفان موحد است.

لازم است که هر مسلمان مفهوم توحید را کاملاً بداند. دو نوع توحید داریم یکی توحید عددی و دیگر توحید صمدی. منظور از توحید صمدی آنست که در هر عنصر هستی که قابل تصور است ذات حق تعالی جلوه کرده است و لذا هر شی جلوه ای از حق تعالی است. اما ذات حق تعالی بی پایان است و برای انسان شناخته شده نیست، همانند هر شی و ذات حق تعالی است که یکتاست. اینکه گفته می شود خدا یکی است، منظور ذات حق تعالی است که یکتاست ولی در اجزاء هستی جلوه می کند. بنابراین توحید عددی نداریم ولی توحید ذاتی (یا صمدی) داریم. توحید عددی یکتا نیست (چون هر شی حق است) ولی توحید صمدی یکتاست (یعنی ذات حق تعالی یکتاست) بنابراین اینکه گفته می شود خدا همه جاست، زیرا آنچه که می بینیم و قابل تصور است جلوه ای از حق تعالی است.

این که گفته می شود خدای متعال از حق الناس نمی گذرد ولی امکان گذشت حق خود می باشد، بخاطر این است که برای تکامل انسان حق الناس، یک مانعی برای تهذیب نفس و تکامل بسوی خدا می باشد.

تا صدف قانع نشد پر دُر نشد

کوزه چشم حریصان پر نشد

انسان برای تکامل باید ظرف وجودی را پاک کند و طهارت کامل پیدا کند تا ذکر و دعا تأثیر داشته باشد. در غیر این صورت همانند آبی که در ظرف آلوده ریخته شود، اگرچه آب پاک است ولی نتیجه خروجی و حاصل آن آب آلوده است. عده ای هم ظرف وجودی پاک دارند ولی در فکر اینکه آنرا پر کنند نمی افتند. همانند داشتن یک ماشین که انسان کار کرد دگمه های آن را نداند مثلاً کولر دارد ولی از آن استفاده نمی کند. انسانها باید با طی مراحل تزکیه ظرف وجودی را باشناخت خود و در نهایت خدا پر کند و در روز قیامت خدای متعال در خصوص معرفت و شناخت فرد سوال می کند که زندگی را چگونه گذراندی.

ذکر در عالم هستی اثر خود را دارد. همان طوریکه با ذکر صیغه عقد دو نفر با هم محرم می شوند، در مقابل به همدیگر نامحرم هستند. نقل است بهول در کاخ شاه عصر خود که منکر اثر ذکر است، کلوخی را به سر فردی می زند، آن فرد می گوید دردم آمد بهول می گوید مگر نه این است که انسان از خاک و کلوخ هم از خاک پس قاعدتاً نباید خاک بر خاک تأثیر گذارد. ذکر صلوات و ذکر لعن نیز در عالم هستی اثرات زیادی دارد. نقل است که مادر یکی از ائمه دو پیراهن بافته اند و گویند یکی را هنگام بافتن با ذکر صلوات و دیگری را با ذکر لعن بافتم، کدام را انتخاب می کنیم. لذا امام آنکه لعن دارد را انتخاب کرده است به نظر می رسد که علت اصلی بخاطر مخالفت با ولایت که در حقیقت با جانشین خدا و امام زمان است نه فرد می باشد.

وقتی به سیر تاریخ می پردازیم. پس از رحلت پیامبر و آمدن حکومت خلفا و نهایتاً ولایت امیر مومنان شروع شد. نقل است معاویه دستور لعن علی در خطابه ها و سپس قنوت را داد و این کار را تا چندین سال ادامه داد. اگرچه در آیه مباحله

عصمت آل عبا و پنج تن در قرآن آمده است ولی متأسفانه ظرف وجودی آنقدر آلوده است که امکان اثر حقایق مقدور نمی باشد. مباحله روش علمی و منطقی برای اثبات حقانیت است و امکان اجرا در زمان حال بین اهل سنت و اهل شیعه است. نقل است مباحله بین علمای عرفان و علمای فقه نیز انجام شده است. لذا مباحله می تواند در هر زمان بین تفکر یک حق و باطل انجام و خدا قضاوت نهایی کند.

همان طوریکه هر شی دارای یک ظاهر و یک باطن می باشد عوام بر اثر ظاهر قضاوت می کنند و علما دنبال باطن آن شی هستند. قرآن مجید نیز دارای یک ظاهر کلامی و یک باطن می باشد. از جمله قصص قرآن یک واقعه را بیان می کند که ظاهر آن آیات است و یک درس و آموزندگی دارد که بطن آن می باشد. مثلاً داستان حضرت یوسف، جوانی را معرفی می کند که چگونه در مقابل نامحرم با شهوات خود مبارزه کند و مبارزه با نفس را به ما یاد می دهد که سرانجام آن پادشاهی در این دنیا و در آخرت بهشت برین و لقاء الله می شود. لازم است همان طوریکه علمای دین تفسیر ظاهری و کلامی قرآن پرداختند، علمای عرفان نیز تفسیر انفسی آیات را بیان کنند تا مردم از این سرچشمه الهی سیراب گردند.

معجزه پیامبران، اراده انسانهای کامل است. همانند عصای حضرت موسی که اگر به آب دریا بزند خشک می شود و اگر در مجلس فرعون رها کند ازدها می شود و در حالت عادی یک عصا برای تکیه گاه است.

کافرین یعنی پوشانندگان حق معنی دارد و کافر کسی است که حق را بپوشاند. و همه حق جو هستند و بوسیله اثبات، حقانیت در حقیقت را نشان دادن به فرد است. همانند کسی که عینک دارد ولی مدتی عینک را بالای چشم روی پیشانی قرار داده

و دنبال عینک می رود. کسی از او سوال می کند دنبال چه هستی، می گوید دنبال عینک هستم لذا او غفلت دارد.

اولین اختلاف، از بدو خلقت از خلافت بر زمین توسط آدم و شیطان مطرح شد. پس از فوت آدم اختلاف بین فرزندان آدم در خصوص خلافت پیش آمد که برادری یک برادر دیگر را کشت و این ادامه داشت تا صدر اسلام که پس از رحلت حضرت محمد، بحث خلفای اهل سنت و اهل ولایت مطرح شد. همواره بین حق و باطل جدل بوده است همانند مبارزه عقل و نفس عماره است تا زمانی که عقل بر انسان حاکم باشند باعث رشد و تعالی است و چنانچه نفس شیطانی حاکم و غلبه بر عقل پیدا کند، آنگاه سقوط و انحطاط برای آدمی دارد.

لعن علی زمانی از خطابه ها حذف شد که یکی از علمای شیعه ازدواج بین دختر مسلمان و مرد مسیحی را بطور مصلحتی فتوا داد. این شایعه بین علمای اهل سنت مطرح شد و آنها گروهی از علما را نزد عالم شیعه آوردند که آیا چنین حکمی صادر گردید. در جواب عالم شیعه گفت مگر فاطمه دختر پیغمبر مسلمان نیست و حضرت علی شوهرش را شما اهل منبر لعن کرده و حضرت علی را تکفیر می کنید. پس از این استدلال بود که از تکفیر در خطابه ها منع گردید.

خدا مقلب القلوب است. چنانچه دل را به خدا دهیم آنگاه خدا دلها را به او می دهد. امام خمینی رهبر دلها بود اگرچه شاه امکانات زیادی داشت ولی مردم را نداشت. اما امام یک عرفان و عالم دینی بود و دل را به خدا داده بود و خدا محبت او را بر دل مردم نهاد. خداوند محبت مردم را به دل مومنین قرار می دهد و یک چهره نورانی به آنها می دهد.

علمای اهل سنت (هر چهار فرقه) می گویند که امکان دارد که بین واجبات اذان و اقامه می توان حقایق را ذکر کرد. با توجه به اینکه شهادت به ولایت امیر مومنان جزء ایمان فرد است. لذا در شهادت به علی ولی الله حقیقت و قول حقی بیان شده است. در اذان اهل سنت نیز ذکرهایی آمده است که در اذان واجب اولیه زمان پیغمبر نبوده است. مومن باید اقرار به ولایت علی داشته باشد چنانچه کسی اقرار نکند مسلمان است ولی مومن نیست. و شهادت به علی، بدعت نمی باشد. وقتی در اذان شهادت بر محمد رسول الله می گویی به رسالت پیغمبر از طرف خداست اقرار می کنی. شیعه شهادت به حضرت علی را جزء اذان نمی داند (نه واجب نه مستحب) بلکه ادای قول حقی است. شیعیان برای ابراز حب علی انجام می دهند. و شهادت به حضرت فاطمه نیز به همان دلیل می باشد که گفته شود اشهد ان فاطمه عصمت الله، جهت تبرک و ادای حق بلامانع است.

قصص قرآن، الگوهای انسانی را ارائه می دهد نه اینکه داستانهایی را معرفی کند. لذا انسانها با خواندن داستان باید پیروی کنند، مانند داستان حضرت نوح که بیش از ۹۰۰ سال زندگی کرد و بسیار به او اذیت کردند و در این مدت ۷۲ نفر را توانست هدایت کند یا داستان حضرت یوسف، که مقاومت در برابر شهوات را معرفی می کند و داستان حضرت نوح، مقاومت در مقابل باطل را نشان می دهد.

پیامبر گرامی در طول زندگانی نه شعر گفتند و نه مطلبی را نوشتند تا اینکه برای مردم شبهه ای ایجاد نشود که از خودش مطالب وحی را می گوید. بلکه در مقام کن قرار دارد و قرآن از طرف خدا ابلاغ شده است. پیامبر گرامی تفاوتشان با خدای متعال در خالق و مخلوق بودن است و در سایر امور اختیارات یکسان دارد. در حقیقت در خدا ذوب شده اند. اینکه جبرئیل امین گفته می شود به پیامبر نازل شده

است بدین صورت نمی باشد که ملکی بصورت انسان بر پیامبر نازل می شده و پیام آور بوده است بلکه با توجه به اختیارات خدایی داشتن، علم او علم خدا می گردد، لذا قرآن بوسیله او ابلاغ می گردد. بعضاً پیام حق بوسیله یاران پیامبر منعکس می شد، همانند هندی کلبی.

مانده بهشتی نیز که برای پیامبر می آمده نیز به همین منوال است، بخاطر مقام عصمت. اینکه جهان هستی برای انسان کامل بهشت است لذا غذایی که می خورد مانده بهشتی است و اینکه ملکی آنرا بیاورد نیست بلکه امکان دارد آن ملک بصورت یکی از اصحاب غذایی را بیاورد که پاک می باشد. مثلاً خرما می بهشتی مشابه خرما می دنیوی است که مراتب نزول متمایز دارند و بر بدن انسان تأثیر می گذارد.

بطریق مشابه زمانی که تعلق روح از بدن مادی کم می شود گویند ملک عزرائیل قبض روح می کند و سیر ملک در نفس آدمی است. همانند سیر جبرئیل که مسئولیت اعلام پیام وحی از طریق نفس بوسیله عقل را بعهده دارد.

بطور کلی قرآن تجلی خداست و پیامبر نیز تجلی خداست. قرآن از طریق عقل در پیامبر تجلی می کند. نفس از طریق زبان تجلی پیدا می کند و بوسیله حضرت علی مکتوب می گردد و قرآن مکتوب حاصل می شود. لذا گفته می شود پیامبر قرآن خداست. جبرئیل امین عامل انتقال قرآن از طریق عقل از حق تعالی است. لازم به ذکر است که حرکت زبان بوسیله نفس صدا و کلمات گوناگون را ایجاد می کند. بنابراین جبرئیل ملکی است که قرآن را بوسیله عقل به پیامبر نازل می کند. در حقیقت جهان هستی بوسیله عقل آشکار می گردد و اصطلاحاً گفته می شود که جبرئیل امین نازل شده است. البته در شب قدر، قرآن بطور یکجا در پیامبر تجلی پیدا

کرده است و در زمانهای مختلف بطور جداگانه، قسمتهای آن تجلی نموده است. و می توان گفت که قرآن یعنی نفس پیامبر، که به اذن الهی تجلی در پیامبر شده است. منظور از لقاء الله دیدن خدا با چشم نیست بلکه دیدن خدا با چشم دل می باشد. انجام واجبات و ترک محرمات جزء شرایط اولیه تزکیه است. لیست واجبات و محرمات در کتاب آیه مشکینی بنام واجبات و محرمات آمده است.

دل دارای حواس گوناگونی مانند چشم دل، گوش دل و الی آخر دارد. اینکه گفته می شود با چشم دل چیزی را نگاه کن، منظور دیدن حقایق آن می باشد. در حالت لقاء الله دیدن و پی بردن به حقیقت حق تعالی است. بعبارت ساده تر خدا شناسی است که منجر به خودشناسی است. لذا مقام لقاء الله کسی پیدا می کند که خود را و در حقیقت نفس خود را کاملاً بشناسد.

همان طوریکه مادر با اعمال و رفتار و تغذیه خود، تمام اعضاء بدن تحت تأثیر قرار می گیرد. در حالتی که جنین در زهدان مادر قرار گیرد از مادر تغذیه می کند. لذا کلیه رفتار و تغذیه او در جنین اثر می گذارد. چنانچه روح مادر تزکیه گردد، متعاقباً به فرزند نیز اثر می گذارد. لذا مادر در دوران حاملگی نقش اصلی را در تربیت فرزند دارد و رحم مادر می تواند بهشتی برای فرزند گردد. لذا اینکه گفته می شود بهشت زیر پای مادران است، بخاطر نقش مادر است. البته نقش پدر در تهیه مال حلال و تشکیل جنین مؤثر است.

بهشت صورتی از رحمت خدا و جهنم صورتی از غضب حق تعالی می باشد. چنانچه کسی عمل خلاف انجام دهد و سپس دچار گرفتاری و زندان گردد آنگاه یا عمل خود جهنمی همانند زندان ایجاد کرده است. در صورتی که فرد با اعمال نیک، باعث افزایش رحمت الهی در زندگی شده و عالم طبیعت را بهشت و کشت زار

آخرت نموده است. به نظر می رسد که تجلی رحمت خدا همان بهشت و تجلی
عصب خدا همان جهنم است. همان طوریکه تجلی کامل خدا در امام زمان و تجلی
در مراتب دیگر در موجودات هستی می باشد.

بخش دهم

راهنمایی برای کسب معرفت نفس و ایمان

آداب و دستور العملی برای کسانی که به دنبال یک برنامه عملی هستند توسط استاد صمدی تدوین شده که عبارتند از:

۱. انجام واجبات، مطابق رساله عملیه
۲. ترک محرمات
۳. کسب حلال، مطابق دستور شرع
۴. تلاوت قرآن، که تجلی انسان کامل است
۵. آیه عباد الرحمن آخر سوره فرقان دستور العملی کامل برای سالکان الی الله معرفی شده است.
۶. در حال وضو بودن
۷. اسراف نکردن، بالاخص در غذا
۸. کم صحبت کردن
۹. مراقبت و حضور و عنایت نزد خدای متعال
۱۰. ادب مع الله داشتن

۱۱. عزلت، با همه باش و بی همه باش

۱۲. شب زنده داری

۱۳. تفکر در نظام خلقت عالم و آدم

۱۴. ذکر الله، قلباً و لساناً

۱۵. ریاضت در راه علم و عمل

۱۶. میانه روی در امور حتی عبادت و اعتدال در امور

۱۷. شفقت با مردم و سعه و شرح صدر داشتن

۱۸. تنظیم امر خالق و نظم در امور

۱۹. طهارت، مبسوط این آداب در کتاب لقاء الله علامه آمده است.

۲۰. حفظ شعائر اسلامی بالاختصاص حجاب

همچنین دستور العملی برای سیر مطالعات در کتاب حامل اسرار برای طلاب و اهل عرفان آمده است.

وقتی انسان می خواهد حرفه ای را یاد بگیرد، ابتدا به صاحب فن و استادکار مراجعه می کند. و پس از کسب اجازه به فعالیت می پردازد تا به تدریج در آن حرفه صاحب نظر گردد. همانند پزشکی که برای معالجه بیماران، مدتها باید به علوم گوناگون آشنا و مراحل دبستان، دبیرستان و دانشگاه را طی کند تا اجازه معالجه به وی داده شود. اگر انسانها بخواهند به حقایق هستی پی ببرند باید زیر نظر یک استاد به خودسازی مشغول گردند تا به تدریج عروج کنند. عبادات بالاختصاص نماز و دعا وسیله معراج آدمی است. احادیثی که نقل شده است یک ظاهری دارد و یک باطنی.

باید جان به لب رسد تا حقایق آنها کشف گردد. قرآن یک ظاهری دارد و یک باطن. باید از ظاهر استفاده کرد تا به حقایق آن دست یافت. ظاهر و باطن آن از هم جدا نمی باشند. همانند گردویی که یک پوست ظاهری دارد، باید شکافته شود تا مغز آن خورده شود و لذت برده شود. اینکه گفته می شود در دو طرف انسانها دو ملک مشغول ثبت اعمال انسانها می باشند و اگر خطایی انجام شود، ملک دیگر می گوید برای مدتی صبر کن، بلکه انسان توبه کند دارای تفسیر انفسی است. به نظر می رسد که همه اینها حکایت از یک واقعیت است و آن آدم شدن است و نحوه آنرا به زیانها و بیان های گوناگونی ارائه شده است. قرآن و عترت نیز تواماً باعث رشد انسان می شود اولی ظاهر و دومی باطن است.

عالم، علوم انباشته شده می باشد. علم یک حقیقت است که قابل اثبات شدن نمی باشد. علمی که ما فرا می گیریم علوم مجازی است و با فراگیری آن ارتباط بین اجزاء هستی و پاره ای از اسرار آن را فرا می گیریم. مثلاً روشهای اثبات خدا باعث زدودن جهل و پیدا کردن یقین می باشند، مگر نه خدا قابل اثبات نمی باشد و حق یک حقیقت است.

عارف حقیقی کسی است که بر محور ولایت و عصمت انسانهای معصوم و وحی، منزل الهی را طی طریق نماید. در مسیر سیر عرفان، گاهی یافته های آنسوی، انسان را آلوده و مشوب می سازد که باید با ترازوی قرآن، عترت و عصمت سنجش داده شود و از هرچه خلاف شرع است، پرهیز کند.

سیر درسی برای دانشجویان و مشتاقان علوم عرفانی بصورت زیر است:

۱. مطالعه کتاب طهارت

۲. مطالعه نور علی نور بالاحص بحث ادب مع الله

۳. معرفت نفس (جلد ۱ و ۲)

۴. گنجینه گوهر روان

۵. اتحاد عاقل به معقول

۶. شرح العیون فی شرح العیون

۷. ممد الهم فی شرح فصوص الحکم

۸. رساله علم و دین: پیرامون مسائل علم و دین

۹. نهج الولایه، پیرامون امور امام زمان عجل الله

۱۰. انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه (پیرامون انسان کامل)

۱۱. انسان در عرف عرفان

۱۲. نامه ها و برنامه ها

بندگان خاص خدای رحمان آنان هستند که صفات زیر را دارند که در سوره فرقان آمده است.

۱. در راه رفتن متواضع قدم بر می دارند

۲. در برخورد با جاهلان، با سلامت نفس جواب دهند

۳. نماز شب را انجام دهند

۴. دائماً مشغول ذکر و دعا هستند

۵. عدم اسراف در انفاق دارند

۶. نداشتن بخل

۷. در احساس میانه رو و معتدل هستند

۸. موحد هستند

۹. گوشت حرام نمی خوردند

۱۰. زنا نمی کنند

۱۱. عمل صالح انجام می دهند

۱۲. از گناهان خود توبه می کنند

۱۳. شهادت به ناحق نمی دهند

۱۴. گذشت در امور دارند

۱۵. تدبر در قرآن می کنند و کسب معرفت و ایمان دارند

۱۶. متقی هستند

۱۷. دعا برای فرزندان صالح داشتن دارند

۱۸. صبور هستند

۱۹. افراد صالح هستند

۲۰. صاحب نعمت هستند و گفتارشان بر دل می نشیند و اثر می گذارد

همان طوری که بدن انسان در طول روز آلوده می گردد و با حمام گرفتن تمیز می شود، روح انسان نیز بخاطر اعمال روزانه نیاز به تطهیر دارد. با انجام نمازهای روزانه و شبانه روح آدمی بطور مرتب پالایش می شود. ضمیره بن حیب راجع به

نماز از پیامبر گرامی سؤال کرد، که در ذیل آمده است. حضرت محمد پاداش‌های
۲۹ گانه نماز را ایراد فرمودند.

۱. نماز از واجبات دین است
۲. موجب خوشنودی خداست
۳. طریقه پیامبران است
۴. محبت ملائکه را جلب می کند
۵. هدایت و ایمان است
۶. نور معرفت است
۷. برکت رزق است
۸. راحت بدن است
۹. برای شیطان ناخوشایند است
۱۰. حربه ای در مقابل کفار است
۱۱. سبب مستجاب شدن دعاست
۱۲. قبولی اعمال است
۱۳. توشه آخرت مؤمن است
۱۴. شفیع نرد ملک الموت است
۱۵. مونس قبر می باشد
۱۶. جواب نکیر و منکر است

۱۷. نماز بنده در محشر تاجی است بر سرش

۱۸. نوری در صورتش می باشد

۱۹. لباسی بر تنش می باشد

۲۰. پرده ای است بین او و آتش

۲۱. حجتی است بین او و آتش

۲۲. موجب نجات از جهنم است

۲۳. عبور از پل صراط است

۲۴. کلید بهشت است

۲۵. مهر حور العین است

۲۶. بهای بهشت است

۲۷. نماز است که بندگان را به بالاترین درجات می رساند

۲۸. چون مشتمل بر انواع عبادات از جمله: تسییح، تحلیل، تکبیر، تمجید و

تقدیس خداوند و گفتار و دعا است

دعا جلدی ترین و پاک ترین و قوی ترین نحوه برقراری بین مخلوق و خالق هستی می باشد. دعا از نظر لغت به معنی طلب کردن حاجت از باری تعالی است. نیایش کشتن روح به سوی کانون غیر مادی جهان است. نیایش پرواز روح بسوی خداست. استاد مطهری می فرماید انسان در دو حال ممکن است خدا را بخواند یکی وقتی دچار سختی و اضطراب است و دیگر وقتی که روح خودش اوج بگیرد. خداوند متعال در سوره های مختلف قرآن از جمله بقره، اعراف، مؤمن، انبیاء اهمیت

دعا و نیایش را ذکر نموده است و می فرماید اجابت می کنم دعای نیایشگر را، وقتی که مرا بخواند و تأکید می کند که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. امام رضا (ع) از پیامبر گرامی نقل می کند که دعا سلاح مؤمن، ستون دین و روشنایی آسمانها و زمین می باشد. اجتماعاتی که احتیاج به نیایش را در خود کشته اند، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهند بود.

دعا دارای اثرات گوناگون در آدمی می باشد. دعا عقاید را در قلب انسان تثبیت می کند، عامل تزکیه و تکامل آگاهی و نگرش انسان و اصلاح اهداف او در زندگی است، دعا به پاکسازی نفس در جهت اصلاح اخلاق و ادب انسان بر می خیزد، دعا دعوت انسان است به اعمال صالح همچون نماز و فروع الدین. دعا کننده باید رعایب ادب دعا را بکند. همانند کسی که از فردی چیزی می خواهد، ابتدا سلام و احوال پرسی کرده و سپس با رفتاری مؤدبانه درخواست خود را اظهار می دارد. ابتدا لازم است درود و سلام بر اهل بیت کرده و خدا را به عظمت بزرگی و خود را به کوچکی در مقابل حق تعالی ابراز کند و در نهایت خواست خود را بخواهد. دعا دارای شرایطی است، از جمله حضور قلب، خضوع و فروتنی، تفرع در دعا، بلند کردن کف دستها و طهارت ظاهری و باطنی داشتن است.

کسی که نماز نگذارد از شیطان بدتر است زیرا شیطان بر آدم سجده نکرد و انسان بر خدا سجده نکرده است.

افراد سالک، دلهای نزدیک به هم دارند، اگرچه ممکن است از یکدیگر به ظاهر دور هستند. بالعکس ممکن است دو نفر کنار هم باشند ولی دل و فکرشان با هم فرق داشته باشد، ملاک نزدیکی افراد، نزدیکی دلهاست.

دل من با دل تو آشنا کرد نه من کردم، نه تو کردی، خدا کرد

امام خمینی می گویند عید روزی است که در آن گناه نشود. عید روزی است که در آن کمال انسانی باشد. خواه عید فطر یا قربان یا عید غدیر و الی آخر.

عید آمد و بلبل ز قفس نغمه زنان است طوطی دل از بند بدن رقص کنان مست
هر کس که در این ماه ز بیگانه جدا شد با دلبر دیرینه خود طرح دگر بست
عیدهای رسمی برای تداوم نهضت و یادآوری آن روز و باقی ماندن اثر آن روز است.

شب قدر شبی است که انسان حالت عرفانی دارد. عید قربان، روزی است که نفس شیطانی و رذیله قربانی می شود و عیر غدیر روزی است که برای نجات باید زیر چتر ولایت قرار گرفت تا به کمال برسیم و عید فطر، پاداش یک ماه مبارزه نفس از طرف حق تعالی است که باعث شود انسان در طول سال آماده گردد، تا مراحل تزکیه را تداوم دهد.

مومن کسی است که در جای امن قرار گیرد جلسات معرفت نفس توری است برای شکار معرفت و ارتقای انسان به سوی کمال می باشد و باید در این راه خون جگرها خورد. و این راه طولانی است که باید بطور مداوم و منظم طی شود.

اینکه گفته می شود بمیرید قبل از اینکه بمیرانند، بخاطر این است که وقتی انسان فوت می کند و از این قفس رهایی پیدا می کند، نفس او می بیند که همه ذرات عالم مشغول تسبیح حق تعالی هستند. منظور کشتن نفس قبل از رهایی نفس می باشد.

برای مس قرآن نیاز به طهارت ظاهری است برای درک و فهم قرآن نیاز به

طهارت باطنی است. عالم جمع اضداد است، باران و زمین ترکیشان باعث تولید محصول می شود. ازدواج زن و مرد از دیدگاه ظاهری باعث بقای نسل و نیازهای انسان می باشد. از دیدگاه باطنی، باعث تکامل روحی می شود و زن مزرعه و کشت زار مرد است. در حقیقت رحم او کشتزار نطفه است. همانند برق که از حرکت الکترون است. لذا برای ایجاد نور نیاز به دو قطب مثبت و منفی دارد.

بهشت زیر پای مادران است، دلیلی است که اگر فرد بخواهد به کمال برسد باید ازدواج کند. فرزند صالح از ازدواج حاصل شود. میوه و ثمره انسان در ازدواج است. نصف دین با ازدواج کامل می شود. با ازدواج از کثرت به وحدت می رسیم. لذا با متأهل شدن در حقیقت مجرد می شویم و دو به یک تبدیل می شود و چون دو بال به سوی الی الله حرکت می کنیم. ازدواج باعث تکامل مادی و تکامل معنوی می گردد. ازدواج وسیله ای است برای طی مسیر کمال می باشد و دنیا کشت زار آخرت است و از طریق دنیاست که باید به آخرت رسید.

سوالی که مطرح می شود اینکه چرا خدا از طرفی انسان را به سوی دنیا و ازدواج سفارش می کند از طرفی سفارش به سیر الی الله می کند. حضرت آدم با روی آوردن به دنیا از بهشت رانده شد. به نظر می رسد انسان باید سیر انا الله و انا الله راجعون را طی کند و این سیر با طی عوالم گوناگون مقدور می باشد و در هر عالم ابزار متناسب با آن را می خواهد. با ازدواج آرامش فکری حاصل می شود. اگر انسان هم کفو خود را اختیار کند. همانند ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه که هم کفو یکدیگرند. ازدواج های ناموفق بخاطر هم کفو نبودن و اینکه به خاطر اهداف غیر الهی ازدواج صورت گرفته است.

نفس و عقل همواره مشغول جدل با یکدیگرند چنانچه عقل حاکم بر نفس

گردد انسان بسوی کمال می رود. نقل است که عقل به مرد و نفس به زن اطلاق می شود. این بدین معنی نیست که زن عقل ندارد، بلکه با جدال عقل و نفس حرکت ایجاد می شود و با حرکت می توان طی مسیر الی الله نمود. در دین اسلام تأکید زیاد بر ازدواج شده است و وظیفه پدر و مادر برای فرزند، ایجاد مقدمات برای ازدواج فرزند می باشد. والدین بالاخص پدر وظیفه دارد نام نیک انتخاب کند، علم بیاموزد و ازدواج را برای فرزند فراهم سازد. با فراگیری علم می توان سیر تکامل را تسریع نمود.

البته علم، اگر تنها کسب علوم و افزایش دانایی باشد کفایت ندارد همانند انباری از گاه می ماند که با یک کبریت زدن از بین می رود اگر علم همراه با تفکر و تحقیق، فرد را از ابتدای کودکی محقق بار بیاورد و به عالم هستی نگاهی محققانه داشته باشد، می تواند جایگاه خود را در جهان هستی ببیند و طی کمال کند. و عرفان نظری و عرفان عملی همچون دو بال برای طی کمال می باشند. همانند علم و ایمان که به تنهایی انسان را به کمال نمی رساند. وقتی به درخت خرما نگاه می کنیم، متوجه می شویم وقتی محصول خرما دارد که عمل لقا انجام گردد و به تنهایی بی ثمر است. انسان بدون ازدواج در جهان هستی ناقص است.

سوالی که مطرح است اینکه معرفت نفس چیست. از نظر لغوی معرفت به معنای پیدا کردن شناخت است. لذا نفس را باید تعریف نمود. به نظر می رسد که نفس از مفاهیم اولیه است که قابل تعریف نمی باشد ولی از آثار آن می توان پی برد. عرفا تعاریف گوناگونی کرده اند، مثلاً نفس را به ظرف علم تشبیه نموده اند که حضرت محمد بیشترین ظرف وجودی را داشته که قرآن در آن ریخته شده است. نفس دارای مراتب گوناگونی است از نفس جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی و ملکوتی است، که نفس ملکوتی مربوط به نفس انسانهای کامل می باشد. منظور از معرفت

نفس، شناخت نفس انسان کامل می باشد. حضرت زهرا نفس کل می باشد یعنی نفس حضرت زهرا نفس انسان کامل است. همان طوریکه حضرت علی عقل کل است، یعنی عقل حضرت علی، عقل انسان کامل است.

عرش علم است و ارکانش ملائکه، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی از اولین محمد، علی، حسن و حسین از آخرین می باشند. به نظر می رسد که ارکان علم انسانهای کامل از بدو خلقت تا قیامت می باشد. اینکه نفس را ظرف علم توصیف کرده اند، در حقیقت نفس کل ظرف وجودی انسانهای کامل می باشد. با توجه به میزان علم افراد، نفس انسانها متمایز است. چنانچه نفس حیوانی افراد غالب شوند، می گویند فرد دارای نفس شیطانی است و چنانچه نفس ملکوتی غالب شود، می گویند فرد دارای نفس الهی است.

نفس راحت طلب است و فراری است، همانند علم. شما در ماه مبارک رمضان ۲۹ روز روزه می گیرید و روز عید فطر روزه نمی باشید. چنانچه بخواهید بعد از عید روزه بگیرید نفس پیروی از خوردن یک روز می کند نه ۲۹ روز روزه بودن. مثال دیگر نفس مانند پرنده ای است که بر جانداران نشسته است و با اندک حرکت جانور، نفس فرار می کند. نفس با تنظیم زمان مهار می شود و زمان گهواره نفس است. لذا رأس ساعت در وقت وعده کردن حضور داشته باشیم. نفس یک چهره به طرف حق و طرف دیگر به باطل است.

جهنم تازیانه حق است. خارج شدن از بهشت باعث می شود که به جهنم برویم. به همین طریق خروج از جهنم باعث ورود به بهشت می شود. آتش دنیا سوزنده و آتش آخرت سازنده است. چوب زدن به فرش برای خروج گرد و غبار همانند تازیانه حق بر انسان است که باعث پاک شدن آلودگی های نفس می شود.

برای تکامل انسان ابتدا، گفتگو کن گفتگو کن گفتگو بعداً رفت رو کن رفت و رو کن رفت و رفت و رو. بعداً شستشو کن شستشو کن شستشو. در نهایت جستجو کن جستجو کن جستجو. ابتدا لازم است که انسان زیر نظر استاد به آموزش و تبادل نظر پردازد سپس همانند فرش، که ابتدا اشغال های روی آن را برداشته و بعداً با شستشو یا تکان دادن گرد و غبار درونی آنرا زدوده می شود. در حقیقت با طی علوم ظاهری، سپس به علوم باطنی آگاه می شویم. بعد از این سه مرحله شروع به تحقیق و تفحص کند.

در مسائل اعتقادی باید قوه خیال را از قوه عقل آزاد ساخت تا بتوان اصول اعتقادی و سایر روایات و آیات را بطور صحیح بحث نمود. برای مثال قوه خیال وقتی ساختمانی را می بیند، می گوید بنایی آنرا ساخته است. لذا اینطور به ذهن می رسد که جهان هستی نیز بنایی داشته و آنرا خدا می نامند. یا اینکه گفته می شود قرآن را از آسمان نازل کردیم، فکر می کند خدا پشت ابرها قرار گرفته و همان طوریکه آب بخار می شود و در نهایت به زمین باز می گردد و قرآن نیز توسط یک ملک با فرمان خدایی که پشت ابرها است برای پیامبر فرستاده می شود. این نحوه تفکر باعث تسلسل می گردد که خدا را چه کسی آفریده است. لذا باید ابتدا توحید صمدی را فرا گرفت تا به مسائل اعتقادی پاسخ داده شود.

انسان اگر بخواهد به معرفت حقیقی اسلام آشنا شود باید برای مدتی کلیه اعتقادات خود را در گوشه ای از ذهن حفظ کرده و سپس همانند بچه ای تازه متولد شده اصول اعتقادی خود را شکل دهد. این بدین معنی نیست که بی اعتقاد باشد، بلکه برای اینکه مفاهیم ذهنی و قوه خیال او بر استدلال و تفکر او تأثیر نگذارد. علمای بزرگ بعضاً تا سی سال زحمت امکان دسترسی به حقایق را پیدا نموده اند.

برای بحث های علمی ضرورت دارد که ابتدا انسان اصول اولیه مورد پذیرش را مشخص کند و مکتبی که براساس آن اصول شکل می گیرد مطالعه کند و هر چیز را در مکتب خاص آن مورد مطالعه قرار دهد. مسائل دینی و جهان هستی از دید فقها و عرفا متمایز است. فقها حکم ظاهری اشیاء و عرفا حکم باطنی را صادر می کنند. لذا هر دو صحیح می گویند، زیرا یکی ظاهر را می بیند و حکم می کند دیگری باطن را. همانند داستان حضرت موسی و خضر، وقتی که کشتی را سوراخ نمود، موسی اعتراض کرد، در صورتی که خضر آینده را می دید که بدست ناهل می افتد. یا در ریاضی، هندسه اقلیدسی و هندسه ناقلیدسی براساس اینکه دو خط موازی همدیگر را قطع می کنند یا نمی کنند شکل می گیرد. در هندسه اقلیدسی مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه در صورتی که در هندسه ناقلیدسی چنین نمی باشد. بنابراین با توجه به اینکه اکثر مردم اصول اعتقاداتشان براساس قوه خیال شکل گرفته است، نیاز به زحمت بسیار است تا اصول اعتقادی را براساس قوه عقل بناهیم. به نظر می رسد که ابتدا باید اصول اعتقادات، سپس کتاب طهارت و نهایتاً معرفت نفس علامه را زیر نظر استادی مبرز و عارف گذرانند تا به معارف حقیقی اسلامی پی برد. اصول اعتقادی مردم به خاطر اعتقادات والدین یا قوه خیال شکل گرفته است لذا ابتدا باید ترک عادت شود، سپس به اصول اعتقادی بطور عقلانی بررسی شود. همانند اینکه محل کار فردی دو در دارد و او عادت کرده که همواره از یک در ساختمان وارد شود، ولی پس از چندین سال درب ورودی نیاز به تعمیر پیدا می کند لذا طبق عادت او به درب اولی ابتدا می رود و وقتی به درب بسته برخورد می کند به درب دومی می رود. اصول اعتقادی ما نیز که چندین سال شکل گرفته است، نیاز به گذشت زمان دارد تا مطالب قالب ذهنی را عوض نموده و حقایق را در آن بریزیم.

انسان دارای هفت قوه می باشد.

۱. قوای ظاهری که شامل پنج قوه بینایی، چشایی، لامسه، بویایی و شنوایی است.

۲. قوای باطنی که هر یک از پنج قوه ظاهری دارای بطنی می باشند که از تجلی نفس است و باعث می شود که قوای ظاهری به وظایف خود عمل کنند.

۳. قوه خیال که نقش تصویر پردازی از اجسام هستی را دارد و نقشی در تصمیم گیری ندارد.

۴. قوه حس مشترک، که آنچه قوه خیال تصویر برداری کرده تجزیه و تحلیل می کند. چون قوه خیال هم می تواند عالم طبیعت و هم عالم ماوراء طبیعت را تصویر برداری کند، همانند خواب دیدن که بعضاً از عالم ماوراء الطبیعه مانند رفتن به بهشت حکایت می کند.

۵. قوه واهمه که نقش مجری دارد و پس از اینکه قوه حس مشترک تشخیص داد اقدام به عمل می کند، مثلاً کودکی دارد به چاه می افتد، انسان حرکت می کند که او را نجات دهد.

۶. قوه عقل، که تصمیم گیری کلی را بعهده دارد. همانند اکتشاف حقایق هستی.

۷. روح که باعث حیات موجودات، بالاخص انسان می باشد. که از اسرار آن بشر عاجز است. چنانچه انسان قوای عقل را در خدمت سایر قوا قرار دهد، وانگهی انسان طی کمال می کند. نقل است که انسان پس از عالم برزخ عالم عقل را دارد که ملائکه در آن قرار دارند و انسانها می

توانند این عالم را طی کرده به عالم اله بروند و پس از طی نزول از عالم زر به عالم طبیعت، نهایتاً به عالم اله صعود کنند.

انسانها دارای ۷ قوه مذکور هستند که نقل است جهنم دارای هفت در است چنانچه قوه عقل بکار گرفته شود آنگاه به بهشت که هشت در دارد می‌رسیم نقل است در مسجد امام اصفهان زیر گنبد اگر پا بکوبیم هفت صدا می‌شنویم و بالای گنبد هشت پنجره هست که شیخ بهایی می‌خواهد بگوید که اگر زمینی شدی به جهنم و اگر آسمانی شدی به بهشت می‌روی.

گاهی افراد به تنهایی مرتکب گناه و معصیت می‌شوند و گاهی نشر گناه می‌کنند. در حالت اول به خود خیانت می‌کنند و در مرحله دوم به جامعه. در مرحله اول با توبه و رحمت الهی چنانچه در خفا انجام شده باشد امکان مغفرت و جلوگیری از عذاب وجود دارد ولی در مرحله دوم حقوق مردم که روح و نفس مردم است را ضایع نموده است و قابل پاک شدن نیست. بنابراین نوعی حق الناس را ضایع نموده است. لذا گفته می‌شود نشر گناه بسیار بالاتر از گناه است. باید با امر به معروف و نهی از منکر جلوی نشر گناه گرفته شود تا سلامت اجتماعی حاصل گردد. در ابتدا که فرد گناهی را انجام می‌دهد، سپس وجدانش ناراحت می‌شود ولی در اثر تکرار برای او عادی می‌شود. وای بر جامعه ای که گناه در آن ارزش و ثواب در آن ضد ارزش گردد. بنابراین گناه را از ابتدا باید جلوگیری کرد. همانند آبهای که از سرچشمه می‌آیند و وقتی کنار هم قرار گرفتند رودخانه تشکیل می‌دهند. می‌توان سرچشمه را بست ولی نمی‌توان رودخانه را به سادگی بست و نیاز به سدهای قوی دارد. چنانچه به فرد

گناهکار همه تذکر دهند، او به فکر اصلاح خود بر می آید ولی اگر بی تفاوت گذشتند، به تدریج آتش گناه جامعه را فرا می گیرد و همه در آن می سوزند.

گفته می شود اعمال خوب به دست راست و کارنامه اعمال بد انسان بدست چپ در روز قیامت داده می شود. به نظر می رسد منظور کلیه اعمال که مورد رضای حق تعالی است در راه مستقیم می باشد و کلیه اعمال که مورد رضای شیطان است در راه مستقیم نمی باشد. زیرا اعضای بدن انسان خوب و بد ندارند و همه جلوه ای از حق تعالی است، اعمالی که توسط اعضاء انجام می گردد باعث تبیین خوب و بد می گردد. همانند فردی که چشم پاک یا ناپاک است.

بخش یازدهم

طهارت باطنی و ظاهری

منظور از رو کردن حضرت آدم به دنیا، این است که نفس ناطقه انسان که باید به طرف اسم اعظم الله رو کند، به مرتبه پائین تر آن که دنیاست رو کرده است. نفس ناطقه انسان در مرتبه و مقام اسم اعظم است و باید به طرف آن رو کند. همانند امام جماعت که مأموم باید به طرف او و دستور او نماز را ادا کند نه زودتر و نه دیرتر. چنانچه انسان رو به امام زمان بکند در حقیقت رو به خدا کرده است. داستان حضرت یونس که در دهان اژدها قرار گرفت بخاطر گناه نبود بلکه بخاطر غفلت است و در مقامی است که باید کارهایی که بهتر است انجام ندهد، آنرا انجام ندهد.

اینکه گفته می شود دنیا آلوده است، منظور این است که انسان به جهت غیر خدا رو می کند. چنانچه جهت به خدا را پاک در نظر بگیریم، آنگاه هر جهت دیگر ناپاک و آلوده است. نقل است که پیامبر گرامی از عده ای خواستند نمازی بخوانند که در طول برگزاری آن همواره رو به خدا باشند و هیچکس نتوانست آنرا انجام دهد، بجز حضرت علی، که ایشان نیز در طول انجام دنبال این فکر بود که جایزه این کار را به چه کسی دهد. در هر صورت با توجه به اینکه انسان در یک لحظه می تواند یک کار را انجام دهد. لذا چنانچه رو به دنیا رود نمی تواند رو به خدا برود.

در مسیر سیر و سلوک، پیدا کردن استاد و پیروی از او بخاطر عدم انحراف لازم

است. همانند بیماری که پس از بررسی های اولیه وقتی پزشکی را اختیار کرد، برای عمل جراحی خود را در اختیار او قرار می دهد و می داند پس از عمل بهبود پیدا می کند. ارتباط استاد و شاگرد همانند ارتباط نبی حضرت محمد و حضرت علی است، که حضرت علی در زمان حیات حضرت محمد، کلامی جز کلام استاد خود نمی گفت و احادیث نقل شده از حضرت علی پس از فوت استاد است. آنچه شاگرد می خواهد باید از طریق استاد باشد، چه در خلوت و چه در ظاهر، آنقدر ارتباط بین استاد و شاگرد باید قوی باشد که هر تألم روحی در یکی، در دیگری نیز اثر بگذارد. همانند مادر و فرزند، که درد فرزند حتی از راههای دور به مادر منتقل می شود. استاد همانند قلب انسان و شاگرد همانند بدن انسان است. درد اجزای بدن موجب ناراحتی قلب و ناراحتی قلب در اجزای بدن تأثیر می گذارد. همان طوری که قرآن در شب قدر بر پیامبر نازل گردید، چنانچه افراد سیر و سلوک را طی کنند در خواب امکان خواندن قرآن پیدا می کنند. لذا قرآن بوسیله پیامبر بر افراد نزول پیدا می کند و گویا شب قدر برای فرد ایجاد شده است. بنابراین شب قدر می تواند در طول سال برای افراد مشخص گردد. با تبعیت از استاد و معلم انسان، حضرت محمد امکان نزول قرآن بوسیله پیامبر امکان دارد و گم شده شب قدر پیدا می شود.

انسانهای سالک قبل از طلوع صبح قیام کرده و قیامت را مشاهده می کنند که تمام اجزاء هستی، که جلوه خدا هستند، مشغول ذکر هستند و گویا زلزله ای ایجاد شده است. عده ای در اذان صبح قیام کرده و همزمان حیوانات نیز قیام کرده و مشغول ذکر هستند، بجز سگ که مشغول پاسبانی در شب است و موقع صبح به خواب می رود عده ای دیگر قبل از طلوع خورشید بیدار می شوند و مشغول ذکر یا به کارهای روزمره می روند گویا زلزله ای ایجاد شده و هر کس به کاری مشغول است و از خواب و موت شبانه بیدار شده است. لذا تفسیر انفسی آیه اذا زلزله الارض

زلزله‌ها معنی پیدا می‌کند. علامه در کتاب انسان در عرف عرفان در یکی از مکاشفات می‌فرمایند که من شاهد بودم که تمام اجزای بدن ذکر لاله‌الاله می‌گفتند.

بعضاً ممکن است گفته شود که چرا عرفا، مکاشفات را ابراز می‌کنند، بخاطر این است که به افراد معمولی گفته شود که حقایق هستی می‌تواند بر افراد در زمان‌های گوناگون تجلی پیدا کند. مثل این است که به پیامبر گلایه شود که چرا وحی خود را به مردم ابلاغ کردی و بهتر بود در خودت و برای خودت نگه می‌داشتی. همانند معجزات پیامبران، که برای اثبات حقانیت برای عوام بطور محدود معجزاتی را می‌کردند. البته عده‌ای از عرفا، پس از فوتشان توسط شاگردانشان بعضی از مکاشفات نقل شده است و حضرت علامه بخاطر خلوص رهبر معظم انقلاب هدیه‌ای همانند انسان در عرف عرفان را تقدیم نمودند. انسان باید مکاشفات علمی که پایدار است را تعقیب کند، بوسیله آن مکاشفات ماوراء طبعه حاصل گردد.

طهارت دارای مراتب گوناگون است، طهارت عقل، طهارت روح، طهارت قلب، طهارت خیال، طهارت ذهن که طهارت باطنی می‌نامند. دیگر طهارت ظاهری است که مربوط به بدن و اعضاء جوارح انسان و قوایی که تحت نفس هستند. طهارت ظاهری مقدمه طهارت باطنی است. طهارت خیال، طهارت از اعتقادات فاسد و تخیلات فاسد است. طهارت ذهن از طهارت افکار ردی و امور غیرواقع و مفید است.

تفکر در نظام عالم هستی از بهترین راههای تطهیر قوه خیال است. اینکه در احادیث آمده است لحظه‌ای تفکر از چندین سال عبادت ارزش بیشتر دارد. دال بر این حقیقت است که با تفکر به جهان هستی و کشف حقایق، خداشناسی انسان تقویت می‌گردد. همانند معرکه گیران که نیش مار سمی را از بین برده و براحتی با

آن بازی می کنند و ایمان پیدا می کرده که او را نیش نمی زند ولی عوام به این مرحله یقین نرسیده اند. با تفکر کردن می توان اعتقادات خود را به یقین تبدیل ساخت.

قوه خیال برزخ بین عالم شهود و عالم غیب است. حقایق هستی بر آدمی آشکار نبوده و در غیب است. چنانچه قوه خیال پاک گردد در این صورت حقایق بر انسان آشکار می گردد لذا آنچه غیب بود بصورت شهود و آشکار تبدیل می گردد. قوه خیال با توجه به نقش صورتگری از عالم شهود و عالم غیب، چنانچه زبان طهارت باطنی پیدا کند یعنی سکوت کند، آنگاه قوه خیال راحت است و خوابهای بیهوده را تصویر پردازی نمی کند و در ازاء حقایق عالم غیب را به تصویر می کشد. زبان باید نقش مأمون و عقل نقش امام را برای انسان داشته باشد. تا عقل فرمان ندهد هیچکدام از اجزاء بدن نباید کاری انجام دهند. در حقیقت قبل از انجام هر کاری ابتدا باید تفکر نمود چنانچه آن کار مفید و مورد رضای حق تعالی بود آنرا انجام دهد در غیر این صورت از انجام آن پرهیز نماید. زبان وسیله ارتباط بین مخلوق با مخلوق و نیز مخلوق با خداست. لذا باید بصورت صحیح از آن استفاده کرد تا باعث رشد گردد. زبان داخل دژ محکمی قرار داده شده است و وسیله عقل است و همانند فرمانده عملیاتی لشکر عمل می کند که در صورت خطا، لشکر را به کشتن می دهد.

در طهارت خیال از سوءظن های دوری کرده و بدگمان نباشیم. اعتقادات باید براساس عقل باشد، نه براساس خیال همانند بنای ساختمان در دنیا که قوه خیال انجام می دهد و آنرا تعمیم می دهد که بنای عالم نیز خداست. با اینکه قرآن را از آسمان نازل کردیم، قوه خیال آنرا همانند باران در نظر می گیرد که از آسمان باریدن کرده است. قوه خیال با کثرت و قوه عقل با وحدت است. درس چون با قوه عاقله سرکار

دارد، سخت می باشد ولی اگر درس را با مثالی یاد گرفت، آنگاه قوه خیال او فعال است و او در مرتبه عقل نمی باشد.

قوه خیال را باید از اعتقادات فاسد تطهیر کند تا امکان بالا رفتن برای فرد قادر باشد. نظام هستی کتابی است که عالم مشغول تدریس ماست.

قوه خیال باعث تصویر برداری و تصویر پردازی اعمال انسان می باشد. چشم عیناً، پس از ملاحظه شی، تصویر برداری می کند و در ذهن نقش می بندد ولی گوش تصویر پردازی می شود و صدایی که می شنود، تجسم محلی که صدا آمده در ذهن پیدا می کند و ثبت می شود. همانند یک فرد نابینا که حس لامسه آنقدر قوی می شود که با حرکت انگشتان دست، تصویری از کلمات در ذهن منعکس و مطلب قابل فهم می گردد و می توان آنرا به زبان جاری کند. بطور کلی تمام حواس پنج گانه این چنین می باشند ولی میزان تأثیر گذاری آنها متفاوت می باشد. چشم را سلطان بدن می نامند. همان طوریکه رهبران جامعه اگر دچار خطا شوند، آنگاه جامعه را به فساد می کشانند لذا نگاه کردن در اسلام تأکید شده و نه دیدن منظور از دیدن تداوم نگاه کردن است. البته در برخورد با نامحرم نگاه کردن توصیه نشده و در برخورد به تحقیق در جهان هستی، دیدن توصیه شده است.

انسان با در اختیار گرفتن حواس پنج گانه می تواند به نفس خود تسلط یافت بطوریکه شما می توانید به جمعی نگاه کنید بدون اینکه آنها را ببینی. همان طوریکه ممکن است در اجتماعی نشسته باشید ولی بخاطر توجه به موضوع دیگر متوجه صحبت افراد نشوید. حتی زبان را می توان تحت کنترل در آورد بطوریکه تا زمانی که مغز فرمان ندهد، شروع به صحبت نکنیم.

در برخورد با نامحرم، انسان باید نگاهش همانند نگاه به یک سنگ، که هیچگونه احساسی ندارد، باشد. بعلاوه در حد ضرورت صحبت و ملاقات داشته باشد و به حداقل کفایت کند و سر به زیر باشد. که علاوه بر تمرکز انسان در ادای کلام، باعث طهارت چشم می گردد.

آتش جهنم سوزنده است، همانند آتش دنیا. با این فرق که آتش جهنم سازنده است همانند جراحی دکتر توسط چاقو که باعث شفای فرد است.

انسان آنچه در درون است باید بیرون بریزد و کودک تا هفت سالگی باید از قوه بازی تخلیه شود تا در بالای هفت سالگی دیگر بازی نکند. همانند دادن یک میوه به فرد به تدریج است که در خواست میوه تمام نمی شود ولی چنانچه مقدار زیادی میوه در اختیار او قرار دادی پس از سیر شدن دیگر میلی به میوه ندارد. بچه‌هایی که در کودکی شلوغ هستند در بزرگی آرام هستند. در صورتی که کودکانی که در کوچکی آرام هستند در بزرگی شلوغ می شوند.

عقل به فکر تصحیح است نه مغلطه. ولی قوه خیال به فکر مغلطه است. چنانچه به فردی سوءظن پیدا کردیم، آنگاه قوه خیال فعال است. باید نصف لیوان آب که پر است نگاه کنیم، نه نیمه خالی آنرا. همانند سلام کردن به فرد، که فرد جواب ندهد. قوه عقل می گوید نشنیده است در صورتی که قوه خیال می گوید نمی خواهد جواب دهد. اگر انسان نسبت به دیگران سوءظن نداشت، بداند که در مسیر خود سازی و درست قرار دارد. و باید نسبت به هر چیزی که می بیند خوش بین باشد. چنانچه نسبت به چیزی سوءظن پیدا کردی، باید عکس آنرا انجام دهید. و بگویید انشاءالله اینگونه نبوده و منظور چیز دیگری است. چنانچه انسان سوءظن‌ها را از بین برد باعث ایجاد برکت می شود و نعمت‌ها نازل می شود. قوه خیال یک آینه است

که اگر سوءظن پیدا کنی آنرا سیاه می کند و باطن عالم را نشان نمی دهد. چنانچه سوءظن را بر طرف کنی آنگاه عالم را در آینه می بینی. در خواب، خوابهای خوب می بینی. در صورتی که قوه خیال پریشان بود، خوابهای بد می بینی.

با رفع سوءظن ها، خوابهایی می بینی که باطن عالم و حقایق برایت آشکار می شود. امام سجاد می گوید اگر عمر من در اطاعت تو می گذرد، هرچه می خواهی طولانی کن ولی اگر عمر من چراگاه شیطان شده است یک لحظه به من مهلت نده.

بعد از رفع سوءظن، دومین پله آرزوهای کوتاه خواستن است. آرزوهای بلند باعث هلاکت و گمراهی است. سومین پله حرص پیدا کردن است که انسان باید قناعت را پیشه کند. معمولاً انسان در پیری آنرا پیدا می کند. مثلاً گفته می شود من در جوانی پنجاه نفر را می زدم، که خلاف ادب است باید بگویم من در جوانی پنجاه مرتبه بر خودم و نفسم سیلی زدم. همچنین در پیری آرزوهای طولانی انسان پیدا می کند، همانند خواستن منزل و عروسی کردن فرزندان، بعد نوه ها و الی آخر. قوه خیال باید از امور سوءظن، آرزوهای بلند و حرص دوری کند تا اینکه قوه خیال طهارت پیدا کند.

مولانا در مثنوی می گوید:

کوزه چشم حریصان پر نشد	تا صدف قانع نشد پر دُر نشد
------------------------	----------------------------

انسان دارای یک قوای ظاهری و متناظراً یک قوه باطنی دارد. چنانچه چشم ظاهری را از نگاههای آلوده ببندیم آنگاه چشم باطنی شروع به دیدن می کند و حقایق عالم غیب توسط قوه خیال عکس برداری شده و برای آدمی آشکار می گردد. همانند نایبایی که چشم ظاهری را از دست می دهد ولی در ازای آن چشم باطنی او فعال می شود و بعضاً شاهد کارهایی هستیم که از یک بینا امکان آن نیست.

بعضی از فرق دهان خود را چهل روز می دوزند تا زبان ظاهری بسته شود بلکه زبان باطنی باز شود و حقایق هستی را بازگو کند. لازم به ذکر است که اسلام اینگونه اعمال را توصیه نمی کند بلکه می گوید با تزکیه نفس باید زبان تطهیر شود و نیازی به دوختن آن نمی باشد. همه اجزاء انسان وسیله ای برای تعالی انسان بوده و نقشی را به عهده دارند. و انسان عالم صغیر و جهان عالم کبیر است. همان طوریکه جهان هستی برای تداوم خود نیازمند نظم و ابزاری است، انسان نیز برای تداوم زندگی طبیعی نیازمند انجام کارهای محوله توسط اجزاء بدن می باشد. آدمی تشکیل شده از بدن، روح و تن است. روح همواره با بدن است و چنانچه جدا شود مرگ طبیعی حاصل می گردد. منظور از تن بدن همواره با روح است. لذا باید از تن مراقبت کرد نه از روح و بدن بطور مجزا. در صحبت کردن باید رعایت عدل شود، بالاخص در تعریف و تمجید از فرد باید رعایت عدالت شود و آنچه حق و حقیقت است اعلام کند، نه کم و نه زیاد.

انسان سالک کسی است که اگر هزاران خدمت به کسی کرد انتظار پاسخ حتی یک مورد را نداشته باشد و از کینه و سوءظن به دیگران دوری کند و انتظار از دیگران نداشته باشد. نقل است از حاتم طائی که از او سؤال شد که بهتر از خودت سراغ دارای، او گفت بله، یک پیرمردی که هیزم حمل می کرد و به او گفتم چرا به خانه حاتم طائی نمی روی و غذا میل کنی. در جواب گفت زحمت می کشم و انتظاری از کسی از جمله حاتم طائی ندارم.

دیوانه دو گونه است، یکی دیوانه ظاهری و دیگری دیوانه باطنی. اما دیوانه ظاهری عقل ندارد ولی دیوانه باطنی عقل دارد. اینکه بعضی از شعرا و عرفا خود را دیوانه خطاب می کنند، بخاطر این است که عقل محدود است ولی اگر عشق

همراهی با عقل کند، آنگاه عقل همراه عشق بالا می رود تا به مقام لقاءالله برسد و حقایق هستی را کشف کند اگرچه در حالت معمولی عقل نمی تواند به حقایق هستی پی ببرد و تا جایی می تواند برود که به بدیهیات برسد. بنابراین منظور از دیوانه، عاشقی است که عقل را به همراه خود دارد. در کربلا، یاران امام حسین، از نظر دید عوام دیوانه هستند، چون شاهد کشته شدن یاران هستند. ولی آنها دیوانه باطنی هستند و می دانند حسین کشتی نجات است و بوسیله او به سعادت می رسند، علاوه بر اینکه چراغ هدایت است و پرچم صراط مستقیم را حمل می کند در نوای دل داریم:

مستی ما، مستی انگور نیست بهر جنت یا زعشق حور نیست

مستی ما، بی خود از خود گشتن است دل به زلف یار دیرین بستن است

عشق سالک بهر حق جان دادن است چون علی در شطّ خون افتادن است

می بینیم که رزمندگان در جبهه های جنگ، برای رفتن روی مین سبقت می گرفتند.

مظور از عصمت پاکی از آلودگی های ظاهری و باطنی است. عصمت می تواند فطری، همانند چهارده معصوم، و یا عصمت اکتسابی، همانند انسانهای سالک الی الله می باشد. البته عصمت فطری از بدائت امر خلقت تا انتهای خلقت فرد معصوم از لغزشها در تلقی وحی و دیگر القانات سُبوحی در همه شئون عبادی و خُلُقی و روحانی مصون می ماند در صورتی که عصمت اکتسابی دارای مدارج و مراتبی است که با توجه به میزان طهارت ظاهری جسمانی و طهارت باطنی نفسانی از رذائل جسمی و اخلاقی حاصل می گردد. حق تعالی مصوم مطلق است و کسی که می خواهد به مقام لقاء الله برسد باید پاک باشد لذا بوسیله عصمت امکان سیر الی الله می

باشد. شرط لازم برای عصمت پاکی از گناهان ظاهری و باطنی است. عصمت اکتسابی اراده تشریحی می باشد. عصمت مردم تشریحی است.

حقیقت عصمت عبارت است از قوه ای نوری ملکوتی که صاحب عصمت از همه پلیدیهای گوناگون و نجاسات و سهو و نسیان و امثال اینگونه رذائل نفسانی که شخص را آلوده می سازد محفوظ است. گوش کانال واردات و زبان کانال صادرات و چشم هر دوی آنها می باشد. با چشم می توان نگاههای آلوده یا پاک داشت، که کانال وارداتی است که در قوه خیال عکس برداری می کند. با چشم می توان غضب ناک بودن و یا زخم چشم یا چشمک زدن منظور را به مخاطب رساند لذا می تواند کانال صادراتی باشد. البته میزان ورودی و خروجی آن نسبت به گوش و زبان کمتر است. لازم به ذکر است در هر قوه سایر قوا با مراتب ضعیفتر وجود دارد. بطور کلی داخل هر ظاهری یک باطن و داخل هر باطن، باطنهای زیادی می باشد.

بخش دوازدهم

انسان از دید عرفان

کتاب انسان در عرف عرفان علامه حسن زاده، انسان را که به معنای علم است و علم به معنای شناخت و معرفت از دیدگاه قرآن و احادیث مورد مطالعه قرار می‌دهد. خدای متعال بطور کامل در عالم هستی، حضرت محمد و قرآن مکتوب تجلی کرده است. البته عرفان به معنای تفسیر انفسی قرآن می‌باشد و عرف ریشه لغتی عرفان می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که انسان از دیدگاه قرآن مورد بحث قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که انسان از دیدگاه‌های گوناگون و مکاتب مختلف متمایز بیان شده است. برای خدا شناسی، به نظر می‌رسد که باید در عالم هستی، خاتم پیامبران و قرآن تحقیق و تفحص کرد.

قرآن را کشف تام محمدی نامند. تجلی اعظم خدا بطور مکتوب قرآن می‌باشد. همانند انجیل، که کشف عیسوی است ولی تام و کامل نمی‌باشد. و قرآن کشف صمدی است. لذا امامت و نبوت پیامبر تام است.

قرآن در مقام نوشتن کتاب تدوینی است. قرآن در متن خارج کتاب تکوینی است. قرآن در متن جان کتاب انفسی است.

لذا قرآن تدوینی، قرآن تکوینی و قرآن انفسی یک حقیقت هستند. قرآن انفسی بنام انسان کامل و قرآن تکوینی بنام عالم هستی و قرآن تدوینی بصورت کتاب تجلی کرده است.

نبوت تشریحی با فوت پیامبر ختم می شود ولی نبوت انباعی تداوم دارد.

عرفا قبل از اسلام، تبع پیامبران بوده اند و بعد از اسلام تبع پیامبران خاتم و اهل بیت و قرآن می باشد. میزان عرفا، قرآن و عترت می باشد. در مکاشفات چنانچه با میزان تطبیق داشت صحیح است. در غیر این صورت مکاشفات شیطانی است. البته مکاشفات برای معصومین همیشه رحمانی است و مکاشفه شیطانی ندارند. معصومین از بدو تولد معصوم می باشند همانند کودکی حضرت عیسی و در سن خاصی رسالت تبلیغی پیدا می کنند. یا داستان خواب دیدن یوسف در کودکی است و پیش گویی هایی که در خواب دیده است و بعداً اتفاق افتاد. خواب و بیداری معصومین میزان است.

قرآن انسان را گاهی سرزنش و گاهی بالا می برد و ستایش می کند. اگر انسان آنسوی شود مورد ستایش و چنانچه این سوی شود مورد سرزنش شده است و در کتاب انسان در عرف عرفان، منظور انسان آنسوئی است.

کتابهای عرفانی، در حقیقت تفسیر انفسی قرآن می باشند، همانند شرح العیون فی شرح العیون علامه. انسان واقعی حقیقی در عرف عرفان آن کسی است که به فعلیت رسیده است و متصف به صفات ربوبی و محاسن اخلاق و محامد آداب است و گرنه همان حیوان ناطق یعنی جانور گویاست. در منطق تنها تمایز حیوان و انسان را ناطق بودن انسان می داند. فلاسفه می گویند انسان دارای ذهن و تفکر است. تعداد افراد در جهان یک آمار منطقی است و تعداد انسانهای در عرف عرفان بسیار قلیل

می باشد. منظور از دانش ترازو، علم منطقی می باشد و در منطق انسان را حیوان ناطق می نامند. که برای تمیز دادن انسان و حیوان تعریف خوبی می باشد و انسان را انسان منطقی گویند.

انسان چهار قوه حیوانی، ملکوتی، شهواتی و قوه مکرر دارد. چنانچه قوه ملکوتی را اختیار کند، به عنوان انسان عرفانی محسوب می شود در این هنگام است که ملائکه به انسان سجده می کنند و انسانهای معصوم از همان زمان که روح دمیده می شود انسانهای عرفانی هستند و معصوم هستند.

و چنانچه چهار قوه حیوانی، زینت و دنیا طلبی، لجن خواری و فریبکاری مردم، شهوت رانی را از خود براند آنگاه قوه ملکوتی را می تواند اختیار کند.

منظور از حکمت همان فلسفه است و منظور از حکمت متعالیه، فلسفه ملاصدرا است. منظور از انسان حقیقی، انسان فلسفی متعالی است.

معصومین دارای قوای شهواتی، مکرر و تغذیه دارند ولی قوای آنها عقلانی است اما ازدواج آنها و برنامه زندگی و خوراک آنها در حد نیاز و عقلانی است. انسان در عرف عرفان با کمک از وحی امکان صعود دارد ولی انسان منطقی در امور مادی صعود و پیشرفت می کند. پیامبران بیشتر تلاش آنها برای ایجاد انسانهای عرفانی است.

به نظر می رسد رابطه عشق و عقل همانند ظرف شنی دو طرفه است که هر چه شن ها بالا می رود، ظرف پر می شود و ظرف دیگر خالی می گردد. گویا عشق تمام عقل را می پوشاند. علامه می گوید:

تا جام به لب رسید

جان به لب رسید

اینکه به افراد عاشق، دیوانه می گویند به خاطر این است که آنقدر عشق احاطه بر عقل پیدا کرده است که گویا عقلی وجود ندارد و رابطه عشق و عقل یک رابطه معکوس با یکدیگر دارند. هرچه عشق افزون شود، نقش عقل در کارها کاسته می شود.

در فلسفه وجود به وجود خدا و وجود غیر خدا است. وجود غیر خدا وجود ملائکه، انسانها، وجود عالم مثالی و ... می باشد. در عرفان وجود یکتاست و آن حق است. ولی یکی به معنای عدد نیست. اینکه گفته شود ناظم هستی خداست، بعد سوال می شود ناظم چگونه عمل می کند و الی آخر. فلاسفه خدای عددی و عرفا خدای صمدی را پرستش می کنند. فلاسفه در حقیقت فلاسفه منطقی هستند.

فقیه عهده دار انسان در منطق است ولی عارف عهده دار انسان در عرفان است. فرق بین وجود و حق است. اینکه حق همان وجود است. غلط است که می گویند عرفا می گویند زمین، ماه و ... خدا هستند. عرفا می گویند خدا در اجسام در مراتب پائین تجلی کرده است.

عارف دارای دو چشم می باشد با چشم راست حق را می بیند و با چشم چپ، خلق را می بیند. لذا همزمان حق و خلق را با هم می بیند. چنانچه فقط خلق یا خالق را بطور جداگانه ببیند، در خطا می باشد. آنچه قابل تصور است، حق است. که تفسیر انفسی الله الصمد است. همانند موج دریا که از دریاست و از آن برخاسته است. کوتاهی و بلندی موج همان آب دریاست و وقتی از دریا خیز می کند، اسامی مختلف می گیرد. گویا دریایی نمی بیند، وقتی امواج خوابید جز دریا نمی بینی. وقتی موج به ساحل خورد، به زیر دریا می رود، می فهمد که جز دریا نیست لذا سر به زیر می شود. اینکه گفته می شود اشیاء تجلی خدا هستند همانند موج است که

موجشان کوتاه یا بلند است و اسامی مختلف بر حسب طول موج پیدا می کنند. و این مثالی بر آیه اَنَّا لَهِ وَاَنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ می باشد انسان به دنیا می آید، با مرگ به حق بر می گردد. ماهیان در دریا شناورند و ماهی بدون آب قابل حیات نیست. ماهی بزرگ (مشابه عقل یا جبرئیل) به ماهیان می گوید که دریا همان آب است که در آن هستی. لذا نمی توان موج را جدا از دریا و دریا را جدا از موج در نظر گیریم بلکه موج و دریا را با هم باید دید. لذا آنچه انسان انجام می دهد و می بیند، تجلی خداست. چنانچه مرگ حاصل شود، دو مرتبه به خدا بر می گردد. بنابراین می توان گفت که آنچه در عالم هستی است، از خداست. همانند موج دریا، که از دریاست. نه اینکه خدا عالم هستی را ایجاد کرده است، همانند بنای ساختمان، در حقیقت اجزاء هستی متبلور شده خدا در اشکال گوناگون است. همانند موج که دارای طول کوتاه و بلند است. لذا می توان گفت که آنچه می بینی، خداست یا دقیقتر آنچه قابل تصور است از خداست.

در علوم، منطق تمایز بین اشیاء و جانوران را مشخص می کنند نه مرتبه بالا و پائین بودن بین آنها. انسان ناطق جزئی از عالم و تصرفش در بخشی از عالم ماده است در صورتی که انسان عارف تصرفش در عالم هستی است و تعارضی بین عالم طبیعت و عالم عارف نمی باشد.

مجرد دو نوع است چنانچه در مقام دانش مادی نیست و هم در مقام کار و فعل نیاز به جسم نداشته باشد موجود عقلی نامند. چنانچه در عمل نیاز به جسم داشته باشد آنرا موجود مثالی گویند.

وجود صمدی حق، هم نقطه اشتراکی همه عالم است بطوری که ظاهر و باطن هر شی و اول و آخر هر شی را بشکافی خداست. اگر خدا را قبل از هر شی دیدیم،

هو الاول است و اگر در بعد از هر شی دیدیم، هو الآخر است. لذا تفسیر انفسی لاله الا الله است. هیچ چیزی جز چهار حالت فوق، امیر مومنان نمی بیند. و ظاهر، باطن، اول و آخر هر شی خداست. اگر خدا را با او دیدیم، یعنی در ظاهر و اگر در او دیدیم، یعنی در باطن دیدیم. نقطه تمایز همه عالم، نیز وجود است. وجود است که مشهود ماست. امتیاز موجودات به وجود است. وجود چیزی که به واسطه آن همه موجود است و بوسیله وجود متمایز می شوند. ارتباط پیوستگی بین موجودات هست و بدون هر موجود، ناقص است و یک ارتباط وجود همگانی است. همه یک حقیقت است، از آن جهت که می بیند، بیناست از آن جهت که حرف می زند، متکلم است. دیدن و صحبت همه از نفس است و می گویی من دیدم، من صحبت کردم، لذا هر دو آنها یک حقیقت و هم فصل مشترک و هم فصل تمایز است. بنابراین وجود فصل اشتراک و تمایز است. جمله من دیده ام. کلمه "من" در اول و کلمه "ام" در آخر هر دو آنها نفس است. ظاهر دیده تویی و نمی توان ترا برداشت. لذا ظاهر و باطن تویی. در حقیقت ظاهر و باطن نیز نفس است.

معصومین برای افراد عوام، می گویند هر چه می خواهی بکن، اگر خدا ترا نبیند. چون عوام وحدت عددی دارند می گوید من که خدا را ندیدم، لذا گناه می کنم. در صورتی که انسان عارف اول، آخر، ظاهر و باطن هر چیز را خدا می بیند و چنین انسانی در هر کار خدا را می بیند و لذا گناه نمی کند. لذا همواره ذکر الله، الله دارند. حتی یا الله هم نمی گویند. و سعی در سکوت دارند، که حتی یک لحظه از خدا جدا نشوند.

هر چیزی صورتی دارد همانند آتش که می سوزاند و صورت حقیقی شی است. و وجود شی را صورت شی گویند و الله صوره الصور همه موجودات است.

خدا شکل های گوناگون همه موجودات است. هر کس خود را شناخت، باعث می شود که خدا را بشناسد این بدین معنی نیست که اول خودم را بشناسم، سپس ترا بشناسم. این وحدت عددی است. بطور دقیق با شناخت من، شناخت خدا حاصل شده چون من تمام هستی، خداست.

اینکه نقل است که امیر مومنان در یک شب و آن واحد در چندین منزل حضور داشته است معنی پیدا می کند چون علی، جلوه خداست. و همه موجودات شکل های گوناگون خداست. لذا هر چه می بینی، علی است و خدا در علی جلوه کرده است.

منصور علی الحق گفت و بدار شد عبدالله الحق گفت و تاجدار شد
منظور از عبدالله، شیخ انصاری است.

انسان عرفانی، یک حیوان ناطق است که دارای قوه و استعداد درونی و واقعی است که چنانچه آن دارائی به فعلیت برسد، انسان حقیقی می شود همانند تخم مرغ نطفه دار است که چنانچه مرغ روی آن بخوابد و تخم مرغ خراب نباشد آنگاه پس از مدتی زحمت تخم مرغ به جوجه تبدیل می شود. همانند افراد در رکاب حضرت محمد مانند عمر و عاص که ذات خراب دارند و مدت زیادی در سایه ولایت بودند ولی در نهایت دشمن حضرت علی می شود.

نطفه اصل در جنین و مادر محل پرورش و تربیت فرزند است و جای جنین است. از این جهت نسبت بیچه به پدر برمی گردد.

انسان واقعی وقتی دارائی خود فعلیت پیدا می کند که متصف به صفات ربوبی باشد و اخلاق نیکو و آداب ستایش شده را مراعات می کند. و ادب با خداوند را

حفظ می کند و مرتب در ادب مع الله است و به خود اجازه نمی دهد که بدون اذن حق گامی بردارد و یک بنده واقعی است. انسان عارف حقیقی، استادش خداست، حتی امور شخصیه را با اذن خدا انجام می دهد.

برای اینکه بخواهیم بدانیم انسان چگونه حیوان ناطق است، باید صفات مکتسب آنها را مورد مطالعه قرار دارد. علم و عمل انسان به دو قسمت تبدیل می شود یکی کسبی و دیگری اکتسابی. علم شهودی را که انسان در متن ذات خود بچشد، علم کشفی، علم ارثی و علم کسبی گویند و حق متعال در انسان قرار می دهد. علم کسبی مطابق طبع انسان است. همانند خوردن غذا در حد نیاز کسبی است و زیاد خوردن اکتسابی است. هرچه مطابق سیر طبیعی الهی است کسبی است و آنچه به ضرر باشد اکتسابی است. علمی که برای ارتقاء بشر باشد کسبی و چنانچه مضر برای بشر باشد، آنرا اکتسابی گویند.

علم اکتسابی که هدفش برای رفع جهل باشد خوب است، در غیر این صورت مضر است. علمی که گفته می شود حجاب اکبر است، همان علم اکتسابی مضر است. که آنرا علم منحرف گویند. معجزه کسب است و سحر و جادو اکتساب است. همه کس نمی توانند معجزه کند ولی افراد می توانند سحر و جادو یاد بگیرند. حقیقت علم ملکوتی و نور است و حقیقت علم اکتسابی ظلم و تاریک است.

چنانچه صفتی در جان انسان ریشه دوانده باشد بطوری که اگر آنرا انجام ندهد، موجب ناراحتی شود، می گویند این صفت در او ملکه شده است. همانند بخشش موردی که توفیق اجباری می گویند. چنانچه او را بخشنده گویند، یعنی همواره در حال بخشش باشد. آنگاه بخشش در او ملکه شده است.

افعالی که مطابق بافت ظاهری نباشد همانند دزد و خلاف کارها، آنگاه صفات درونی بر ظاهر او اثر گذاشته است. ولی انسانهای عارف درون آنها بر ظاهرشان اثر می‌گذارد و آنها را نورانی و دلبر می‌بینی. با نگاه کردن به آنها به یاد خدا می‌افتی.

در عالم مثالی، صور حالت صعودی یا نزولی دارند. چنانچه از طرف الهی باشد، صور انسانی خوب است ولی چنانچه صفت اکتسابی فرد باشد، صور نزولی است. چنانچه انسان عملی را انجام داد و خیلی راضی است و شک نمی‌کند که نادرست است آن عمل کسبی است چنانچه عملی که انجام می‌دهد، در دلش راضی نباشد و درستی آنرا شک داشته باشد، آن اکتسابی است. همانند شهوت تا حدی کسبی است. چنانچه از حد نیاز خارج شود آن عمل اکتسابی است. لذا پس از مدتی شکل شهوات ران‌ها در نظر مردم جلوه می‌کند. مثال دیگر غضب در حد نیاز کسبی است. در حالت افراط، باعث وحشی‌گری است و آن اکتسابی است. افراد حرام خوار همانند خوک، سخنگو و دو بهم زدن، همانند بوزنیه تجلی می‌کند و این بخاطر تغییر و تعویض طبیعت انسان است.

عارف کامل، امام و فیلسوف هستند. چنانچه انسان کامل بدست آورد، آنگاه قوه درونی او به فعلیت در آمده است. اسماء الله در او پیدا می‌شود و ولی الله می‌گردد. از مرتبه خلافت الله نیز بالاتر می‌رود. کسی که متصف او صاف الهی شود، خوبیها و نیکیها بدست آورده و ستایشها و آداب الهی مراعات می‌کند. و حضور پیدا می‌کند و به توحید قرآنی رسیده است و قدرت تصرف پیدا می‌کند. و چون ادب مع الله پیدا کرده است به خود اجازه نمی‌دهد که بدون اذن حق، گامی بردارد. البته اذن تکوینی است نه تشریحی. انسان حقیقی هم در ذات، هم صفات و هم در افعال حق جو می‌باشد. خدا می‌فرماید من گنج مخفی بودم و خواستم خود

را در انسان عارف تجلی دهم. تا دارائی خود را به عالم دهم. همانند فرد غنی که به فرد فقیر کمک می کند. رب مطلق بی مظاهر بی معناست. لذا الحمد لله رب العالمین لازم است. فقیر کامل همان انسان کامل است. پیامبر می فرماید، فقر باعث افتخار است و همانند تشنه بسوی آب می رود. چنانچه خدا بسوی خلق رو کند، صفات رحمان، رحیم و الی آخر ظهور می کند. لذا بسم الله الرحمن الرحیم معنی پیدا می کند. چون خدا بخاطر دوستی در خلق متجلی است، امام امیر المومنین نیز می فرماید بخاطر دوست داشتن خدا، پرستش می کنم و این حب را مقام ولایت گویند. ولایت، عشق است و بعضی خدا را عشق گویند. حی و دوستی وقتی شدت پیدا کند، آنگاه در مرتبه عشق قرار داریم. عشق، دل را بخوبی می فهمد. عشق درد بی درمانی است عشق با منطق و فلاسفه کاری ندارد. مقام حقیقی عشق بی اسم و رسم است. عاشقان شهیدان گمنام هستند. عارف های حقیقی اهل حضور و عشق هستند همانند من خدا را دوست دارم، که دلیل آنرا نمی دانم. چون عاشق شدن یک پسر به دختری، که آنرا نمی داند. اینکه عشق مجازی سر از پا نمی شناسد آنگاه عشق حقیقی چه ها می کند.

عشق مجازی محدود و عشق حقیقی نامحدود است. وقتی به عشق مجازی رسیدی، آنگاه شعله های عشق فرو کش می کند در صورتی که در عشق حقیقی شعله ور می شود. همانند یک عالم که به علم که نامحدود است عاشق می شود، هر چه به پیش می رود به مجهولاتش افزوده می شود و تشنه تر می شود که حقایق را کشف کند و بهترین لذات، پی بردن به حقایق است. بالاترین مرحله آدمی لقاءالله است و منظور از لقاءالله، پی بردن به حقایق هستی می باشد. لذا عاشق واقعی، امام زمان می باشد.

چنانچه قوه خیال پاک شود آنگاه قوه خیال همانند آینه است که جهان هستی از طریق عقل به قوه خیال منعکس و قابل دید و تصور می گردد. همانند وقتی که می گویند درخت، بدون اینکه درخت را بینی امکان تصور درخت در ذهن است که چگونه درختی است چنانچه انسان کامل گردد، در این صورت قوه خیالش پاک می گردد و لذا می تواند اجزاء هستی را در قوه خیالش تصور کند، همانند درخت. لازم به ذکر است که ذات هر چیزی، از جلوه خداست و امکان به پی بردن ذات اشیاء نمی باشد ولی می توان به صفات و ارتباط بین اجزاء هستی پی برد. چنانچه یک کوزه بخواهد کوزه گر را بشناسد، امکان ندارد. نقل است از حضرت علی که سوال شده حق چیست، و ایشان گفتند ترا به حق و حقیقت چه. اینکه گفته می شود انسانهای سالک با چشم سر، باطن را نمی بینند بلکه با چشم دل آنرا می بینند، بدین معنی است که حقایق هستی توسط قوه خیال قابل تصور می شود، همانند اینکه انسان یک درخت را بدون اینکه ببیند، می تواند تصور کند یا در خواب، بدون اینکه اجسام را ببیند، می تواند در طبیعت سیر کند. به نظر می رسد که ظاهر چشم، چشم سر و باطن چشم، قوه خیال است. که از اجزاء هستی عکسبرداری می کند و برای انسان قابل تصور می باشد. در صورتی که چشم سر تا چیزی را نبیند، قابل تصور نمی باشد. اگرچه چشم سر خود دارای بطنی است، که همان نفس است که امکان دیدن را مقدور می سازد. چنانچه مردگان اگرچه چشم سر دارند ولی امکان دیدن را ندارند.

اینکه گفته می شود آقا امام زمان در همه جاست، چگونه امکان دارد با عنایت به اینکه یک عنصر مادی است. لازم به ذکر است که چون امام زمان ولی الله است و در مقام حضور است لذا ذوب در حق تعالی است. از طرفی تجلی حق تعالی در همه

چیز است لذا آنچه می بینی تجلی خداست. بنابراین گفته می شود آنچه می بینی، خداست و خدا ترا می بیند به عبارت دیگر امام زمان ترا می بیند.

اینکه دستور داده شده که اعمال مذهبی را بطریق خاصی انجام دهید و به انسان اختیار داده نشده است که به دلخواه انجام دهد، بخاطر چیست. چنانچه مهمانی به ما وارد شود می توان از بهترین غذا تا بدترین غذای مانده پذیرایی شود. لذا حق تعالی بهترین روش را برای آن عمل پیشنهاد نموده است و توصیه به انجام آن شده است چنانچه بهترین کار انجام شود، گوئیم که آن کار با ادب انجام شده است. مثلاً راه رفتن انواع دارد، چنانچه کسی با وقار راه برود، گویند او مؤدبانه راه می رود.

حضرت علی در دعای کمیل می گوید، خدایا اگر مرا در جهنم می بری، مرا از خودت و حضورت دور مکن و این نشان ادب مع الله را نشان می دهد و اینکه گفته می شود فقط خدا را می خواهیم، نه به این معنی که خود را بدهد و خدا را بگیرد، بلکه می خواهد خود نابود شود و در خدا ذوب شود و دیگر خودی باقی نماند.

خدای سازنده عالم مؤدب ترین موجود هستی است و عالم هستی به بهترین نوع ساخته شده است لذا آدم، قرآن و عالم بهترین عنصر هستی است لذا پیروی از پیامبر، بخاطر این است که او اثر حق تعالی است. حق تعالی مؤدب ترین موجود هستی است لذا انسان با پیروی از پیامبر، بهترین عمل را انجام می دهد. بنابراین عمل به دستورات پیامبر و آل او، موجب رستگاری و بهترین عمل می باشد. و در قرآن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولامر منکم تاکید شده است. در زندگی معمولی اگر بخواهید با کسی دوست شوید و الگو بگیرید، به کسی که مؤدب ترین است پیروی می کنیم و او را الگو قرار می دهیم. اینکه تأکید شده است که رهبران جامعه، از بهترین ها باید انتخاب شود، بخاطر اثر پذیری جامعه از آنها می باشد. همانند نقش

والدین برای فرزندان می باشد. در یک باغ اگر وارد شوید که درختها، شاخه و برگهای اضافی زده شده باشد بطوری که در باغ، درختها مزاحم هم نباشند. در حقیقت با زدن شاخه و برگ اضافی، شما درخت را ادب کرده اید و با ادب نمودن باعث رشد آن درخت و سایرین شده ای. قیام امام حسین، نیز بخاطر ادب جامعه، بالاخص یزدیان زمان است تا جامعه راه صلاح را طی کند.

اینکه گفته می شود در حق ذوب شوید، همانند بچه گوسفندی که از مادر و گله خود دور شده است، همواره تلاش می کند که به گله برگردد و در کنار مادر قرار گیرد و تا زمانی که به او نرسد، آرامش ندارد. انسان جلوه ای از خداست و تنها بسوی خدا رفتن است که به او آرامش می دهد.

شهید دکتر چمران می فرماید، خدایا من شمعم، می سوزم تا راه را روشن کنم. فقط از تو می خواهم که وجود مرا تباه نکنی و اجازه دهی تا آخر بسوزم و خاکستری از وجودم باقی نماند.

وقتی به حیوانات بطور دقیق نگاه می کنیم، متوجه می شویم که هر کدام در یک صفت از آدمی شاخص می باشند مثلاً وقتی گفته می شود فلانی خراست، منظور صفت نادانی فرد زیاد می باشد به نظر می رسد که تمام صفات آدمی در حیوانات تجلی کرده است و حیوانات صفات مجسم انسانها می باشند.

نکته ای که در برداشت هایی از احادیث و روایات بعمل می آید باید متناقض با اصول اعتقادی و آیات قرآن و احادیث قطعی نداشته باشد. برداشت ها باید با توجه به اصول اعتقادی پذیرفته شده در ایدئولوژی اسلامی باشد. در غیر این صورت انسان دچار انحراف فکری شده و نه تنها در جهت افزایش معرفت انسانی قدم برداشته، بلکه موجب انحراف فکری در جامعه شده است. اینکه هر کس هرچه به ذهنش

می‌رسد، آنرا حق قرار دهد کاملاً اشتباه است و الهامات انسان می‌تواند صحیح و غیر صحیح باشد. نکته ای که حتماً باید پی‌گیری شود که این الهامات باید با محک های اسلامی سنجیده شود و چنانچه در جهت و به موازات سیر تکاملی است پذیرفته شود. انسان با افزایش علم، باعث کاهش جهل می‌شود. زیرا علم همواره حق بوده و اشکالی ندارد، مشکل ما هستیم که غافل از علم و دور از حقایق هستیم.

الگو پذیری، یکی از بهترین روشها برای تعلیم و تربیت می‌باشد. اینکه گفته می‌شود چهارده معصوم الگو و سرمشق انسانها می‌باشد، منظور الگو بودن آنها از لحاظ تربیت و تعلیم می‌باشد که همواره ثابت و با گذشت زمان تغییر نمی‌کند. مثلاً راستگویی همواره خوب است و با گذشت زمان تغییر نمی‌کند. اینکه گفته می‌شود آنها برای نسل قدیم بوده و نسل جدید نیاز به الگوی جدید می‌باشد، صحیح نمی‌باشد اگرچه در حال حاضر تبعیت از ولایت امر مسلمین که الگوی نسل جدید می‌باشد و دشمن تلاش دارد که ولایت را بخاطر عملگرد بعضی از افراد عوض کند و بقای شیعه بخاطر تبعیت از چهارده معصوم و جانشین های برحق آنها بوده است. مگر نه دشمن از ساز و برگ نظامی قوی تر می‌باشد. خانواده نقش مهمی در تعلیم تربیت فرزندان دارد. لذا باید مراقب رفتار و گفتار خود در حضور فرزندان باشند. پیامبر گرامی وقت خود را سه قسمت کرد، یکی برای خدا، دیگری برای خانواده و سوم برای خود وقتی که برای خدا و خانواده بود به دیگری اختصاص نمی‌داد ولی وقت خود را صرف مردم و هدایت آنها می‌کرد. این دلالت بر اهمیت خانواده و نقش آن در تربیت و تعلیم فرزندان دارد.

نفس بسیار وحشی است همانند پرنده ای که با کوچکترین حرکت فرار می‌کند. علامه می‌گوید من مشغول تدوین کتاب شدم تا نفس مرا مشغول خودنکند.

درس باید حضوری باشد و رادیو تلویزیون نوار جامد و حیات ندارند و آنها انسان ساز نمی باشد و تأثیر حضور زیاد می باشد و جان بر جان می تواند اثر کند بعلاوه درس باید مداوم و منظم باشد تا زودتر نتیجه حاصل شود. همانند ذغال که تا وقتی باد زدن ادامه دارد دارای آتش است ولی به محض اینکه باد نزنید خاموش می شود. البته برای روشن شدن نیاز دارد که توسط آتش روشن شود. نقش استاد در راه اندازی و تربیت دانشجو بسیار لازم است.

رو کردن به دنیا، دارای دو جهت ظاهری و باطنی است. چنانچه نگاهمان به طرف دنیا باشد آنگاه روی ظاهری اتفاق می افتد چنانچه دل و نظر و فکر و خیال انسان به طرف دنیا باشد و به فکر آن باشد آنگاه روی باطنی به دنیا پیدا می کند. انسان سالک باید روی ظاهری و باطنی آن بطرف حق باشد.

با وضو گرفتن انسان طهارت پیدا کرده وقتی روی به دنیا می کند. توصیه می شود که لباس های انسان هنگام نماز با لباس پاک باشد، اگر چه ممکن است آلودگی ظاهری آن پاک شده باشد.

نظام هستی، از آب ایجاد شده است، از جمله انسان که نطفه او قطرات آب است که پس از طی تکامل انسان می شود. مهریه حضرت زهرا، نقل است که آب است. و آب مایه حیات است و تجلی علم روی زمین، آب می باشد. می توان گفت که اینکه مهریه حضرت زهرا، آب است، در حقیقت خلقت هستی بخاطر ایشان است. و تأکید شده برای وضو بسمت آب بروید، تأکید بر حرکت به سوی علم برای کشف حقایق هستی است.

اعمال دارای یک ظاهر و یک باطن است. وضو گرفتن اگر با نیت باشد آنگاه وضو جهت دار می شود و اعمال انسان به نیت افراد بستگی دارد. لذا وضوی بدون

نیت، یک شست و شوی بدن می باشد. نیت افراد بوسیله اعمالشان تجلی پیدا می کند و انسان از اول عمل خود منظورش را به دیگری منتقل می کند.

با توجه به اینکه اجزاء هستی دارای مراتب گوناگون هستند، به نظر می رسد که آب از نظر طهارت از مرتبه بالاتری قرار دارد. و گفته می شود چنانچه آب نبود می توان تیمم انجام داد. اگرچه باعث طهارت می شود ولی اجزاء طبیعت از مرتبه پائین تر از آب قرار دارد. اینکه گفته می شود از آب کوثر بدست حضرت علی بنوشی، در حقیقت علم را توسط انسان کامل و ولی خدا کسب نمائی.

بعضاً گفته می شود که آب، نور است به نظر می رسد که با توجه به ایجاد برق توسط آب، روشنایی حاصل می شود. البته این تفسیر ظاهری است. و تفسیر باطنی آن، اینکه تجلی خدا در جهان هستی است و با توجه به روایت حضرت علی در نهج البلاغه که جهان هستی از آب ایجاد شده است. لذا می توان گفت آب، مبداء و مولد هستی است که باعث هدایت انسانها به سوی کمال است و بدون آب نمی توان، به تجلی هستی که وسیله ای برای رسیدن به کمال است رسید و هر چیزی نیاز به ابزاری است و چنانچه جهان هستی خلق نمی شد، آنگاه امکان شناخت خدا نبود.

چنانچه پرنده ای پرواز کند آنگاه روی زمین تصویری دارد که ظاهر پرنده است و باطنی دارد که در هوا مشغول پرواز است. علم نیز در روی زمین یک تجلی و ظهور دارد که آب می باشد. علم در عالم هستی در حضرت علی ظهور کرده است و باطن برزخی آب، علم می باشد. در معراج پیامبر، حضرت محمد می فرمایند که بر روی شترهایی که از دو طرف بی پایان بودند، علم حضرت علی را حمل می کردند. لذا می توان گفت که باطن علم، حضرت علی است و در او تجلی کرده است. و هر چیزی را در حضرت علی می دید و عالم مجموعه علوم می باشد.

اینکه گفته می شود از آب کوثر بنوشید، با توجه به اینکه کوثر به حضرت فاطمه خطاب می شود. لذا برای یافتن علم باید از طریق چهارده معصوم و حضرت فاطمه، مادر اهل بیت است باید حرکت نمود.

می توان انسان را در یابی از آب در نظر گرفت و با آب می توان آلودگی های ظاهری انسان را از بین برد.

اینکه گفته می شود عالم، مجموعه علوم است. بخاطر این است که عالم هستی توسط آب که علم است ایجاد شده است. فرق است بین عالم و علیم. خداوند متعال علیم است و علت و دلیل اینکه چرا اجزاء هستی را اینگونه خلق کرده است می داند، همانند برگ درخت کاج که باریک است و برگ درخت توت، پهن است در صورتی که عالم، در شاخه هایی از علوم، ارتباط بین اجزاء را می تواند تشخیص داد و امکان پی بردن به ماهیت اجسام را ندارد، ضمناً پیامبران نسبت به علوم که در نظام هستی است آشنا می باشند ولی تغییر در نظام هستی، خارج از نظم آن، در اختیار حق تعالی است.

آب دارای خواصی است از جمله ظاهر و باطن آن شفاف و قابل دیدن است در صورتی که در اجسام دیگر، نمی توان باطن آنرا دید. همچنین آب اجسام را در خود می پذیرد در صورتی که در برخورد دو جسم با یکدیگر، این چنین نمی باشد. آب معینی که در قرآن آمده است، نقل است که منظور امام زمان می باشد. چنانچه امام زمان را تجلی علم در نظر گیریم در این صورت آب معین را می توان امام زمان یعنی تجلی باطنی علم در امام زمان است که در زمان پیامبر در حضرت علی و در زمان حال در حضرت ولی عصر جلوه می کند.

با عنایت به اینکه زبان محاوره بین مردم، با زبان معمولی است و زبان بین مردم و خدا بوسیله نیت انجام می گردد. خداوند متعال اسباب و لوازم کار را پس از نیت انجام می دهد. اینکه گفته می شود الاعمال به نیت، بخاطر این است که عمل یک ظاهر و یک باطن دارد که نیت باطن عمل و انجام کار، ظاهر عمل می باشد. عمل بدون نیت، همانند انسان بدون روح است. اینکه گفته می شود ذکر را به تعداد خاصی تکرار کن، همانند آدرس دادن گنج است که پس از چند قدم، نه کمتر و نه بیشتر به آن می رسی. مثلاً گفته می شود ذکر بسم الله الرحمن الرحیم را به تعداد ۱۹ بار تکرار کن. حکمت هایی در عدد ۱۹ می باشد که فعلاً برای بشر مقدور نمی باشد. روح هر عملی را نیت آن نامند. ذکر همانند کلید یک در می باشد که می تواند در را باز کند و هم ببندد. چنانچه به تعداد نقل شده تکرار شود نتیجه می گیریم، در غیراین صورت نتیجه حاصل نمی شود.

وضو و طهارت تمام اثرات آلودگی هایی که روزمره انسان دچار شده است برطرف می کند ولی از بین نمی برد زیرا اثر باطنی همواره باقی است، با وضو و طهارت انسان نورانی می گردد.

امام صادق می فرمایند دل حرم خداست. لذا در حریم خدا گناه جایی ندارد. فرق است بین فکر و دل. فکر کردن قابل توجیه و گذر است ولی اثر کارها بر دل باقی می ماند. همانند یک لباس آلوده به خون، که با آب تمیز می شود ولی اگر به دقت نگاه کنیم اثر خون باقی است. به نظر می رسد که فکر، یک ظاهری از دل است و منظور از دل در اینجا همان ذهن است که تجلی نفس است. راه دل همان راه مستقیم است. راه فکر مسیرش طولانی و پیچیده است ولی راه دل باریک و تاریک و نزدیک است راه فکر ماندگار و محکم است. یکی از طریق دل و دیگری از طریق

فکر. علامه می گویند از طریق فکر و سپس دل باید به خدا رسید. یعنی سیر افقی اول، بعد سیر انفسی طی شود. در سیر افقی باید احکام شریعت را انجام داد و در سیر انفسی باید تزکیه نفس نمود.

دل یعنی حضور می باشد. انسان باید در حضور خدا باشد. چنانچه در مقام حضور نبود، آنگاه از حق جدا شده ایم. کسانی که مراحل تزکیه نفس انجام می دهند ولی در عمل احکام شریعت را انجام نمی دهند در حقیقت تزکیه نفس که

یکی از شرایطش انجام واجبات و ترک محرمات است را انجام نداده است.

فکر حرم خدا نمی باشد ولی دل حرم خداست. فکر هم می تواند با خدا و هم با غیر خدا باشد. و خدا بی نیاز است و ما باید به خدا روی و توجه کنیم. هستند کسانی که با گوشه نشینی، حالات خاصی و توجهات به او رو می آورد ولی همین که در جامعه می آیند دچار لغزش و گناه می شوند. در صورتی که اگر همانند آهن در کوره خالص شویم، پس از بیرون آمدن آلودگی وجود ندارد. با طهارت افزایش روزی پیدا می شود، این بدین معنا نیست که حتماً افزایش مادی است. آنچه انسان استفاده می کند رزق و بقیه مال است. منظور افزایش رزق معنوی است. که رزق مادی باعث افزایش رزق معنوی می گردد. همانند باریدن باران که اگر ظرف انسان بزرگ تر باشد، بهره بیشتر می برد. با وضو که یکی از عوامل طهارت است می توان افزایش رزق داشت.

همان طوری که عالم محضر خداست به نظر می رسد که دل حضور خداست. نزدیکترین کس به خدا کسانی هستند که در مقام حضور هستند لذا اینکه گفته می شود دل حرم خداست، در حقیقت با حضور خدا، یک حریمی ایجاد می شود.

اگر کسی با خدا بود در حریم خداست. لذا گفته می شود دلش با خداست و حق درون دلها جا دارد.

سوالی که مطرح است اینکه ذهن چیست به نظر می رسد ذهن همان بطن فکر می باشد. به عبارت دیگر ذهن همانند لوحی می ماند که کلیه فعل و انفعالات فکری در آن نقش می بندد و در صورت لزوم می توان به آن مراجعه نمود. در حد ساده بمانند یک کامپیوتر است که چنانچه بطور منظم و با کد گذاری بایگانی شود، بزرگترین کامپیوتر و بایگانی می باشد. البته ذهن بخاطر اینکه بتواند کارهای روزمره را بسرعت انجام دهد، پس از مدتی مشغولیات فکری را بایگانی می کند. در صورت نیاز، می توان به آن مراجعه کرد و با تفکر در زمان و محل انجام آن عمل، می توان جزئیات آن در ذهن خطور و قابل تصور باشد. بعضاً به غلط از ذهن به دل تعبیر می شود. مثلاً از فردی دلخوری پیدا کرده است می گوید هرچه سعی می کنم از دلم ناراحتی او بیرون نمی رود. در حقیقت عمل فرد در ذهن نقش بسته است و با دیدن فرد، مجدداً تجلی و ظهور در فکر می کند. به نظر می رسد ذهن را همانند صادر اول که به عنوان لوح محفوظ نامیده می شود می توان به عنوان لوح اول انسان ملاحظه نمود که کلیه اعمال انسان در آن نقش می بندد و در روز قیامت تجلی پیدا می کند. بعبارت دیگر پرونده انسان در دوران حیات مادی اوست.

اینکه گفته می شود با یک گناه، تیری به قلب امام زمان زده می شود بخاطر این است که هر حرکت در این عالم تأثیر در عوالم دیگر دارد. مثلاً ناراحتی دست، روی ناراحتی روح انسان تأثیر می گذارد. در حقیقت عالم ظاهر بر عالم باطن اثر می گذارد و بالعکس. با عنایت به اینکه امام زمان بر کلیه عوالم از جمله عالم عقل، عالم برزخ، عالم طبیعت احاطه دارد. همانند سنگی که در حوض می اندازیم اثرش

به صورت دوایر گسترش می یابد. لذا هر گناهی که بشر انجام می دهد در کلیه عوالم اثر می گذارد و انسان را از حق که تجلی آن امام زمان است دور می سازد. بنابراین گفته می شود امام زمان را ناراحت کرده اید. از نظر علمی نیز ثابت شده است که حرکت یک پشه در عالم، اثرش باقی است.

تبعیت از امام زمان، طی مسیر به طرف حق می باشد که ابتدا باید سیر افقی و نهایتاً سیر انفسی انجام شود. در حقیقت تزکیه ظاهر و باطن، تبعیت از امام است همانند بیماری که برای معالجه به پزشک متخصص مراجعه می کند و از دستورات پزشکی تبعیت می کند تا جسم او بهبود یابد تبعیت از امام زمان باعث تزکیه روح می گردد. اینکه گفته می شود، برای احکام، انسان باید مرجع باشد یا از مرجعیت تبعیت کند، بخاطر طی سیر الی الله است که کوتاهترین راه را به آدمی نشان می دهد. اینکه گفته می شود بمیرید قبل از اینکه شما را بمیرانند از دو بعد قابل بررسی است، یکی مردن جسم و دیگری مردن نفس است. مردن جسم با اذن الهی در زمان و وقت معینی انجام می گیرد ولی مردن نفس همان کشتن نفس که تزکیه نفس می باشد. لذا آدمی با تزکیه نفس در این عالم طبیعت، امکان لقاء الله پیدا می کند. بنابراین منظور از مردن قبل از فوت آنست که انسان تزکیه نفس را در عالم طبیعت انجام دهد، قبل از اینکه مرگ او فرا رسد.

درود بر محمد و آل او در عوالم گوناگون صورتهای مختلف دارد. چنانچه عوالم را همانند یک قدح در نظر گیریم. در عوالم اولیه همانند عالم مجرد است، گفته می شود اللهم محمود و آل محمود. در عالم میانی که فرشتگان نیز هستند همانند عالم مثالی اللهم احمد و آل احمد. و در عالم پائین که نازلترین آن می باشد، همانند عالم طبیعت گفته می شود، اللهم محمد و آل محمد. البته منظور از آل

محمد، به کسانی گفته می شود که پاک باشند مثلاً پسر نوح از آل نوح نمی باشد. چنانچه انسان طی کمال کند و به عوالم بالاتر سیر کند، باید دروهای متناسب به آن عوالم را ادا کند.

عالم دارای بدن و روح می باشد. روح عالم، باطن عالم و بدن عالم، ظاهر عالم است. چنانچه ظاهر عالم کاری انجام دهد که مطابق طبع عالم نباشد باطن عالم را متأثر می کند.

اینکه انسان در جلسات معنوی، حال و شوری پیدا می کند ولی پس از خروج از جلسه و مدتی، دیگر حال اولیه را ندارد. همانند چوبی که جلوی آتش برده شود که یک لحظه نور می دهد ولی اگر تداوم پیدا کند و به ذغال تبدیل شود، آنگاه نور بسادگی خاموش نمی شود و برای مدتی نورانی است. نفس انسان نیز چنانچه تزکیه شود و تداوم گردد. بطوری که عمل خیر ملکه شود، آنگاه انسان دارای حال بطور مداوم پیدا می کند.

هر چیزی در عالم هستی دارای ظاهر و باطنی می باشد آنچه با چشم معمولی دیده می شود، ظاهر شی است آنچه باعث حرکت و حیات شی است باطن شی است. مثلاً یک درخت وقتی خشک می شود، حقیقت و باطن آن مشخص می شود در صورتی که وقتی سرسبز است، دارای حیات است. به نظر می رسد هر شی دارای روحی است که دارای مراتب گوناگون، روح حیوانی، انسانی و گیاهی است که باطن هر شی روح آن است.

اینکه گفته می شود رزق هر فرد مشخص و تقسیم شده است بدین معنی است که رزق انسان از عالم وحدت به عالم کثرت نزول پیدا می کند همانند باران که

می‌بارد و با توجه به ظرف انسان که زیر باران بگیرد، میزان متمایز دریافت می‌کند بنابراین رزق انسان با توجه به ظرفیت انسان مشخص می‌شود.

به نظر می‌رسد که انسان دارای یک رزق مادی و یک رزق معنوی است. اینکه گفته می‌شود رزق انسان تقسیم شده است در حقیقت در صادر اول معین شده است. البته با توجه به عدالت خداوند متعال رزق کودک و بزرگ سال متمایز است. بنابراین رزقهای مادی و معنوی فرد با توجه به وضعیت جسم و روحی او متمایز است. با انجام تزکیه ظرفیت وجودی او افزایش می‌یابد همانند کودکی که با بزرگ شدن جسمش، رزق مادی او افزوده می‌شود رزق مادی فرد با حرکت او حاصل می‌شود. وقتی انسان تشنه آب است باید به طرف آب حرکت کند کسی که امکان حرکت به آدمی را می‌دهد حق تعالی است لذا گفته می‌شود که خدا روزی رسان است در حقیقت وسایل و ابزار و امکان حرکت را آماده می‌کند تا انسان به آن برسد. رزق معنوی نیز با تزکیه و حرکت انسان به معارف الهی و تعقل حاصل می‌شود. رزق مادی محدود و با رشد آدمی تا حدی متوقف می‌شود در صورتی که رزق معنوی نامحدود است همانند علم که هرچه انسان تلاش بیشتر جهت رفع جهل کند، تشنه تر می‌شود و روزیش بیشتر می‌شود. به نظر می‌رسد که چنانچه حضرت محمد را به عنوان محور عالم هستی در نظر گیریم در این صورت تمام هستی حول محور او در حال گردش می‌باشد چنانچه اجزاء هستی در حضور محور باشد را آل حضرت گویند که بر حسب اینکه اجزاء هستی در عالم مجرد، عالم مثالی یا عالم طبیعت باشد به نامهای آل محمود، آل احمد و آل محمد گفته می‌شود. بقیه اجزاء هستی که در محضر هستند با توجه به میزان نزدیکی به محور ولایت، پاکی آنها سنجیده می‌شود. تمام اجزاء هستی پاک هستند، چنانچه فاصله آن شی از محور ولایت دور باشد، گفته می‌شود ناپاک است.

کلیه اجزاء هستی آیه انا لله و انالیه راجعون را طی می کنند لذا می توان گفت که حرکت اجزاء هستی همانند حرکت در یک قذح مانند می باشد که این قذح حول محور ولایت در حال چرخش است به نظر می رسد صراط مستقیم، همان محور ولایت که انسان را به خدا می رساند و کوتاهترین راه خط مستقیم است. به نظر می رسد که نقطه پائین محور خانه کعبه و نقطه بالای آن بیت المعمور است که چهارده معصوم در بیت المعمور در حال چرخش هستند. در عالم مثالی نیز ملائکه حول محور ولایت در حال چرخش و عبادت هستند در عالم طبیعت نیز مردم با عمل حج، حول کعبه که ولایت بنیان گذاری کرده در حال چرخش هستند حرکت انسان در عالم طبیعت همانند نقطه ای که می خواهد به خطی که عمود بر محور ولایت است عبور کند، چنانچه به موازات محور ولایت عبور کند، نزدیکترین راه را طی می کند در صورتی که روی وتر مثلث حرکت کند، باید راه طولانی تر را بگذرانند تا به حق تعالی برسد. در هر صورت تمام اجزاء هستی به حق تعالی بر می گردند.

اینکه گفته می شود انسانها بطرف قبله نماز بگذارند بخاطر محور بودن ولایت است. وقتی انسانها در جوار کعبه است می تواند در چهار جهت نماز بگذارد ولی وقتی دور شود، خانه کعبه بصورت یک نقطه تجلی و دیده می شود بنابراین وجهها دیده نمی شود و انگار اینکه همه در یک جهت نماز می گذرانند و حضرت علی در خانه کعبه متولد شده است.

به نظر می رسد با توجه به اینکه انسان در ارتفاعات بالا، سبک وزن می شود و حالت معلق در فضا می باشد و به هر جهت که می خواهد می تواند حرکت کند لذا جسم نمی تواند مانع معراج گردد و طی الارض امکان پذیر می باشد. لازم به ذکر است که وقتی از زمین دور می شویم، جاذبه زمین روی جسم ناچیز می گردد.

بنابراین اگر انسان بتواند در جاذبه زمین تصرف حاصل کند، امکان حرکت در فضا در هر ارتفاعی مقدور می‌گردد.

اینکه گفته می‌شود هو الاول و الآخر و الباطن و الظاهر، منظور این است که آنچه می‌بینی در عالم، دارای اول، آخر، ظاهر و باطن است. اول وجود از حق است، آخر وجود به حق برمی‌گردد، بطن هر چیز، از حق است و ظاهر هر چیز تجلی حق است لذا می‌توان گفت که اول و آخر، ظاهر و باطن آنچه قابل تصور است حق می‌باشد و در عالم هستی غیر حق نمی‌بینی. با عنایت به سیر تکاملی اجزاء هستی، بخاطر آیه *وَأَنَا إِلَهِهٖ وَرَاجِعُونَ*، از حق مراتب هر شیء نزول تا به عالم طبیعت رسد و قابل دیدن شود، سپس صعود می‌کند تا به حق برگردد. بنابراین خدا هم اول است هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن.

پیشرفت و استقلال کشورها توسط دانشمندان و میزان موفقیت در عرصه علم و تولید رقم زده می‌شود. بدیهی است چنانچه علم و دانش انسان به کاری زیاد باشد آن کار به خوبی به سرانجام می‌رسد. در صورتی که بدون علم باید با آزمون و خطا پیش رفت که بسیار طولانی و نامطمئن است. هر قدر علم و دانش در جامعه ای زیاد گردد، طبیعی است در عملکرد و تصمیم گیریها نقش آنها ظهور پیدا کرده و انسان را با حداقل هزینه به مقصد می‌رساند. متأسفانه در بسیاری از ادارات استخدام‌ها براساس روابط می‌باشد لذا کارکنان غیر متخصص یا معمولی جای افراد با صلاحیت و کاردان را پر کرده اند بنابراین نمی‌توانند امور تخصصی را به نحو خوب انجام داده در نتیجه خروجی آن نیز مطلوب و ایده آل نمی‌باشد. بطوریکه شاعر می‌گوید:

زدانش دل پیر برنا بود

توانا بود هر که دانا بود

سوال که مطرح است اینکه علم بهتر است یا ثروت. اگر بخواهیم بطور دقیق تر بیان کنیم باید بگوییم که ثروت راییده علم است. برای ایجاد ثروت نیاز به تولید می باشد. با عنایت به اینکه تولید هر محصول براساس تولید علمی باید برنامه ریزی شود که وقتی به عمل و محصول تبدیل می گردد، نتیجه آن قابل استفاده مردم قرار گیرد لذا ثروت حاصل می گردد. بنابراین برای کسب ثروت نیز باید به تولید علم پرداخت. ابزارهای تولید علم آموزش و پژوهش و فن آوری است. چنانچه بخواهیم از علم به ثروت برسیم باید زنجیره بین علم و ثروت را با برنامه ریزی مدون طی کرده بطوریکه سیاست گذاری کلان مملکت در جهت تولید باشد خواه تولید علم یا تولید صنعت باشد. در این حالت است که نیازهای واحدهای صنعتی به دانشگاه ها که مراکز تولید علم هستند سرازیر می شود.

اگر به جهان هستی نگاه کنیم می بینیم که عالم از علوم انباشته شده بر هم شکل گرفته شده است که خالق هستی آنرا به نظم در آورده است. شناخت علوم بر می گردد که ما خالق هستی را بشناسیم و عرفا علوم را خداشناسی و خود شناسی می دانند و علوم می که ما کسب می کنیم را دانش یا فضل می نامند. آنچه توسط دانش حاصل می گردد و پیدا کردن ارتباط بین اجزاء هستی است و پس از کسب آن رفع جهل می شود. لذا توسط تحصیل دانش، علم انسان افزایش نمی یابد بلکه جهل انسان کاسته می شود.

علم حقیقی است که توسط انسانهای محقق و دانشمند ظهور و تجلی پیدا می کند لذا انسانهای دانشمند در جایگاه بالایی قرار دارند. حق تعالی برای شناساندن خود در سه چیز تجلی کامل دارد. یکی جهان هستی، دیگری قرآن و نهایتاً امام زمان در هر عصر می باشد. سایر اجزاء هستی تجلی حق در مراتب پایین تر می باشد. لذا

گفته می شود آنچه می بینی حق است. برای شناخت خدا باید تجلی آنرا شناخت. دانشمندان با دانش خود ارتباط بین اجزاء هستی را بررسی می کنند و علما و عرفای دینی از طریق تحقیق و بررسی در علوم قرآنی طی کمال کرده و افراد معمولی بیشتر با جانشین خدا یعنی تمسک به امام زمان و الگو پذیری از امام خود راه هدایت و کمال را می گذرانند. همانند پزشک و بیمار که بدون چون و چرا از او اطاعت می کند، چون می داند که پزشک او را شفا می دهد، اگرچه پزشک وسیله است.

برای تولید علم و دانش باید راههای رسیدن به آن، موانع موجود برای رسیدن به هدف، امکانات و وسایل مورد نیاز برای حرکت بسوی آن و کارگزاران مورد نیاز برای تهیه مقدمات آن باید آماده گردند. بدیهی است که برای رسیدن به این هدف مقدس نیاز به برنامه ریزی دقیق می باشد و لازم است وزارت علوم که نقش سیاست گذاری و اجرای این امر را به عهده دارد با ایجاد کمیته های تولید علم در دانشگاهها متشکل از خبرگان آن محل و دانشگاه اقدام و همه بسیج گردند که این هدف عالی را تعقیب و کلیه موانع را برطرف نموده و بستر سازی لازم توسط دولتمردان و سیاست گذاران انجام پذیرد و بودجه لازم را در اختیار مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی قرار داده شود و با ایجاد هسته های تحقیقاتی بطور متمرکز در رسیدن به اهداف معین سرعت لازم ایجاد گردد. بعلاوه نسبت به مجهز نمودن آزمایشگاهها و ابزار مورد نیاز محقق از جمله دسترسی و ارتباط با کتابخانه های جهان و دانشگاههای داخل و خارج کشور و دانشمندان سایر کشورها، از تجارت آنها استفاده و روند توسعه کشور سرعت بخشید، باید عشق و علاقه و پشت کار در محیط های علمی فراهم شود و محقق از نظر مالی تأمین و جو دانشگاهها یک جو علمی گردد.

اگر علوم را همانند درختی تصور کنیم که دارای ریشه های قوی و تنه ای عظیم و محصولی لذیذ دارد. در این صورت جایگاه تولید علم کاملاً مشخص می گردد. باید درخت علم را باور کنیم و میوه ای از آن بچینیم که لذات واقعی حاصل می گردد. بدیهی است برای رسیدن به بالای شاخه های درخت علم نیاز به طی مسیر طولانی است و نمی توان یک شبه این مسیر را طی کرد. کارهای گروهی کردن می تواند ما را در رسیدن به قله علم کمک نماید. لذا تحصیل علم و دانش همانند نردبانی است که انسان را بطرف بالا می برد. با عنایت به گستردگی علوم مختلف لازم است اهداف خاصی مشخص و برای رسیدن به آن مسیری را تعیین تا به طی کوتاهترین راه به آن رسید. در اینجا کارهای گروهی از اهمیت بسزایی برخوردار می شوند که باید تشکیلاتی آنها را هماهنگ کرده و بستر سازی نماید. البته نباید در کارهای تخصصی آنها دخالت های بی جا شود و باید به محقق اعتماد کرده و امکانات مورد نیاز را در اختیار او قرار داد تا به آرامش خاطر به فعالیت های خود پردازد. اگر مسئولین نظام و مدیران کشور هدف خود را تولید علم و دانش قرار دهند آنوقت است که مشکلات کشور سریع توسط دانشمندان حل و فصل می شود و کلیه امور مبنای علمی پیدا می کند و خطا را به حداقل می رساند.

مراجع

۱. اصول کافی:
۲. نوای دل: اثر علی رجالی
۳. حامل اسرار: اثر استاد صمدی
۴. دفتر دل ۱ و ۲: از استاد صمدی
۵. الهی نامه: علامه حسن زاده آملی
۶. معرفت نفس: علامه حسن زاده آملی
۷. هزار و یک نکته ۱-۵: علامه حسن زاده آملی
۸. انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه: علامه حسن زاده آملی
۹. مجموعه اشعار: علامه حسن زاده آملی
۱۰. لقاء الله: علامه حسن زاده آملی
۱۱. نامه ها و برنامه ها: علامه حسن زاده آملی
۱۲. انسان در عرف عرفان: علامه حسن زاده آملی
۱۳. واجبات و محرمات: آیت الله مشکینی
۱۴. کفایة الموحدين (مقایسه انسان و جهان هستی)
۱۵. اسرار الصلاة اثر مهدی سمندری